



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران  
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

تالیف علامہ محمد باقر مجلسی

تالیف علامہ محمد باقر مجلسی



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# حمکت شهادت سید الشهداء علیه السلام

نویسنده:

رضا مختاری

ناشر چاپی:

اعتقاد ما

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

۵	فهرست
۷	حمکت شهادت سید الشهداء علیه السلام
۷	مشخصات کتاب
۸	اشاره
۱۲	مقدمه
۱۴	فهرست
۲۱	[بیان سبب تألیف رساله]
۲۲	[چرا مصیبت عاشورا عظیم ترین مصیبت ها است]
۲۶	[در بیان علت پیدایش احادیثی که روز عاشورا را روز برکت می داند]
۲۸	[اضرر غالبان بیشتر است]
۴۰	[منکر شهادت سید الشهداء علیه السلام الکافر و ملعون است]
۴۴	[در بیان علت ابتلای انبیاء و اوصیاء و مقهور شدن ایشان توسط اعداء]
۵۱	[سبب ابتلای معصومین علیهم السلام به گناه یا ترک اولی نیست]
۵۳	[وقایع حال و آینده بر معصومین علیهم السلام مخفی نیست]
۵۴	[صلح یا جنگ اهل بیت علیهم السلام به دستور خدا و رسولش بوده است]
۵۵	[معصومین علیهم السلام تسلیم و راضی به مصلحت خدای متعال بودند]
۵۶	[ابتلائات معصومین علیهم السلام برای وصول به درجات عالیه بود]
۵۷	[سبب دلآوری و بی باکی أصحاب سید الشهداء علیه السلام در میدان نبرد]
۷۶	[علت حرکت به سوی کربلا با وجود علم به شهادت]
۷۶	[معصومین مکلف به اموری دیگرند]
۷۷	[زرفتن به کربلا مانع شهادت حضرت نمی شد]
۷۹	[اگر مصلحت در اعتلای دین باشد خداوند اولیای خویش را به خوض در خطرات مکلف می فرماید]
۸۱	[اعتراض بر فعل معصوم در حقیقت اعتراض به خدای متعال است]
۱۰۹	پیوست:

۱۵۵ ..... منابع:

۱۵۸ ..... درباره مرکز:

## حکمت شهادت سید الشهداء علیه السلام

### مشخصات کتاب

سر شناسه: علامه مجلسی، 1037 - 1110 ق

عنوان: حکمت شهادت سید الشهداء علیه السلام

شناسه افزوده: اکبر جدی ارضا مختاری خویی، تحقیق و تصحیح

مشخصات نشر: اعتقاد ما، 1399

شابک: 0 - 48 - 6062 - 622 - 978

فهرست نویسی: فیپا

موضوع: امام حسین علیه السلام | عاشورا

موضوع: کربلا | شهادت، احادیث

رده بندی کنگره: 5041، 1399 ر 3 م / BP 41/5

رده بندی دیویی: 297/9534

شماره مدرک: 6135223

حکمت شهادت سید الشهداء علیه السلام

نویسنده: علامه مجلسی

تحقیق و تصحیح: اکبر جدی ارضا مختاری خویی

ناشر: اعتقاد مانوبت چاپ: دوم، تابستان 1399 | تیراژ: 300 نسخه

چاپ و صحافی: عاشورا اطراح جلد: مهدی دلجو

تلفن مرکز پخش: 09193908950 | قیمت: 25/000 تومان

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم لیلا عباسی

ص: 1

اشاره



بسم الله الرحمن الرحيم

ص: 2

حکمت شهادت سید الشهدا علیه السلام

علامه محمد باقر مجلسی

تحقیق و تصحیح: اکبر جدی رضا مختاری خویی

ص: 3

سر شناسه: علامه مجلسی، 1037 - 1110 ق

عنوان: حکمت شهادت سید الشهداء علیه السلام

شناسه افزوده: اکبر جدی ارضا مختاری خویی، تحقیق و تصحیح

مشخصات نشر: اعتقاد ما، 1399

شابک: 0 - 48 - 6062 - 622 - 978

فهرست نویسی: فیپا

موضوع: امام حسین علیه السلام | عاشورا

موضوع: کربلا | شهادت، احادیث

رده بندی کنگره: 5041، 1399 ر 3 م / BP 41/5

رده بندی دیویی: 297/9534

شماره مدرک: 6135223

حکمت شهادت سید الشهداء علیه السلام

نویسنده: علامه مجلسی

تحقیق و تصحیح: اکبر جدی ارضا مختاری خویی

ناشر: اعتقاد ما | نوبت چاپ: دوم، تابستان 1399 | تیراژ: 300 نسخه

چاپ و صحافی: عاشورا | طراح جلد: مهدی دلجو

تلفن مرکز پخش: 09193908950 | قیمت: 25/000 تومان

ص: 4

رساله حاضر به قلم مرحوم علامه مجلسی به زیبایی به ترسیم دید کلی از واقعه کربلا و پاسخ به برخی شبهات پیرامون آن می پردازد. بیان و ادبیات رساله به نحوی است که می تواند برای همه اقشار مفید واقع شود، هر چند که در اصل برای عموم مردم نگاشته شده است.

در فهرستگان نسخه های خطی ایران (1) دو نسخه از رساله حکمت شهادت سید الشهداء علیه السلام معرفی شده است؛ نسخه کتابخانه مرعشی، به شماره 187/27 و نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران به شماره 5878/3. هر دو نسخه کامل و بدون افتادگی است و تقریباً جز چند مورد محدود اختلافی بین نسخه ها وجود نداشت. در تحقیق حاضر نسخه کتابخانه مرعشی به عنوان نسخه متن لحاظ شده و اختلافات نسخه دانشگاه تهران در پاورقی گزارش شده است. مواردی که در نسخه دانشگاه وجود نداشت در پاورقی با علامت منها ( - ) نشان داده شده است.

ص: 5

لازم به ذکر است رساله حاضر پیشتر توسط سید علی سید جمال اشرف از روی نسخه خطی به عربی ترجمه و توسط انتشارات اعتقادما منتشر شده و اصل رساله نیز در سال 1368 ش با استفاده از نسخه کتابخانه مرعشی در مجموعه رسائل اعتقادی علامه مجلسی منتشر شده بود. با توجه به اهمیت رساله و نیز موجود نبودن آن در بازار و همچنین ضرورت انتشار آن بصورت مستقل، بر آن شدیم تا به احیای

مجدد رساله به شکل کنونی آن اقدام کنیم. در پاورقی ها نیز سعی ما بر آن بود تا حد امکان موجبات فهم بهتر متن و سودمندی بیشتر و ارائه اطلاعات مرتبط با مطالب نویسنده را فراهم آوریم، و از همین رو تا آن جاکه تحقیق چنین رساله ای اجازه می داد تلاش کردیم تا از سایر کتب علامه مجلسی رضوان الله علیه مطالبی در تقویت و تکمیل محتوای رساله حاضر مذکور سازیم.

همچنین برای سهولت دسترسی به متن روایات و عبارات ترجمه شده، متون عربی آن ها نیز در انتهای رساله به پیوست ضمیمه شده است؛ شماره های درج شده در انتهای پاورقی ها به همین منظور است.

ص: 6

[بیان سبب تألیف رساله]...13

[چرا مصیبت عاشورا عظیم ترین مصیبت ها است]...14

[در بیان علت پیدایش احادیثی که روز عاشورا را روز برکت می دانند]...18

[ضربر غالیان بیشتر است]...20

[منکر شهادت سید الشهداء علیه السلام کافر و ملعون است]...30

[در بیان علت ابتلای انبیاء و اوصیاء و مقهور شدن ایشان توسط اعداء]...34

[سبب ابتلای معصومین علیهم السلام گناه یا ترک اولی نیست]...40

[وقایع حال و آینده بر معصومین علیهم السلام مخفی نیست]...42

[صلح یا جنگ اهل بیت علیهم السلام به دستور خدا و رسولش بوده است]...43

[معصومین علیهم السلام تسلیم و راضی به مصلحت خدای متعال بودند]...44

[ابتلائات معصومین علیهم السلام برای وصول به درجات عالیه بود]...45

[سبب دلآوری و بی باکی اصحاب سید الشهداء در میدان نبرد]...46

[علت حرکت به سوی کربلا با وجود علم به شهادت]...65

[نرفتن به کربلا مانع شهادت حضرت نمی شد]...66

[اگر مصلحت در اعتلای دین باشد خداوند اولیای خویش را به خوض در خطرات مکلف می فرماید]...68

[اعتراض بر فعل معصوم در حقیقت اعتراض به خدای متعال است]...70

[این مسأله از فروعات قضا و قدر است و نباید در آن خوض نمود]...73

پیوست...:97

منابع...:143



عكس

□

صفحه اول نسخه کتابخانه مرعشی

ص: 8



عكس

□

صفحه آخر نسخه کتابخانه مرعشی

ص: 9

عكس

□

صفحه اول نسخه کتابخانه دانشگاه تهران

ص: 10

عكس

□

صفحه آخر نسخه کتابخانه دانشگاه تهران

ص: 11



الحمد لله الذي خصّ البلاء بالأنبياء ثم الاوصياء ثم الأمثل فالأمثل من الاولياء و الصلوة و السلم على سيّد أصحاب البلاء محمّد و عترته النجباء المختارين للشهادة شوقاً إلى اللقاء.

### [بيان سبب تأليف رساله]

و بعد چنین گوید احقر عبادالله محمد باقر بن محمد تقی عفی الله عنهما که این رساله ای است که در بیان حکمت شهادت سید شهدا و قرّة العین سیّد انبیا (1) و جگر گوشه علی مرتضی امام حسین بن علی

ص: 13

---

1- رسول خدا صَلَّى الله عليه و آله درباره این کلام خداوند که ( هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَ ذُرِّيَّتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ) فرمودند: به جبرئیل گفتم منظور از أزواجنا کیست؟ جبرئیل گفت: خدیجه؛ فرمود: گفتم: و ذریاتنا کیست؟ گفت: فاطمه؛ گفتم و قرّة أعین کیست؟ گفت: حسن و حسین؛ گفتم وَ اجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا منظور چیست؟ [ چه کسی برای متقین امام است؟ ] گفت: علی بن ابی طالب علیه السلام. تفسیر فرات الکوفی، ص 294 \* متن عربی روایات در انتهای کتاب در پیوست خواهد آمد. و نیز سید هاشم بحرانی در تفسیر البرهان از طرق مخالفین و به نقل از ابن شیرویه دیلمی در کتاب الفردوس نقلی از ابن عباس آورده که گفت: رسول خدا صَلَّى الله علیه و آله در مورد این فرموده خدای عز و جل: ( لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ) فرمودند: منظور از آن یحیی، و قرّة العین من حسین است. البرهان فی تفسیر القرآن؛ ج 3، ص 700

شهيد كربلا صلوات الله عليهم و لعنة الله على أعدائهم ما بقيت الأرض و السماء، و رفع بعضى از شبّهات كه در اين باب به خاطر اكثر شيعيان مى رسد.

### [چرا مصيبت عاشورا عظيم ترين مصيبت ها است]

\*[چرا مصيبت عاشورا عظيم ترين مصيبت ها است] (1)

ابن بابويه (2) به سند معتبر از عبد الله بن فضل (3) روايت کرده است كه گفت به خدمت حضرت صادق عليه السلام عرض كردم كه:

ص: 14

- 
- 1- ر. ك: «باب أن مصيبتته صلوات الله عليه كان أعظم المصائب و ذل الناس بقتله و رد قول من قال إنه عليه السلام لم يقتل و لكن شبه لهم» بحار الأنوار، ج 44، ص 269
  - 2- افندی، رياض العلماء و حياض الفضلاء، ج 6، ص 11: ابن بابويه بر شيخ صدوق محمد بن على بن حسين بن موسى بن بابويه قمی صاحب من لا يحضره الفقيه و ديگر كتب اطلاق مى شود. و به ندرت به برادرش حسين و پدرش على نیز اطلاق مى شود.
  - 3- رجال النجاشي، ص 223: عبد الله بن الفضل بن عبد الله بيه بن الحارث بن نوفل بن الحارث بن عبد المطلب أبو محمد النوفلي روى عن أبي عبد الله عليه السلام ثقة. له كتاب رواه عنه محمد بن أبي عمير.

یا بن رسول الله، به چه علت روز عاشورا روز اندوه و جزع و مصیبت و گریه است، و روزی که حضرت رسالت صلی الله علیه وآله به عالم بقا رحلت فرمود و روزی که حضرت فاطمه صلوات الله علیها دار فانی را وداع نمود و روزی که حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد و روزی که حضرت امام حسن علیه السلام مسموم گردید در جزع و مصیبت مثل آن روز نیست؟

حضرت فرمود که:

روز شهادت حسین، مصیبت آن از جمیع روزها عظیم تر است، زیرا که اصحاب کسا و آل عبا گرامی ترین خلق بودند نزد حق تعالی و مردم ایشان را با یکدیگر مشاهده می کردند و آیات و کرامت فضل ایشان با یکدیگر نازل می شد، پس چون حضرت رسالت صلی الله علیه وآله از دنیا رفت حضرت امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام در میان مردم بودند و خود را به دیدن ایشان تسلی می دادند، پس چون حضرت فاطمه از دنیا رفت مردم خود را به ملاقات امیر المؤمنین و حسن و حسین علیهم السلام تسلی می دادند، و چون حضرت

ص: 15

امیر المؤمنین صلوات الله علیه شهید شد، دیدن حسن و حسین علیهما السلام موجب تسلی مردم می گردید، و چون حضرت امام حسن علیه السلام شهید شد مردم به ملاقات وافر البرکات حضرت امام حسین علیه السلام درد مصیبت و مفارقت و اندوه آن بزرگواران را مداوا می کردند و دیده خود را به لقای او روشن می گردانیدند و چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه شهید شد کسی از آل عبا نماند که مردم خود را به دیدن او تسلی دهند؛ پس رفتن آن حضرت مثل رفتن همه ایشان بود و به این سبب روز مصیبت آن حضرت بدترین روزهاست.

راوی گفت: یا بن رسول الله آیا دیدن علی بن الحسین علیه السلام موجب تسلی مردم نمی گردید؟

[حضرت] فرمود که:

بلی، علی بن الحسین سید عابدان (1) و پیشوای مردمان و حجت خداوند عالمیان بود بعد از پدر بزرگوار

ص: 16

---

1- لقب سید العابدین را خدای متعال به آن حضرت عنایت فرموده اند؛ بنگرید به حدیث مشهور لوح که جابر ماجرای آن را نقل می کند.  
الکافی، ج 1، ص 527



خود، ولیکن حضرت رسالت صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرده بود و از او حدیث نشنیده بود و علمش به میراث از پدر و جد به او رسیده بود و مردم حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را پیوسته با حضرت رسالت صلی الله علیه و آله دیده بودند و در مجالس و مشاهد متعدده ایشان را با یکدیگر ملاقات کرده بودند و از آن حضرت فضایل و مناقب ایشان را شنیده بودند و هر یک از ایشان را که می دیدند همه را به خاطر می آوردند و متذکر آن احوال و اقوال می گردیدند؛ چون حضرت امام حسین صلوات الله علیه رفت هیچکس نماند که به دیدن او متذکر آن مشاهد و مواقف شوند و آن فضایل و مناقب را به یاد آورند، پس گویا در آن روز همه ایشان رفتند و به این سبب مصیبت آن حضرت عظیم ترین مصیبت ها است. (1)

ص: 17

---

1- آدرس در انتهای حدیث خواهد آمد.

## در بیان علت پیدایش احادیثی که روز عاشورا را روز برکت می دانند

راوی گفت: یابن رسول الله، پس چگونه سنیان روز عاشورا را روز برکت می شمارند؟ (1)

ص: 18

1- نمود یوم برکت دانستن، تلقی این روز به مثابه عید است که در لباس نوبه تن کردن و تزیین و اکتحال و توسعه بر عیال و برپایی ضیافت ها و حفله ها و شیرین کردن کام به انواع حلویات و اطعمه و تجدید اثاث و ادخار طعام و غیره متمثل بوده و این نیز در ادامه جنایاتی بوده که بنی امیه ابا عن جد مشغول بدان بوده اند و تعید و پایکوبی این شجره خبیثه در تاریخ ثبت است و قیل که در گوشه و کنار هنوز هم اُحفاد آن قرود ممسوخ در مراکش و لیبی و سائر نواحی، سنت آباء جانی خویش را پیگیرند؛ برخی از گزارشات این تعید در تاریخ مسجل است که در این مقام به تصریح ابوریحان بیرونی (متوفای 440 هـ - ق) اکتفا می کنیم: ماه محرم... روز نهم آن تاسوعاء نامیده می شود و آن روزی است که زهاد شیعه به نماز می پردازند. و روز دهم آن عاشوراء نامیده می شود و این روزی است که فضیلتش مشهور است... و این روز را تعظیم می کردند تا این که حسین بن علی در آن روز در طف [کربلا] همراه اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه وآله از آل ابو طالب علیهم السلام اجمعین کشته شدند؛ و نسبت به او و ایشان کردند آن چه کردند، به گونه ای که در جمیع امت ها حتی نسبت به سرور ترین خلق چنین نکرده بودند؛ از قتل با عطش و شمشیر و سوزاندن به آتش و به دار آویختن سرها و اسب دواندن بر پیکر های ایشان و هتک ستر با به اسارت گرفتن زنان و اطفال و انتقال آنان در حالی که آشکارا و انگشت نما بر روی شتران بوده اند و از همین رو دیگر به این روز فال بد زدند؛ اما بنی امیه در این روز لباس نو برتن کردند و زینت نمودند و سر مه کشیدند و عید گرفتند و ولیمه ها و مهمانی ها بر پا کردند و شیرینی جات و اطعمه نیکو خورده و خوراندند و در ایام حکومت این ها، این رسم بدین منوال در میان عامه نیز جریان یافت و پس از زوال حکومت شان هم بین عامه باقی ماند. الآثار الباقیة عن القرون الخالیة، ص 420. همچنین شیخ ابو الفتح کراجکی نیز در التعجب من أغلاط العامة، ص 115 به جشن و سرور سنی های اندلس در شب و روز عاشورا اشاره می کند و نیز گزارشی از شادمانی ایشان در کتاب کامل بهایی، ص 432 آمده است.

چون جدم حسین علیه السلام شهید شد، مردم در شام تقرب جستند به سوی یزید پلید علیه اللعنة و العذاب الشدید و احادیث از برای او وضع کردند و اموال و جوایز گرفتند؛ و از جمله احادیثی که از برای او وضع کردند احادیث فضیلت و برکت این روز بود (1) تا آن که مردم عدول نمایند از جزع و گریه و مصیبت و اندوه به سوی فرح و شادی (2) و به ترک و تهیه کردن امور و مهیا کردن آذوقه ها؛ خدا حکم کند میان ما و ایشان.

ص: 19

---

1- ر. ک: السیوطی، اللآلیء المصنوعة، ج 2، ص 3 - 92؛ سیوطی در آن جا حدیث در این باب ذکر کرده که جالب توجه است و در ادامه خود سیوطی نیز به موضوع بودن آن تصریح کرده است.

2- صوفی معاصر نیز روز عاشورا را روز شادی و سرور می دانست؛ سید محمد حسین لاله زاری معروف به علامه طهرانی در کتاب روح مجرد درباره استاد و معبود خود سید هاشم حداد می نویسد: در تمام دهه عزاداری، حال حضرت حداد بسیار منقلب بود. چهره سرخ می شد و چشمان درخشان و نورانی؛ حال حزن و اندوه در ایشان دیده نمی شد. سراسر ابتهاج و مسرت بود. می فرمود: چقدر مردم غافلند که برای این شهید جانباخته غصه می خورند و ماتم و اندوه پیا می دارند... تحقیقا روز شادی و مسرت اهل بیت علیهم السلام است. روح مجرد، ص 9 - 78 رد این سخنان صوفی مسلکان در کلام اهل بیت علیهم السلام: حضرت امام رضا علیه السلام فرمودند: هر گاه ماه محرم فرا می رسید دیگر کسی پدرم را خندان نمی دید، و غم و اندوه بر او غالب می گشت تا ده روز از ماه محرم می گذشت (روز عاشورا می شد)، و آن روز (عاشورا) روز مصیبت و حزن و اندوه و روز گریه او بود، و می فرمود: این همان روزی است که حسین علیه السلام در آن کشته شد. وسائل الشیعة: ج 14، باب 66، استحباب البكاء لقتل الحسین علیه السلام، ص 504

## [ضرر غالبان بیشتر است]

پس حضرت فرمود که:

ای پسرعم، ضرر این احادیث بر اسلام و اهل اسلام کمتر است از آن چه وصف می کنند جماعتی که محبت ما را بر خود بسته اند و دعوی می کنند که اعتقاد به امامت ما دارند و مع ذلک دعوی می کنند که حسین علیه السلام کشته نشد و در نظر مردم چنین نمود که او کشته شده است، چنان چه عیسی بن مریم علیه السلام در نظر مردم نمود که

ص: 20

1- گویا قائل این قول در آن زمان همان أبو الخطاب غالی مشهور است که امام صادق علیه السلام او را لعن کرده اند، تعبیر علامه مجلسی درباره وی چنین است: و أبو الخطاب هو محمد بن مقلاص الأسدي الكوفي و كان في أول الحال ظاهرا من أجلاء أصحاب الصادق عليه السلام ثم ارتد و ابتدع مذاهب باطلة و لعنه الصادق عليه السلام و تبرأ منه و روى الكشي روايات كثيرة تدل على كفره و لعنه و اختلف الأصحاب فيما رواه في حال استقامته و الأكثر على جواز العمل بها و كأنه متفرع على المسألة السابقة فمن ادعى جواز تحقق الإيمان و زواله يجوز العمل بروايته لأنه حينئذ كان مؤمنا و من زعم أنه كاشف من عدم كونه مؤمنا لا يجوز العمل بها. بحار الأنوار، ج 66، ص 220 البته نقلی که مباشرتا خود این قول را از ابو الخطاب حکایت کند نیافتیم، لیکن از قرائن موجود در سائر احادیث و تصریح غلات خطابی مسلک دیگری همچون حسین بن حمدان خصیبی پیدا است که منظور حضرت چه کسی بوده است؛ خصیبی در الهدایة الكبرى چنین آورده که شبه و صورت حضرت در شخصی دیگر افتاد و در واقع آن که شهید شده غیر از امام حسین علیه السلام است، چنان چه مسلمین در مورد عیسی قائل هستند: و مشهده البقعة المباركة و الربوة ذات قرار و معین بکربلاء غریبی الفرات و قتله عبید الله بن زیاد و عمر بن سعد و شمر بن ذی الجوشن بأمیریزید بن معاویة لعنهم الله و اتوه و معهم اثنان و ثلاثون فارسا و أربعون راجلا و ثمانية عشر رهط عبدالمطلب و الباقر من سائر الناس و وقع شبهه على حنظلة الشبامي و شبام من همدان و لما رأى أخاه العباس بن علي مخلصا في الجهاد بين يديه رحمه الله فالقى شبهه على رشدة بن سنان . . . . الخصيبی، الهدایة الكبرى، ص 202

ای پسرعم، هر که دعوی کند که حسین علیه السلام کشته نشد پس تکذیب رسول خدا کرده است و ائمه هدی را به دروغ نسبت داده است در خبر هایی که ایشان به قتل آن حضرت داده اند و هر که ایشان را تکذیب کند کافر است به خداوند عظیم و خوش مباح است برای هر که بشنود این سخن را از او.

پس راوی گفت: یابن رسول الله، چه می فرمایی در باب جماعتی از شیعیان شما که این اعتقاد دارند؟

حضرت فرمود: که آن ها از شیعیان من نیستند و من از ایشان بیزارم.

پس حضرت فرمود که:

خدا لعنت کند غالیان (1) را که در حق اهل بیت غلو می کنند و از حق به در می روند و مفضوه (2) را که می گویند

ص: 22

1- علامه مجلسی در مورد تعریف غلو می نویسد: بدان که غلو در مورد نبی و ائمه علیهم السلام یا با اعتقاد به الوهیت ایشان است، یا با قائل شدن به این مطلب که ایشان در معبود بودن یا در خلق و آفریدن و رزق دادن شریکان خدای متعال اند و یا با گفتن این که خدای متعال در ایشان حلول کرده، یا این که با آنان متحد شده است [و یکی شده است] یا با قول بدین مطلب که ایشان بغیر [راه] وحی یا الهام از ناحیه خدای متعال علم به غیب دارند، یا با اعتقاد به این مطلب که ائمه علیه السلام انبیاء بوده اند، یا به تناسخ ارواح برخی از ایشان در برخی دیگر قائل شوند، یا بگویند که معرفت به ایشان از جمیع طاعات بی نیاز می کند و با وجود معرفت ایشان تکلیفی به ترک معاصی متوجه ما نیست. و قائل شدن به هر یک از اینها الحاد و کفر است و خروج از دین است؛ همان گونه که ادله عقلی و آیات و اخبار پیشین و غیر اینها بر این مطلب دلالت دارند و دانستید که ائمه علیه السلام از این افراد تبری جستند و حکم به کفر ایشان نمودند و امر به کشتن اینها نمودند و اگر چیزی از اخبار به گوشت خورد که توهم چیزی شبیه به این معانی را در تو ایجاد می کرد، پس یا تأویل دارد و یا این که از افتراءات غالیان است. بحار الأنوار، ج 25، ص 346

2- علامه مجلسی در مقام تعریف تقویض فرموده اند: اما تقویض پس بر چندین معنی اطلاق می شود که برخی از آن ها از حضرات معصومین علیهم السلام نفی شده و برخی از آن معانی برای ایشان ثابت است [و چنین تقویضی دارند]؛ اما اولین آن معانی تقویض در خلق [آفریدن] و رزق [دادن] و تربیت [رب بودن و ربوبیت کردن] و اماته [میراندن] و إحياء [زنده کردن] است؛ قومی گفتند که خدای متعال ایشان را آفرید و امر خلق و آفریدن را به ایشان تقویض نمود و دیگر ایشانند که خلق می کنند و رزق می دهند و می میرانند و زنده می کنند و در این کلام دو وجه احتمال می رود: نخست آن که گفته شود ایشان جمیع این امور را با قدرت خویش و اراده خود انجام می دهند و حقیقتاً فاعل خود ایشانند و این کفری صریح است که ادله عقلی و نقلی بر محال بودن آن دلالت دارند و هیچ عاقلی در کفر کسی که بدین اعتقاد باشد تردیدی نخواهد کرد. دوم این که خدای متعال این امور و افعال را مقارن با اراده ایشان انجام می دهد [و در واقع فاعل خداست] مانند شق القمر و زنده کردن مردگان و تبدیل عصا به مار و سایر معجزاتی که هست؛ تمام این امور فقط با قدرت خدای متعال و مقارن با اراده ایشان حاصل می شود تا صدق ایشان آشکار گردد؛ و هیچ عقلی هم از این مطلب ایبا ندارد که خدای متعال ایشان را آفریده و کامل ساخته و آن چه که نظام این عالم را به صلاح می آورد به ایشان الهام فرموده باشد و سپس مقارن با اراده آن حضرات و مشیت ایشان تمام اشیاء را خلق فرماید. و اگر چه عقل با این مطلب به معارضه بر نمی خیزد، لیکن اخبار پیشین حسب ظاهر و بلکه صریحاً مانع از این می شود که در غیر معجزات به این مطلب قائل شویم؛ علاوه بر این که قول به این مطلب قول بما لا یعلم است؛ زیرا این مطلب تا

آن جا که می دانیم در اخبار معتبره وارد نشده است و آن اخباری که همچون خطبه البیان و امثال آن بر این مطلب دلالت دارند جز در کتب غالبان و امثال آن ها یافت نمی شوند؛ علاوه بر این که محتمل است مراد [از خالق بودن ایشان] این باشد که ایشان علت غائی برای ایجاد جمیع کائنات هستند و این که خدای متعال ایشان را در ارضین و سماوات مطاع قرار داده و هر چیزی حتی جمادات به اذن الله ایشان را اطاعت می کنند و این که ایشان اگر امری را بخواهند خداوند مشیت و خواست ایشان را رد نمی کند، لیکن ایشان نخواهند خواست إلا این که [یا چیزی را که] خدا بخواهد [لا یشاءون إلا أن یشاء الله]. اما آن اخباری که وارد شده درباره این که ملائکه و روح برای هر امری به سوی ایشان نازل می شوند و این که هیچ ملکی برای هیچ امری نازل نمی شود الا این که از این حضرات آغاز می کند [و نخست نزد ایشان می رود] بخاطر مدخلیت ایشان در آن امر یا مشورت با ایشان نیست بلکه خلق و امر از آن خدای متعال است [له الخلق و الأمر تعالی شأنه] و این مسأله [نزول ملائکه] جز بخاطر تشریف و اکرام و اظهار بلند مرتبگی ایشان نیست. دوم: تقویض در امر دین است و در این نیز دو وجه احتمال می رود: اول آن که خدای متعال بالعموم به نبی و ائمه علیهم السلام تقویض این مطلب را کرده باشد که بدون وحی و الهامی هر آن چه را که خواستند حلال کنند و هر چه را خواستند حرام کنند، یا آن چه را که به ایشان وحی شده حسب نظر خودشان تغییر بدهند و این وجه باطل است و هیچ عاقلی چنین نگوید؛ زیرا که نبی صلی الله علیه و آله برای پاسخ به پرسش یک فرد سوال کننده ای روز های بسیاری را منتظر وحی می نشست و از نزد خود به او پاسخ نمی داد و خدای متعال فرموده که (وَ مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا - وَحْيٌ يُوحَى ) ؛ و وجه دوم این است که خدای متعال نبی خویش صلی الله علیه و آله را کامل فرموده به حیثی که هیچ امری را اختیار نمی کند جز آن چه را که موافق حق و صواب است و در هر زمینه ای هم که تعیین برخی امور - به او بخاطر اظهار شرف و کرامتش نزد خدای متعال - به ایشان تقویض شده باشد، در خاطرش هم آن چه که مخالف با مشیت خدای متعال باشد خطور نمی کند. و اصل تعیین آن امور هم جز با وحی نبوده و برگزیدن آن هم جز با الهام نبوده است و در آخر آن چه را که حضرت اختیار نموده بودند با وحی مؤکد و مستحکم می شد و عقلا این مطلب فسادی ندارد و نصوص مستفیضه ای بر این مطلب دلالت کرده اند... و لعل شیخ صدوق رحمه الله نیز معنای اول را نفی نموده اند آن جا که در من لایحضره الفقیه فرموده اند: و خدای عز و جل امر دینش را به نبی خویش تقویض نموده و تعدی حدودش را تقویض نکرده است و نیز خود او رحمه الله اخبار و روایات بسیاری را درباره تقویض روایت کرده است و متعرض تأویل آن ها نشده است. سوم [از معانی تقویض] تقویض امور خلق - من جمله سیاست و تأدیب و تکمیل و تعلیم آنان - به حضرات معصومین علیهم السلام است و [خدای متعال] امر فرمود خلاق را به اطاعت از ایشان در هر آن چه که خوش دارند یا خوش ندارند و در هر آن چه که جهت مصلحتی در آن می بینند و در هر آن چه که مصلحت ندیدند و این حق است، بخاطر این فرموده خدای متعال که (مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا) و غیر آن از آیات و روایات و این فرموده ایشان را بر همین وجه باید حمل نمود که گفته اند: ما حلال خدا را حلال می کنیم و حرامش را حرام می کنیم؛ یعنی بیان این دو بر عهده ماست و بر مردم واجب است که در این دو مورد به ما رجوع کنند. چهارم: تقویض بیان علوم احکام به هر صورتی که خود مصلحت می بینند، خواه به جهت تفاوت عقول مردم یا به سبب تقیه؛ در نتیجه [می بینیم که] به برخی از مردم احکام واقعی را بیان می کنند و به برخی از روی تقیه جواب می دهند. و تفسیر آیات و تأویل آن ها و بیان معارف را بر حسب کشش عقل هر سؤال کننده بیان می کنند و اگر بخواهند ساکت می مانند، همانگونه که در اخبار بسیاری آمده که شما باید سؤال کنید اما جواب دادن بر ما لازم [و واجب] نیست. پنجم: ایشان در این که به ظاهر شریعت یا به علمشان و بدانچه خدای متعال از واقع امر و مخ و لب حق و حقیقت در هر واقعه به ایشان الهام کرده حکم کنند، مختارند. ششم: تقویض در عطا و بخشش؛ خدای متعال زمین و هر آن چه در آن است را برای ایشان خلق فرمود و انفال و خمس و صفایا و غیر آن را برای ایشان قرار داد؛ پس ایشان می توانند هر آن چه را خواستند عطا کنند و هر آن چه را خواستند منع کنند.











1- قول به خالقیّت اهل بیت علیهم السلام در بیان برخی سران مکاتب و فرقه های معاصر نیز - مانند شیخیه و مکتب تفکیک - مشهود است. میرزا مهدی اصفهانی بزرگ مکتب تفکیک مدعی است روایت ( نَحْنُ صَدَائِعُ اللَّهِ وَالْخَلْقُ صَدَائِعُ لَنَا ) خالقیّت و رازقیّت را برای اهل بیت علیهم السلام ثابت می کند؛ البته ایشان اضافه می کنند که منظور شان همان تفویض باطل نیست. بنگرید به: تقریرات، ص 74 [لازم به ذکر است این کتاب نوزده سال بعد از ادعای تشرف میرزا مهدی اصفهانی خدمت امام زمان و اخذ معارف از ایشان نوشته شده است. بنا به گفته فرزند میرزا مهدی اصفهانی، این کتاب از مهم ترین کتب برای فهم مبانی اعتقادی میرزاست. این کتاب تقریر دروس اعتقادی میرزا توسط شاگرد برجسته اش شیخ محمود حلبی است، با توجه به مطلب درج شده در ابتدای کتاب میرزا آن را مجدد مطالعه کرده و برخی مطالب را کم و زیاد کرده است] این مطلب از چند جهت قابل بررسی است؛ اول آن که اصل روایت به دو گونه آمده است و آن چه میرزا ذکر کرده موافق هیچ کدام نیست؛ (إِنَّا صَدَائِعُ رَبِّنَا وَ النَّاسُ بَعْدُ صَدَائِعُ لَنَا ) ، نهج البلاغه، خطبه 28 صورت دوم: ( وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَدَائِعُ لَنَا ) . الغیبه، ص 285 ادر واقع آن چه می تواند توهم اندکی نزد نا آشنایان با علوم اهل بیت علیهم السلام برای خالقیّت ایشان ایجاد کند، عبارت دوم است نه آن که میرزا مهدی اصفهانی بیان کرده است. در واقع آن چه ایشان نقل کرده اند هیچ ارتباطی با خالقیّت هم ندارد. ما اکنون در ابتدا به بیان نظر اهل بیت علیهم السلام درباره کسانی که قول به خالقیّت ایشان داشتند می پردازیم و سپس توضیحی درباره حدیث ذکر شده بیان می کنیم. علامه مجلسی با اشاره به روایتی در این باره می نویسد: در کتاب احتجاج از علی بن احمد قمی مروی است که گفت: اختلاف در میان شیعه واقع شد در این که آیا خدا امر خلق و رزق را به ائمه تفویض نموده یا نه؟ جمعی گفتند: این محال است، بر خدا جایز نیست؛ زیرا کسی غیر از خدا بر خلق کردن اجسام قادر نیست. و جماعتی: گفتند خدا ائمه را قادر گردانید و این امر را به ایشان تفویض نمود. پس ایشان خلق را آفریدند و روزی می دهند. پس رفتند به نزد محمد بن عثمان عمری که وکیل حضرت صاحب الامر بود، عریضه ای در این باب نوشتند. حضرت در جواب نوشتند: به درستی که خدا خلق کرده است اجسام را و روزی را او قسمت می نماید. زیرا او جسم نیست و در جسمی حلول نکرده است، و هیچ چیز مثل و مانند او نیست و او سمیع و بصیر است. اما ائمه، پس ایشان سؤال می نمایند از خدا و خدا اجابت دعای ایشان می نماید و خلق می کند. و از او سؤال [درخواست] می نمایند، به سؤال [درخواست] ایشان مردم را روزی می دهد و از جهت ایجاب مسئلت ایشان و تعظیم حق ایشان. عین الحیات، ص 113 و نیز می نویسد: از ابی هاشم جعفری روایت کرده است که: از امام رضا علیه السلام پرسیدم از حال غالیان که ائمه را خدا می دانند و مفوضه که می گویند خدا خلق عالم را به ائمه گذاشت. حضرت فرمود: غلات کافرند و مفوضه مشرک. عین الحیات، ص 112 علامه مجلسی می نویسد: در آفریدن اشیا معینی و یاوری نداشته و اعتقادی که بعضی از غلات دارند که حق تعالی، رسول و ائمه هدی علیهم السلام را آفرید و خلق عالم را به ایشان واگذاشت، کفر است و خالق همه چیز به غیر از افعال بندگان، او است. حق الیقین، ص 26. میرزای قمی نیز می نویسد: این عبارت صحیفه کامله چنان که دلالت واضحه دارد بر این که خلق آسمان و زمین را به غیر خدا کسی نکرده است و کسی هم اعانت در آن نکرده و امیر المؤمنین علیه السلام در آن شریک نبوده است. جامع الشتات، ج 2، ص 763. پس چنان که مشخص شد سیره اهل بیت علیهم السلام نهی شدید از قول به خالقیّت و رازقیّت ایشان است، اما اکنون بیان معنای روایت ( وَ نَحْنُ صَنَائِعُ رَبِّنَا وَ الْخَلْقُ بَعْدُ صَدَائِعُ لَنَا ) ؛ کلمه کلیدی در این روایت واژه «صنائع» است که از ماده «ص ن ع» می باشد. معنای این واژه منحصر در خلق کردن و آفرینش نیست، بلکه به معنای پرورش دادن نیز به کار می رود، چنانکه خداوند متعال درباره این که حضرت موسی را برای خود وزیر نظر خود پرورش داده است می فرماید: وَ لِيُصَمِّعَ نَعَى عَلِيٍّ عَيْنِي. طه، 39 برای بررسی بیشتر این روایت از منظر لغت، و احادیث، بنگرید به «آفریدگان یا پرورش یافتگان؟» ؛ دو فصلنامه علمی - پژوهشی حدیث پژوهی، بهار و تابستان 1392. و خلاصه معنا این می

شود که ما تربیت شدگان خداوندیم و سایر مردم به واسطه ما هدایت و تربیت شده اند.



خدا و شریک برای خدا قرار داده اند و گمراه شده اند و مردم را گمراه کرده اند، برای آن که اقامت فریض خدا نکنند و حقوق خدا و خلق را ادا نمایند. (1)

---

1- علل الشرائع، ج 1، ص 7 - 225

و شیخ طبرسی و کلینی به سند معتبر روایت کرده اند که فرمانی به خط حضرت صاحب الامر علیه السلام بیرون آمد که قول آن ها که دعوی می نمایند که امام حسین کشته نشده کفر است و تکذیب رسول و ائمه است و ضلالت و گمراهی است. (1)

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که ابو الصلت هروی (2) به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام عرض کرد که:

ص: 30

1- احتجاج طبرسی، ج 2، ص 469

2- شیخ عباس قمی در الکنی و الألقاب درباره ابو صلت می نویسد: [ابو الصلت] نجاشی گفته که عبد السلام بن سالم هروی؛ از امام رضا علیه السلام روایت کرده و ثقه و صحیح الحدیث است؛ و علامه فرموده که کتاب وفاة الرضا علیه السلام از اوست و کما این که برخی کلمات بدان اشعار دارد مخالفتی با عامه داشته و راوی اخبار ایشان بوده و از همین رو امرش بر برخی مشایخ مشتبه شده و گفته اند که او عامی بوده است. و استاد اکبر [منظور وحید بهبهانی است] در تعلیقه خویش [تعلیقه رجالی اش بر منهج المقال استر آبادی] پس از نقل کلام شهید ثانی در تشیع او فرموده که: مخفی نماند که امر چنین است، زیرا اخبار صادره از او در عیون و امالی و غیر این دو - که صریح در تشیع اوست و بلکه صریح در این است که وی از خواص شیعه بوده - بسیار بیشتر از آن است که بتوان احصا نمود. و علمای عامه ذکر کرده اند که وی شیعی بوده؛ ذهبی در میزان الاعتدال آورده که: عبد السلام بن صالح ابو الصلت هروی مردی صالح است الا آن که شیعی است. و از جعفری نقل شده که وی یک رافضی خبیث است و دارقطنی گفته که وی یک رافضی متهم است. و ابن جوزی گفته که: وی خادم رضا (ع) بوده و شیعی است با این که صالح است؛ و از انساب سمعانی آمده که ابو حاتم: گفته او رأس مذهب رافضیه است و محمد بن احمد ذهبی نیز گفته که: عبد السلام بن صالح ابو الصلت هروی مرد صالحی است الا آن که شیعه سر سختی است؛ تا آن جا که گوید دارقطنی گفته که او یک رافضی خبیث و متهم به جعل حدیث (الإیمان إقراراً بالقول...) است و از او یعنی [ابو الصلت] نقل شده که سگ یک زن علویه بهتر از بنی امیه است و امثال آن... گویم: روایاتی که دال بر تشیع اوست بسیار است و به پاره ای از آن ها در کتاب سفینة البحار اشاره کردم و شیخ طوسی [که وی را عامی خوانده بود] خود از او در زمینه شکر روایتی نقل کرده که باید با طلا نوشت. . . [انتهی کلام شیخ عباس] الکنی و الألقاب، ج 1، ص 100 آیه الله خوبی نیز می نویسد: . . . اشکالی در وثاقت عبد السلام بن صالح نیست و شاید اصلا میان مخالف و موافق متسالم علیه باشد و جز افراد شاذی همچن جعفری و عقیلی کسی وی را تضعیف نکرده است. . . اما در مذهب اشکال شده که مشهور و معروف تشیع اوست و ظاهر عبارت نجاشی همین است؛ لیکن دانستی که شیخ طوسی فرموده او عامی است و ظاهر آن است که این مطلب سهوی از قلم شریف ایشان است، زیرا ابو الصلت مضافا بر آن که شیعه بوده متجاهر به عقیده خویش نیز بوده است و از همین روی علمای عامه همه متفقند که وی شیعی بوده است و ابن حجر و غیر او بدین مطلب تصریح کرده اند.

آیه الله خوبی، معجم رجال الحدیث و تفصیل طبقات الرواة، 6515 - عبد السلام بن صالح: صفحه 3653





گروهی در کوفه (1) هستند که دعوی می کنند که حسین بن علی کشته نشد و حق تعالی شباهت او را بر حنظله بن اسعد شامی (2) افکند و آن حضرت را به آسمان بالا برد چنان چه حضرت عیسی را به آسمان بالا برد و این آیه را حجت می سازند: ( وَ لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا ) (3) یعنی قرار نداده است خدا از برای کافران بر مؤمنان راهی و تسلطی؛

ص: 32

1- همین اتباع ابو الخطاب و لعل بالخصوص عبدالله بن میمون و دار و دسته او منظور است که در زمان مأمون به سواد کوفه رفته و ضیعه و املاکی تدارک دیده بودند و عقیده فاسد خویش را در قالب تربیت داعیان نشر می دادند. پدر همین عبد الله یعنی میمون بن دیصان که به ابو شاکرد یصانی نیز شناخته می شود از اتباع بارز ابو الخطاب بوده و پسر این عبد الله یعنی احمد نیز دعوت شوم پدر را پس از مرگش پی گرفته بود؛ گویا میان این عبدالله بن میمون با عبدالله بن میمون قداح خلط شده است و ترجمه همین عبدالله بن میمون بن دیصان را به نام عبدالله بن میمون قداح ذکر کرده اند که باید ملتفت اشتراک اسم و تمایز میان این دو بود.

2- منظور همان حنظله بن اسعد شبامی یا حنظله بن سعد شبامی است که در زمره کسانی نام برده شده که در رکاب سید الشهداء علیهم السلام به فوز شهادت نائل آمدند. و شبام بطنی از قبیله همدان یمن است و قیل که نسب او شبام بن اسعد بن جشم بن حاشد بن خیران بن نوف بن همدان است.

3- نساء، 141

حضرت فرمود که:

دروغ می گویند، بر ایشان باد غضب و لعنت خدا؛ و کافر شده اند ایشان به تکذیب کردن پیغمبر خدا که خبر داد که آن حضرت کشته خواهد شد.

به خدا سوگند که کشته شد حسین و کشته شد کسی که بهتر بود از حسین یعنی امیرالمؤمنین و امام حسن علیهما السلام و هیچ یک از ما اهل بیت رسالت نیست مگر آن که کشته می شویم و مرا به زهر شهید خواهند کرد به مکر و حيله؛ خبر رسیده است به من از رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَخَبَر دَادَهُ اسْتَأْنِ حَضْرَتِ رَا جَبْرَائِيلَ اَزْ جَانِبِ خَدَاوْنَدِ عَالْمِيَانِ وَ مَرَادِ حَقِّ تَعَالَى دَرِ اَنْ اَيَهُ اَنْ اسْتِ كَهْ كَافِرًا رَا حَجَّتِي بَرِ مَوْمِنِ نَيْسَتْ وَ چَگُونَه اَيْنِ مَعْنَى تَوَانَدِ مَرَادِ بُوَدِ وَ حَالِ اَنْ كَهْ حَقِّ تَعَالَى دَرِ قَرْآنِ خَبَرِ دَادَهُ اسْتِ كَهْ كَافِرَانِ بَسِيَارِي اَزِ پِيغْمَبْرَانِ رَا بَهْ نَاحِقِ كَشْتَنْدَ وَلِيَكُنْ بَا وَجُوْدِ كَشْتَنِ اَيْشَانِ حَجَّتِ پِيغْمَبْرَانِ بَرِ اَيْشَانِ غَالِبِ بُوَدِ وَ حَقِّيْتِ اَيْشَانِ ظَاهَرِ بُوَدِ. (1)

ص: 33

## در بیان علت ابتلای انبیاء و اوصیاء و مقهور شدن ایشان توسط اعداء]

\*[در بیان علت ابتلای انبیاء و اوصیاء و مقهور شدن ایشان توسط اعداء] (1)

و ابن بابویه (2) و صاحب کتاب احتجاج (3) روایت کرده اند که محمد بن ابراهیم طالقانی (4) گفت که:

روزی من نزد شیخ ابو القاسم حسین بن روح (5) که از نواب حضرت صاحب الأمر علیه السلام [است] بودم با جماعتی که علی بن قصری در میان ایشان بود؛

ص: 34

1- ر. ک: به باب "العله التي من أجلها لم يكف الله قتلة الأئمة عليهم السلام و من ظلمهم عن قتلهم و ظلمهم و علة ابتلائهم صلوات الله عليهم أجمعين" بحار الأنوار، ج 44، ص 273

2- کمال الدین و تمام النعمة، ج 2، ص 507

3- الاحتجاج، ج 2، ص 3 - 471

4- محدث نوری در خاتمه مستدرک درباره ایشان آورده اند: محمد بن ابراهیم بن إسحاق الطالقانی (رحمه الله). أبو العباس المكتب، من مشايخ الصدوق، يروي عنه مترضيا، و هو الواسطة بينه وبين الحسين بن روح، و ابن عقدة، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل؛ الخاتمة ج 9، ص 5

5- حسین بن روح بن ابی بحر نوبختی سفیر سوم از سفرای اربعه زمان غیبت صغری است که پس از محمد بن عثمان بن سعید عمری رضوان الله علیه عهده دار این مقام شریف گشت؛ حسب نقلی از شیخ طوسی اعلی الله مقامه در کتاب الغیبه وفات ایشان در شعبان سال 326 واقع گشته است. علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الأنوار در باب أحوال السفراء و ذیل عنوان "ذکر إقامة أبي جعفر محمد بن عثمان بن سعید العمري أبا القاسم الحسين بن روح رضي الله عنهما مقامه بعده بأمر الإمام صلوات الله عليه" (ج 51 ص 352) متون مربوط به ایشان را آورده اند. و علامه شیخ عبدالله ما مقانی لب مطلب این متون را در تنقیح المقال خویش چنین به تحریر کشیده اند که اجمالش به فارسی چنین است: ابوالقاسم حسین به روح رضی الله عنه سالیان زیادی وکیل ابو جعفر محمد بن عثمان عمری رضی الله عنه بودند و به املاک او رسیدگی می کردند و اسرارش را به رؤسای شیعه می رساندند و خصیص ایشان بود. . . در هر ماه سی دینار به مثابه رزق او به او پرداخت میشد و این بجز آن چیزی بود که از وزراء و رؤسای شیعه همچون آل فرات و غیر ایشان به ایشان می رسید و این مساله بخاطر جاه و جایگاه و جلالت منزلت ایشان نزد این افراد بود که باعث شد ایشان در میان عموم شیعه نیز مکانت بلندی یابند، زیرا می دانستند که سفیر حضرت ایشان را به خود اختصاص می دهد و در نزد آنان وی را توثیق می نماید و فضل و دینش را نشر می دهد و چقدر برای توان تحمل این امر را دارد؛ از همین رو در زمان حیات محمد بن عثمان عمری زمینه امر برای وی آماده شد تا آن که امر به وصیت به ایشان ختم شد و هیچ یک از شیعه درباره این امر اختلاف نکردند؛ و ابو القاسم حسین بن روح نزد مخالف و موافق از عاقل ترین مردم بود و تقیه می کرد و از همین رو عامه نیز ایشان را تعظیم می کرد؛ جناب عمری حسین بن روح را به امر امام صلوات الله علیه به مقام سفارت پس از خویش گماشت و به جماعتی از اعیان و شیوخ شیعه فرمود: اگر مرگ مرا دریافت پس امر سفارت به ابو القاسم بن روح بن ابی بحر نوبختی می رسد؛ من امر شده ام که او را در جایگاه پس از خود قرار دهم، پس به او رجوع کنید و در امورات تان به او تکیه کنید و او قائم مقام من و سفیر میان شما و صاحب الأمر است؛ پس شیعیبه این امر گردن نهادند و هیچ انکار و تردیدی نکردند و با امر حضرت حجت بوده که امر به ایشان رسید، و الا پیوند و رابطه جعفر بن أحمد بن متیل با سفیر دوم یعنی محمد بن عثمان عمری بسیار بیشتر بود و از همین

رو پیش از این امر شیعیان تردیدی در این نداشتند که آن کسی که پس از عمری قائم مقامش خواهد بود همین جعفر بن أحمد بن متیل است؛ لیکن انتخاب از ناحیه حضرت حجت صلوات الله علیه به نام حسین بن روح بیرون آمد و جعفر بن احمد در پیشگاه حسین بن روح همانگونه رفتار می کرد که نزد محمد بن عثمان عمری چنین بود تا آن که حسین بن روح در سال 326 رحلت فرمودند؛ مدت سفارت ایشان بیست و یک یا بیست و دو سال بود و روایت شده که محمد بن عثمان دو یا سه سال پیش از وفات شان امر را به حسین بن روح ارجاع می دادند. عبدالله مامقانی، تنقیح المقال، ج 22، ص 5 - 70



پس مردی برخواست (1) و گفت: می خواهم مسئله ای از تو سؤال کنم.

شیخ ابوالقاسم گفت: بپرس از هر چه خواهی [آن مرد] گفت: مرا خبر ده که حسین بن علی علیه السلام آیا ولی خدا بود؟

گفت: بلی

ص: 36

---

1- در هر دو نسخه چنین بود؛ برخی کلمات در نسخ خطی با رسم الخطی متفاوت از شیوه نگارش امروزی نوشته شده اند، از جمله: «برخواست»، که امروزه به شکل «برخاست» نوشته می شود ما این قبیل موارد را در آثاری که احیا می شود تذکر می دهیم؛ ولی چون رسم الخط موجود در نسخه آسیبی به محتوا نمی زند و می تواند در آینده مقدمات یک پژوهش دستور زبانی و سیر تغییر رسم الخط کلمات باشد، ما عمداً آن را به شکل نگارش خود نسخه خطی می آوریم.

[آن مرد] گفت: آیا قاتل او لعنة الله عليه دشمن خدا بود؟

[حسین بن روح] گفت: بلی

آن مرد گفت: آیا جایز است که خدا دشمن خود را بر دوست خود مسلط گرداند؟

شیخ گفت:

آن چه می گویم بفهم و بدان که مردم حق تعالی را نمی توانند دید و همه کس کلام الهی را بی واسطه نمی توانند شنید ولیکن جناب مقدس ایزدی رسولی از جنس و صنف ایشان برای ایشان می فرستد که مثل ایشان باشد؛ زیرا که اگر رسول ایشان به صورت ایشان نمی بود و از غیر صنف ایشان بود هر آینه از ایشان نفرت می کردند و قبول قول ایشان نمی کردند و چون از جنس ایشان بودند و طعام می خوردند و در بازار ها راه می رفتند گفتند نیستید شما مگر مثل ما، پس قبول نمی کنیم از شما تا بیاورید چیزی که ما از اتیان به مثل آن عاجز باشیم (1) و بدانیم که به آن سبب خدا شما را مخصوص گردانیده است به رسالت و خلافت خود؛

پس حق تعالی برای ایشان معجزه ای چند مقرر کرد که سایر خلق عاجز بودند از اتیان به مثل آن ها؛ پس بعضی از ایشان بعد از انذار و

ص: 37

---

1- الشعراء، 156: ( مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ )



تخويف، طوفان آورد (1) و متمردان قوم خود را غرق کرد، و بعضی را در آتش انداختند و حق تعالی آتش را بر او سرد و سلامت گردانید، (2) و بعضی از سنگ سخت ناقه بیرون آورد که از پستانش شیر جاری بود (3)، و بعضی از ایشان دریا را شکافت (4) و از سنگ خشک چشمه ها جاری گردانید (5) و عصا را اژدها کرد (6)، و بعضی از ایشان کور و پیس را شفا داد و مرده را به اذن خدا زنده کرد و خبر داد ایشان را به آن چه می خوردند و در خانه ها ذخیره می کردند، (7) و بعضی از ایشان ماه برای او شکافته شد (8) و

ص: 38

1- العنكبوت، 14: ( وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا نُوحًا إِلَىٰ قَوْمِهِ فَلَبِثَ فِيهِمْ أَلْفَ سَنَةٍ إِلَّا خَمْسِينَ عَامًا فَأَخَذَهُمُ الطُّوفَانُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ )

2- الأنبياء، 69: ( قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ )

3- الكافي، ج 8، ص 185

4- الشعراء، 63: ( فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّودِ الْعَظِيمِ )

5- البقرة، 60: ( وَإِذِ اسْتَسْقَىٰ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ فَقُلْنَا اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْحَجَرَ فَانفَجَرَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا قَدْ عَلِمَ كُلُّ أُنَاسٍ مَشْرَبَهُمْ كُلُوا وَ

اشْرَبُوا مِنْ رِزْقِ اللَّهِ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ )

6- الأعراف، 107: ( فَأَلْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ )

7- آل عمران، 49: ( وَرَسُولًا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ أَنِّي قَدْ جِئْتُكُمْ بِآيَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ

اللَّهِ وَابْرِيءُ الْأَكْمَامِ وَ الْأَبْرَصَ وَ أَحْيِي الْمَوْتَىٰ بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبَيِّنُكُمْ بِمَا تَأْكُلُونَ وَ مَا تَدْخُرُونَ فِي بُيُوتِكُمْ إِنْ فِي ذَلِكَ لآيَةٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ )

8- القمر: 1 ( الْقَمَرُ: 1 اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انشَقَّ الْقَمَرُ )

حیوانات با او سخن گفتند؛ چون این معجزات را آوردند و امت های ایشان عاجز شدند از اتیان به مثل آن ها، پس حق تعالی به مقتضای لطف خود نسبت به بندگان و حکمت کامله خود، پیغمبران خود را با این معجزات گاهی غالب گردانید و گاهی مغلوب و در حالتی قاهر گردانید و در حالت دیگر مقهور؛ زیرا که [اگر] با این معجزات و خوارق عادات در جمیع احوال غالب و قاهر بودند و به بلاها و مصائب ممتحن نمی شدند، هر آینه مردم ایشان را خدایان می دانستند و هر آینه نمی دانستند فضیلت صبر ایشان را بر بلاها ولیکن حق تعالی در این امور احوال ایشان را مثل احوال دیگران گردانید تا آن که در حال بلا و محنت صابر باشند و در حالت رخا و عافیت شاکر باشند و در جمیع احوال خود در مقام تواضع و فروتنی باشند و تکبر و تبختر نمایند و مردم بدانند که ایشان را خدایی هست که او خالق و مدبر ایشان است، پس آن خداوند را عبادت و اطاعت کنند و حجت خدا تمام باشد بر کسی که در تاب ایشان از حد به در رود و دعوای پروردگاری از برای ایشان کند

یا معانده و مخالفت و عصیان ایشان نماید و آن چه ایشان آورده اند از جانب خدا، انکار کند تا آن که هر که هلاک شود بعد از اتمام حجت هلاک شود و هر که نجات یابد به دلیل و برهان نجات یابد.

پس شیخ ابوالقاسم رضی الله عنه اظهار نمود که آن چه گفتم از پیش خود نگفتم و از حضرت صاحب شنیدم.

### [سبب ابتلای معصومین علیهم السلام به گناه یا ترک اولی نیست]

و ابن بابویه (1) و حمیری (2) به سند صحیح و موثق روایت کرده اند که از حضرت صادق علیه السلام پرسیدند که:

ص: 40

1- معانی الأخبار، ص 383

2- منظور ابو العباس عبد الله بن جعفر حمیری صاحب کتاب قرب الإسناد است؛ آیه الله سید حسن صدر در تکمله أمل الآمل درباره وی می نویسد: عبد الله بن جعفر بن حسین بن مالک بن جامع حمیری، أبو العباس قمی؛ شیخ قمیین و وجه ایشان بود آن گونه که در رجال نجاشی آمده در سال دویست و نود و اندی به کوفه آمد و از اهالی آن جا بسیار استماع حدیث کرد و کتب بسیاری را تصنیف نمود؛ و آنگونه که در الفهرست نیز هست ایشان ثقة ای از اصحاب امام حسن عسکری علیه السلام بوده اند. و شیخ طوسی نیز در کتاب رجال خویش ایشان را توثیق نموده است. و در المقابیس آمده که نجاشی گفته است: حمیری ثقة و وجهی بوده است و با حضرت صاحب الأمر مکاتبه نموده و مسائلی در ابواب شریعت را از ایشان سوال کرده اند. . . (انتهی) و ابن طاوس نیز در فرج المهوم ایشان را توثیق نموده و گفته اند: حمیری ثقة و معتمد علیه [نامش] عبد الله بن جعفری حمیری است. و آن چه مجمع رجال از کشی نقل شده که او از اصحاب امام رضا علیه السلام بوده سهوی بیش نیست. بله اگر چه روایتی از ابو الحسن ثالث و ابو محمد علیهما السلام از وی دیدم؛ او کتابی به نام قرب الإسناد دارد که بحمد الله از آثار باقیمانده تا به امروز است. تکمله أمل الآمل، ج 3، ص 318

حق تعالی در قرآن می فرماید که: آن چه به شما می رسد از مصیبتی پس به سبب آن چیزی است که کسب کرده است آن را دست های شما و عفو می کند خدا از گناه بسیار (1)؛ پس چه می فرمایید در آن چه رسید به امیر المؤمنین و اهل بیتش، آیا به کرده های ایشان بود و حال آن که ایشان اهل بیت عصمت و طهارت بودند و خود را به لوث گناهی نیالوده بودند.

حضرت فرمود که:

این آیه در حق ایشان نیست، ولیکن حق تعالی مخصوص می گرداند دوستان خود را به مصیبت ها برای آن که مزد دهد ایشان را به ثواب ها، و درجات ایشان را مضاعف گرداند بی آن که گناهی کرده باشند، چنان چه

ص: 41

---

1- الشوری، 30: وَ مَا أَصَابَكُمْ مِنْ مُصِيبَةٍ فَبِمَا كَسَبَتْ أَيْدِيكُمْ وَيَعْفُوا عَنْ كَثِيرٍ

حضرت رسالت صلی الله علیه و آله بی آن که گناهی کرده باشد روزی هفتاد مرتبه استغفار می کرد. (1)

### [وقایع حال و آینده بر معصومین علیهم السلام مخفی نیست]

و صفار (2) به سند معتبر روایت کرده است که روزی گروهی از اصحاب حضرت امام محمد باقر علیه السلام در خدمت آن حضرت نشستند؛ فرمود که:

عجب دارم از گروهی که ولایت ما را اختیار کرده اند و ما را امام می دانند و اطاعت ما را بر خود واجب می شمارند

ص: 42

1- الکافی، ج 2، ص 504

2- شیخ عباس قمی، الکنی و الألقاب، ج 2، ص 418: صفار همان شیخ ابو جعفر محمد بن حسن بن فروخ قمی است؛ نجاشی آورده که: او وجهی بود در اصحاب قمی ما و ثقه و عظیم القدر و راجح و قلیل السقط در روایت بود؛ کتبی دارد که از آن جمله کتاب الصلاة و کتاب الوضوء است؛ (گویم) نجاشی در ادامه کتبش را مذکور ساخته و بصائر الدرجات را نیز در ضمن آن ها ایراد کرده و آن چه که در دست ماست غیر از بصائر الدرجاتی است که تصنیف سعد بن عبد الله اشعری قمی است و از این کتاب [سعد بن عبد الله] جز منتخبی که شیخ حسن بن سلیمان شاگرد شهید اول و صاحب کتاب المحتضر و کتاب الرجعة به جا گذاشته اثری از آن به ما نرسیده است؛ صفار در سال 290 هجری قمری در شهر قم دیده از جهان فرو بست.

مانند طاعت خدا و به ضعف عقل های خود مرتبه ما را پست می کنند و عیب می کنند بر جماعتی که ما را می شناسند و رتبه ما را می دانند و کمالات ما را بیان می فرمایند و ایشان را نسبت به غلو می دهند؛ آیا گمان دارید که خداوند عالمیان اطاعت دوستان خود را بر خلق واجب گرداند و از ایشان مخفی دارد اخبار آسمان ها و زمین را و بر ایشان نرساند آن چه بر ایشان و دیگران واقع می شود؟!

### **[صلح یا جنگ اهل بیت علیهم السلام به دستور خدا و رسولش بوده است]**

حمران (1) گفت:

فدای تو شوم، مرا خبرده که چگونه بود امر علی بن ابی طالب و حسن و حسین صلوات الله علیهم که

ص: 43

---

1- منظور حمران بن أعین بن سنسن یا سنبس است که برادر زرارة بن اعین و از اجلای روات بوده اند و برای اشاره به فضل او نقل این قول مرحوم وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر منهج المقال کفایت می کند که فرموده اند: اخبار وارده در رجال و در کتب اخبار متواترا در مدح او وارد شده است و حتی از این اخبار آشکار می شود که او أجلّ و أحسن از زراره نیز بود. محمد باقر الوحید البهبهانی، تعلیقة علی منهج المقال، ص 159

خروج کردند و به دین خدا قیام نمودند و اهل طغیان و جور بر ایشان غالب شدند و ظفر یافتند؟

حضرت فرمود که:

ای حمران! در علم الهی چنین گذشته بود و چنین مقرر شده بود و به فرموده رسول خدا صلی الله علیه و آله خروج کرد هر که خروج کرد از ما و از روی علم و دانایی ساکت شد هر که ساکت شد از ما. (1)

### **[معصومین علیهم السلام تسلیم و راضی به مصلحت خدای متعال بودند]**

ای حمران! اگر وقتی که بلا نازل می شد و اهل جور بر ایشان غالب می شدند از خدا سؤال می کردند که ملک و پادشاهی آن طاغیان را برطرف می کرد زودتر از آن که کسی رشته را بگسلد و دانه های آن از هم و بریزد ولیکن ایشان در مقام رضا و تسلیم بودند و آن چه حق تعالی صلاح ایشان را در آن می دانست غیر آن نمی خواستند.

ص: 44

## [ابتلائات معصومین علیهم السلام برای وصول به درجات عالیہ بود]

\*[ابتلائات معصومین علیهم السلام برای وصول به درجات عالیہ بود] (1)

ای حمران، آن چه به ایشان رسید برای گناهی نبود که مرتکب شده باشند و عقوبت معصیتی نبود که مخالف خدا در آن کرده باشند ولیکن برای آن بود که خدا می خواست که به آن درجات عالیہ در بهشت برسند پس چیز های بد در حق ایشان به خاطر خود مرسان. (2)

ص: 45

---

1- در خصوص خود سید الشهداء علیہ السلام نیز در نقلی که ایشان برای وداع نزد قبر مطهر جد خویش صلی الله علیہ و آله رفتہ و خوابی می بینند آمده که در عالم رؤیا حضرت رسول به ایشان می فرماید که در بهشت درجاتی است که جز با شهادت بدان نتوانی رسید: پس پیامبر در خواب او آمد و حسین را در برگرفت و به سینه اش چسبانید و شروع به بوسیدن دو چشمانش نمود و می فرمود: پدرم فدای تو؛ گویا میبینمت که به خون خویش آغشته شده ای میان گروهی از این امت که شفاعتی مرا امید دارند! و نزد خدا هیچ جایگاهی ندارند؛ پسر عزیزم! تو به سوی پدرت و مادرت و برادرت می آیی و اینان نیز مشتاق تو اند و همانا در بهشت درجات عظیمی هست که جز با شهادت بدانها نمی رسی. الأمالی صدوق، ص 152

2- بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد علیهم السلام، ج 1، ص 125



## [سبب دلاوری و بی باکی اصحاب سید الشهداء علیه السلام در میدان نبرد]

\*[سبب دلاوری و بی باکی اصحاب سید الشهداء علیه السلام در میدان نبرد] (1)

و ابن بابویه به سند معتبر روایت کرده است که مردی از حضرت صادق علیه السلام پرسید که:

یابن رسول الله، چه سبب داشت که اصحاب حضرت امام حسین علیه السلام با آن که می دانستند که کشته می شوند اقدام بر جهاد می نمودند و بی باکانه خود را در دریای جنگ می افکندند؟

حضرت فرمود که: پرده از پیش دیده ایشان برداشته بودند و منزل های خود را در بهشت دیده بودند، پس مبادرت می کردند که کشته شوند و به منزلهای خود برسند و حوریان خود را در بگیرند. (2)

ص: 46

---

1- علامه مجلسی اعلی الله مقامه در بحار الأنوار بابی تحت عنوان "فضل الشهداء معه و علة مبالاة بهم بالقتل و بیان أنه صلوات الله علیه کان فرحاً لا یبالی بما یجری علیه" آورده اند که احادیثی پیرامون سبب عدم مبالاة اصحاب از کشته شدن را در ذیل آن نقل نموده اند.

(بحار الأنوار، ج 44، ص 279)

2- علل الشرائع، ج 1، ص 229

1- أفندی، ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، ج 2، ص 419: شیخ امام و فقیه قطب الدین ابو الحسین سعید [حسب ضبط علامه مامقانی: سعد] بن هبة الله بن حسن راوندی فاضلی عالم و متبحر و فقیه و محدث و متکلمی که بصیر به روایات بود و شاعر نیز بود؛ گفته شده که ایشان رحمه الله شاگرد شاگردان شیخ مفید بوده اند. صاحب مختصر تاریخ ابن خلکان در شرح حال ابن راوندی [حسب تعبیر او ابن راوندی معروف به زندقه] آورده که راوند به فتح راء و واو قریه ای از قاسان در نواحی اصفهان است و لاوند [ظاهرا راوند باید می بوده باشد و إلا- أيضا گفتن وجهی نداشت] أيضا ناحیه ای در نیشابور است و قاسان با سین غیر از قاشان است که در مجاورت قم قرار دارد؛ انتهی. صاحب کتاب نظام الأقوال [یعنی نظام الدین محمد بن حسین قرشی ساوجی] گفته که: قطب راوندی در مقبره ست [در لهجه جبل عامل به معنای سیده] فاطمه سلام الله علیها و علی آبیها السلام مدفون شده اند. و شیخ بهائی در حواشی فهرست شیخ منتجب الدین در شرح حال قطب الدین راوندی فرموده که: این جمله چیزی بود که من به خط شاگرد قطب الدین رازی یعنی محمد رضا مشهدی در بلده تبریز یافتم: ظاهرا ایشان منسوب به راوند قریه ای از قرای کاشان است و در قم و در مقبره ست [سیده] فاطمه سلام الله علیها و علی آبیها و آخیها مدفون هستند؛ انتهی حشری [منظور محمد امین حشری با (سکون شین) انصاری تبریز است] شاعر مشهور در کتاب تذکرة الأولیاء فی أحوال العلماء نقل کرده که قبر قطب الدین راوندی در قریه خسرو شاه از توابع تبریز است. گویم: من نیز قبری را در آن قریه دیدم که نزد اهالی آن جا به قبر قطب راوندی شناخته می شد و آن جا را زیارت می کردند و من نیز زیارتش کردم و بعید نیست که یکی از این دو موضع قبر شیخ قطب راوندی و آن دیگری قبر سید فضل الله راوندی باشد؛ یا این که یکی از آن دو قبر، قبر اولاد ایشان یا قبر والدشان یا جد ایشان باشد و قبر دیگری قبر خود ایشان باشد؛ و در آن قریه [یعنی قریه خسرو شاه] قبر سلار بن عبد العزیز دیلمی نیز بود و الله يعلم فلا حظ. ایشان مولفاتی دارند که کتاب منهاج البراعة در شرح نهج البلاغة ایشان معروف است. . [و گویا اولین شرح بر نهج البلاغة است] جماعتی از خاصه و عامه به تألیف کتبی با عنوان تهافت الفلاسفة پرداخته اند که در میان شیعه یکی از ایشان همین شیخ قطب الدین راوندی است [و در آن به رد آرای فلاسفه پرداخته اند؛ و به رغم گزارش آقا بزرگ از وجود چنین کتابی در فهرست کتابخانه آستان تا به امروز اثری از آن به چشم نمی خورد]. [علامه مجلسی] در بحار فرموده اند: "و کتاب الخرائج و الجرائح و کتاب قصص الأنبياء حسب آن چه از اسانید کتب و نیز اشتها آن پیدا است از تألیفات شیخ امام قطب الدین ابی الحسین سعید بن هبة الله بن حسن راوندی است. و بعید هم نیست که [کتاب قصص الأنبياء] تألیف فضل الله علی بن عبید الله حسنی راوندی باشد؛ کما این که از برخی اسانید سید بن طاوس ظاهر می گردد و در رسالة النجوم و فلاح السائل تصریح به این می کند و مسأله خاصی هم نیست، زیرا این کتاب منحصر در قصص و اخباری است که معظم آن مأخوذ از کتب شیخ صدوق است؛ انتهی. گویم: لیکن خود ابن طاوس نیز در کتاب مهج الدعوات تصریح کرده که کتاب قصص الأنبياء تألیف سعید بن هبة الله راوندی است و این که بگوییم هر کدام ایشان کتابی در این باب داشته اند امری ممکن است لیکن بعید می نماید.



من با پدرم بودم در شبی که صبحش شهید شد در آن شب با اصحاب خود گفت که:

اینک شب در آمد و راه گریختن بر شما گشوده شد پس این شب را غنیمت شمارید و بگریزید که این گروه جفاکار مرا می طلبند و با دیگری کار ندارند و اگر مرا بکشند از پی شما نخواهند آمد و من بیعت خود را از گردن شما گشودم. ایشان گفتند: به خدا سوگند که این هرگز نخواهد شد. حضرت فرمود که فردا کشته خواهید شد و یکی از شما به در نخواهد رفت. ایشان گفتند: حمد می کنیم خداوندی را که ما را مشرف کرده است به این کرامت که با تو شهید شویم؛ پس ایشان دل بر شهادت گذاشتند و حضرت دعا کرد ایشان را و فرمود

ص: 49

که: سر بالا کنید و نظر کنید؛ چون نظر کردند درجات و منازل خود را در بهشت دیدند؛ پس حضرت منزل هر یک را به او نشان داد، تا آن که همه منازل خود را شناختند و حور و قصور و نعمت های موفور خود را دیدند و به این سبب در آن صحرا رو به نیزه و شمشیر می رفتند که زودتر به منزل خود برسند و به نعیم ابدی متنعیم گردند. (1)

و ابن بابویه به سند معتبر از حضرت امام محمد تقی علیه السلام روایت کرده است که حضرت علی بن الحسین علیه السلام می فرمود که:

چون کار بر پدرم تنگ شد و آن کافران از هر سو آن حضرت و اصحابش را در میان گرفتند، اهل آن معرکه احوال آن حضرت را بر خلاف احوال خود دیدند؛ زیرا که دل های ایشان ترسان شده بود و رنگ های ایشان متغیر گردیده بود و مفاصل بدن ایشان می لرزید و آن حضرت با مخصوصان اهل بیت او روی های ایشان شکفته بود و رنگ ایشان افروخته بود و سکون قلب و اطمینان جوارح

ص: 50

ایشان بیشتر شده بود. پس بعضی از اصحاب آن حضرت گفتند که: نظر کنید به سوی این شیر بیشه شجاعت که پروا از مردن ندارد و آرزومند شهادت است.

حضرت چون سخن ایشان را شنید فرمود که:

صبر کنید ای فرزندان بزرگواران که نیست مرگ از برای شما مگر به منزله پلی که از آن در گذرید و از شدت و بدحالی منتقل شوید به سوی نعیم ابدی و بهشت جاودانی، پس کیست از شما که نخواهید (1) از زندانی به قصری منتقل شود و نیست مرگ برای دشمنان شما مثل کسی که از قصر و قباب به سوی زندان و عذاب رود؛ به درستی که پدرم مرا خبر داد که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ فرمود: که دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر است و مرگ جسر مؤمن است به سوی بهشت های ایشان و جسر کافران است به سوی عذاب های ایشان و من هرگز دروغ نگفته ام و از پدران خود دروغ نشنیده ام. (2)

ص: 51

---

1- در هر دو نسخه چنین بود.

2- معاني الأخبار، ص 288

و ایضا به سند معتبر از ابو حمزه ثمالی (1) روایت کرده است که روزی حضرت علی بن الحسین علیه السلام نظر کرد به سوی عبدالله پسر عباس بن علی بن ابی طالب و آب از دیده مبارکش روان شد و فرمود:

ص: 52

1- علامه شیخ عبد الله مامقانی رضوان الله علیه در تنقیح المقال خویش نکاتی پیرامون ابو حمزه ثمالی بیان فرموده اند که به برخی از آن اشاره می کنیم: ثمالی منسوب به ثماله - باثاء مضمومه علی الأصح و ثاء مفتوحه بنا بر ضبط ابن خلکان - لقب عوف بن أسلم بن أحجن بن کعب بن حرث بن کعب بن عبد الله بن مالک بن نصر به ازد است که پدر بطنی از ازد محسوب می شود که همان رهط [قبیله] معروف ابو حمزه است و بدین جهت عوف را به ثمالی ملقب کردند که وی قوم خویش را طعام داد و شیری همراه با ثماله - یعنی رغو و سر شیر - به ایشان نوشانید. و صدوق تصریح کرده که ابی حمزه از بنی ثماله نیست، چنان چه در مشیخه اش فرموده: او از حی [قبیله] بنی ثعل است و بخاطر این که خانه اش در بین بنی ثماله بوده به آن ها منسوب شده است. گویم: ثعل - بر وزن صرد - ابن جرم بن عمرو بن غوث حی [قبیله] ای از طی است و با این حساب ابو حمزه دیگر ازدی نخواهد بود بلکه از بنی طی است که طی نیز از کهلان است نه ازد. شیخ طوسی رحمه الله در رجال خویش تارة گوید که ایشان از اصحاب سجاد علیه السلام بوده با این عبارت که: ثابت بن ابي صفیه دینار ثمالی ازدی، کنیه اش ابو حمزه و کوفی است و در سال صد و پنج از دنیا رفته است. . . الخ. گویم: لازمه این که تاریخ وفات ابی حمزه را در سال صد و پنج دانسته این است که قول آن کسی که قائل به بقای ایشان تا زمان امام کاظم علیه السلام بوده را اشتباهی صرف بدانیم؛ زیرا که وفات امام صادق علیه السلام در سال صد و چهل و هشت بوده است و با این حساب این تاریخ چهل و سه سال پس از وفات ابی حمزه خواهد بود، پس چگونه می توان تصور کرد که ایشان زمان امام کاظم علیه السلام را درک کرده باشند؟! بلکه اصلا مقتضای تاریخ وفات حضرت باقر علیه السلام که سال صد و چهارده یا صد و شانزده و یا هفده هجری بوده نیز این است که ابو حمزه زمان امام صادق علیه السلام را نیز درک نکرده است، در نتیجه این که شیخ طوسی رحمه الله - با وجود ضبط وفات ایشان در سال صد و پنج هجری - ایشان را از اصحاب امام صادق علیه السلام نیز دانسته اند و جهی نخواهد داشت و گویا از زمان آغاز امامت امام صادق علیه السلام غفلت نموده اند. البته من خود به نسخه هایی از رجال شیخ طوسی مراجعه کردم و در برخی از نسخ قابل اعتماد آن در ضمن اصحاب صادق علیه السلام یافتیم که تاریخ وفات ایشان را بجای (خمس) (خمسین) ضبط کرده بودند و با این حساب شکی در این نخواهد بود که ایشان دو سال از زمان امام کاظم علیه السلام را نیز درک کرده اند. تنقیح المقال في علم الرجال، ج 13، ص 7 - 256

هیچ روزی بر حضرت رسول صلی الله علیه و آله سخت تر نبود از روز احد که عم او شیر خدا و رسول، حمزه بن عبد المطلب در آن روز شهید شد. و بعد از آن، روز موته بود که پسر عم او جعفر بن ابی طالب شهید شد؛ پس حضرت فرمود که:

روزی به روز حسین نمی رسد که سی هزار نامرد که دعوی می کردند که از این امت اند آن امام مظلوم را در میان گرفتند و هر یک تقرب می جستند به سوی خدا به

ص: 53



خون او را (1) و ایشان را موعظه می کرد و خدا را به یاد ایشان می آورد و پندپذیر نشدند و دست از او برنداشتند تا آن که او را به جور و ستم و عدوان شهید کردند.

پس فرمود که:

خدا رحمت کند عباس را که جان فشانی کرد و مردانگی کرد (2) و جان خود را فدای برادر خود گردانید تا آن که دست هایش را بریدند، پس حق تعالی به عوض دست های او دو بال به او کرامت کرد که به آن بال ها با ملائکه در بهشت پرواز می کند، چنان چه جعفر بن ابی طالب را دو بال داده. و به درستی که عباس را نزد خداوند عالمیان منزلتی هست که جمیع شهدا در روز قیامت آرزوی منزلت او می کنند. (3)

ص: 54

---

1- در هر دو نسخه چنین بود.

2- نسخه دانشگاه - کرد

3- أمالي صدوق، ص 462

و ابن قولویه به سند معتبر از حضرت صادق علیه السلام را روایت کرده است که: هیچ شهیدی نیست مگر آن که آرزو می کند که کاش با حسین شهید شده بودم و با او داخل بهشت می شدم. (1)

ای شیعیان و مؤمنان بدانید که واقعه ای از این شنیع تر و مصیبتی از این فضیح تر از ابتدای عالم تا انقضای بنی آدم واقع نشده و نخواهد شد (2) و باید که وقوع این امر باعث مزید اعتقاد شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السلام گردد؛ زیرا که هر که در این دنیا مرتبه اش نزد حق تعالی عظیم تر است

ص: 55

#### 1- کامل الزیارات، ص 111

2- پس بطلان این سخنان مشخص خواهد بود که گفته شود: «این که جرأت نمی کنم که بگویم حادثه کربلا از نظر زیادی جنایات نظیر ندارد، چون توجه من یکی به جنگ های صلیبی و جنایت هایی است که مسیحی ها در آن مرتکب شدند و یکی هم به جنایتهایی است که همین اروپایی ها در اندلس مرتکب شدند». «شرقی هرگز از نظر جنایت به غربی نمی رسد. شما اگر در تمام تاریخ مشرق زمین بگردید، دو جنایت را حتی در دستگاه اموی پیدا نمی کنید: یکی آتش زدن زنده زنده، و دیگر قتل عام کردن زنان». «به هر حال من جرأت نمی کنم بگویم جنایاتی مثل کربلا در دنیا وجود نداشته است، ولی می توانم بگویم در مشرق زمین وجود نداشته است». مرتضی مطهری، حماسه حسینی، ج 1، ص 19 لازم به ذکر است تفاوت جنایت کشتن امام معصوم و سایر جنایات واضح است، مضافاً، این نیز صحیح نیست که گفته شود در تمام تاریخ مشرق زمین آتش زدن زنده زنده و قتل عام کردن زنان وجود ندارد. حمله سپاه یزید به مدینه و تجاوز به زنان، زنده سوزاندن فجانه سلمی توسط خلیفه اول و . . . همه مثال های نقضی برای اشتباه بودن این ادعاهاست.

بلای او سخت تر و ابتلای او بیشتر است (1) و دوستان خدا آرزومند این بلاها و شدت ها می باشند و پیوسته از حق تعالی به دعا و تضرع مرتبه شهادت و شدت مصیبت را می طلبند و آن ها که دوست و معبود خود را شناخته اند سر باختن در راه او را اعظم سعادت ها می دانند و تعب های ایشان راحت است و رضای محبوب ایشان در هر چه باشد منتهای لذت ایشان است و بسیاری از پیغمبران را پوست سر کردند و بر بدترین سیاست ها کشتند.

و در احادیث معتبره وارد شده است که اکثر پیغمبران از قوم خود مذلت ها و آزار های عظیم کشیدند و حق تعالی برای کرامت پیغمبر آخر الزمان آن آزار ها را براهل بیت آن حضرت مقرر گردانید که موجب رفع درجات او و ایشان گردد. و اکثر ایشان در هنگام نزول بلا از روی حتم دعا می کردند و حق تعالی دعای ایشان را رد نمی کرد و اگر دعا می کردند که آسمان به زمین آید یا زمین سرنگون شود البته می شد و لیکن به قضای خدا راضی بودند و خواهان سعادت شهادت بودند و

ص: 56

---

1- در کتاب شریف الکافی، باب شده ابتلاء المؤمن احادیث متعددی در این معنی وارد شده است که برخی از آن ها را در پیوست آورده ایم.

هر چند افواج ملائکه و جن به یاری آن حضرت می آمدند قبول نمی کرد (1) و برای آن که می دانست که حق تعالی می خواهد که او به درجه رفیعه

ص: 57

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 330: سید محمد بن ابی طالب در مقتل خویش از شیخ مفید از امام جعفر صادق علیه السلام روایت می کند که فرمود: هنگامی که امام حسین علیه السلام از مدینه حرکت نمود، گروه هایی از ملائکه با آن حضرت ملاقات نمودند که حربه هایی به دست داشتند و بر اسب های بهشتی سوار بودند، به آن حضرت سلام کردند و گفتند: ای کسی که بعد از جد و پدر و برادر خود حجت خدا بر خلق هستی، خداوند جد بزرگوار تو را در چند جا به وسیله ما امداد نمود. تو را هم به واسطه ما امداد نموده است. امام حسین علیه السلام فرمود: وعده من و شما در محل قبر و بقعه من باشد که کربلا است و در آن شهید خواهم شد. هنگامی که وارد کربلا شدم نزد من بیایید. ملائکه: گفتند ای حجت خدا! تو به ما دستور بده تا ما گوش سپاریم و اطاعت نماییم. پس آیا تو از دشمنی که با تو روبرو خواهد شد باکی داری تا ما با تو باشیم [و همراهیتان کنیم] فرمود: نه؛ آنان به من دست نخواهند یافت و به من آسیبی نخواهند رساند تا وارد کربلا شوم. سپس گروه هایی از جن که مسلمان بودند به حضور امام حسین مشرف شدند و گفتند: ای سید ما! ما شیعه و انصار تو هستیم. هر امری که داری و هر چه که می خواهی به ما بگو! اگر تو ما را به قتل تمامی دشمنانت مأمور فرمایی و در همین مکان باشی، ما شما را کفایت خواهیم بود. امام حسین علیه السلام به آنان جزای خیر داد و فرمود: آیا قرآنی را که خدا بر جدم نازل کرده نخوانده اید که می فرماید: (أَيُّمَّا تَكُونُوا يُدْرِكُكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ) نساء/78 «هر کجا باشید، شما را مرگ در می یابد هر چند در برج های استوار باشید.» و نیز می فرماید: «لبرز الذین کتب علیهم القتل إلی مضاجعهم» آل عمران، 154 «اگر شما در خانه های خود هم بودید، کسانی که کشته شدن بر آنان نوشته شده، قطعاً [با پای خود] به سوی قتلگاه های خویش می رفتند.» اگر من در مکان خود بمانم، پس این مردم بیچاره چگونه آزمایش خواهند شد؟ و چه کسی در بقعه من که در کربلا است ساکن خواهد شد؟ در حالی که خدا در هنگام گسترش زمین آن بقعه را برای من انتخاب نموده و آن را پناهگاهی برای شیعیان ما قرار داده و در دنیا و آخرت برای ایشان محل امن و امان خواهد بود. شما در روز شنبه که روز عاشورا است و من در آخر آن روز شهید خواهم شد، نزد من بیایید. در آن روز احدی از مردان اهل بیت و برادران من باقی نخواهد ماند. آن روز سر من برای یزید فرستاده خواهد شد. گروه جن در جواب آن بزرگوار گفتند: ای حبیب خدا و پسر حبیب خدا! اگر اطاعت امر تو واجب نبود و جایز بود که ما با دستور تو مخالفت کنیم، به خدا قسم تمام دشمنان تو را قبل این که به تو برسند نابود می کردیم. امام حسین علیه السلام در جواب آنان فرمود: به خدا قسم که ما از شما بر ایشان مسلط تر هستیم. ولی هر کس که هلاک و کافر می شود، باید با دلیل و بینه هلاک شود و هر کسی که زنده و مؤمن می گردد، باید با دلیل و بینه باشد.

شهادت برسد و حجت خدا را بر خلق تمام کند و می دانست که اگر خدا خواهد بدون یاری ملائکه و جنیان او را نصرت می تواند داد، لهذا قبول نکرد و دانست که فرستادن ایشان برای اظهار عزت و کرامت اوست نزد حق تعالی؛ چنان چه منقول است که از حضرت لقمان علیه السلام پرسیدند که چرا پیغمبری را قبول نکردی؟ گفت که اگر خدا می خواست که البته من پیغمبر شوم به اختیار من نمی گذاشت.

ص: 58

و جمیع پیغمبران و اوصیا آرزوی منزلت آن حضرت می کردند و آن حضرت در دل شاد بود به رفتن و در راه دوست کشته شدن و آن سخنان که به ظاهر می فرمود برای اتمام حجت برای کافران بود، چنان چه از اخبار پیش ظاهر شد؛ و آن جمعی که در خدمت آن حضرت بودند و رشحه [ای] از دریای معرفت آن لجه علم ربّانی به ایشان رسیده بود از روی شوق خود را به کشتن می دادند و از الم تیرو نیزه و شمشیر پروا نداشتند.

و از حضرت امام محمد باقر علیه السلام منقول است که:

حق تعالی مؤمن را به هر بلا مبتلا می گرداند و نیست بلا مگر از برای مؤمن ولیکن او را از کوری و شقاوت آخرت نجات می دهد.

پس فرمود که:

حضرت امام حسین علیه السلام در صحرای کربلا کشتگان خود را بر روی یکدیگر می گذاشت و می گفت کشتگان با کشتگان پیغمبران و اولاد پیغمبران اند. (1)

ص: 59

و در حدیث معتبر دیگر فرمود که حضرت امام حسین علیه السلام در روز شهادت با اصحاب خود گفت که حضرت رسول صلی الله علیه و آله با من می گفت که:

ای فرزند گرامی، زود باشد که تو را ببرند به سوی عراق به زمینی که در آن جا ملاقات می نمایند پیغمبران و اوصیای ایشان و آن زمین را عمورا می نامند و تو در آن صحرا شهید خواهی شد با گروهی از اصحاب که الم جراحی آهن نخواهند یافت؛ پس این آیه را خواند: (قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ) (1) پس آتش حرب بر تو و بر ایشان برد و سلام خواهد بود.

پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که:

بشارت باد شما را که به نزد پیغمبر خود می رویم و نزد آن حضرت خواهیم ماند آن چه خدا خواهد، پس اول کسی که در رجعت بر خواهد گشت و از قبر بیرون خواهد آمد من خواهم بود و بیرون آمدن من موافق بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خواهد بود در هنگامی که قائم آل محمد علیه السلام ظاهر شود؛ پس بر من نازل خواهد شد گروهی از

ص: 60

آسمان که پیش از این نازل نشده باشند و فرود آیند جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکر های ملائکه و محمد و علی و برادرم با جمیع ائمه علیهم السلام ده که همه بر اسبان ابلق از نور سوار باشند و مخلوقی پیش از ایشان بر آن ها سوار نشده باشد، پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله خود را حرکت دهد و به دست قائم ما دهند با شمشیر خود و با این حال مدت ها در زمین بمانیم و حق تعالی از مسجد کوفه چشمه از روغن و چشمه از آب و چشمه از شیر جاری گرداند. پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شمشیر حضرت رسالت را به من دهد و به سوی مشرق و مغرب فرستد که هرکه دشمن خدا باشد خونس را بریزم و جمیع بتها را بسوزانم تا آن که جمیع بلاد هند را فتح کنم و حضرت دانیال و یوشع زنده می شوند و به نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می آیند و می گویند راست گفتند خدا و رسول، پس حضرت با ایشان هفتاد نفر را به سوی بصره می فرستد که مخالفان بصره را به قتل می رسانند و لشکری به جانب بلاد روم خواهد فرستاد که جمیع آن بلاد را فتح نماید؛ پس من خواهم کشت هر



حیوان حرام گوشت را تا آن که بر روی زمین نماند مگر طیب و نیکو، و بر یهود و نصاری و سایر ملل، اسلام عرض خواهیم کرد و ایشان را میان اسلام و کشته شدن مخیر خواهیم گردانید و هر که قبول اسلام کند بر او منت خواهیم گذاشت و هر که قبول نکند خونس را خواهیم ریخت و هر که از شیعیان ما در زمین باشد خدا ملکی به سوی او خواهد فرستاد که خاک از روی او پاک کند و زنان و منزلت او را در بهشت به او بنماید و بر روی زمین کوری و زمین گیری و مبتلایی نخواهد ماند مگر آن که به برکت ما اهل بیت شفا یابد و برکت های خدا از آسمان به سوی زمین فرود آید، به مرتبه ای که درختان آن قدر بار بردارند که شاخه های شان بشکند و میوه زمستان را در تابستان بخورند چنان چه حق تعالی می فرماید: (وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ) (1) یعنی اگر اهل شهر ها ایمان بیاورند و پرهیزکاری نمایند هر آینه خواهیم

ص: 62

گشود برایشان برکت ها از آسمان و زمین ولیکن تکذیب کردند پس گرفتیم ایشان را به آن چه کسب کرده بودند.

پس حضرت فرمود: که خدا خواهد بخشید به شیعیان ما کرامتی چند که مخفی نماند بر ایشان چیزی در زمین تا آن که اگر کسی خواهد که خبر خانه خود را بداند زمین او را خبر دهد به احوال ایشان. تمام شد حدیث. (1)

و باید دانست که این مذلت های دنیا موجب مزید عزت ایشان است و دوست خدا به اینها ذلیل نمی گردد. آن ها که می خواستند که ایشان را ذلیل گردانند اکنون نام ایشان به غیر لعن و نفرین در زمین مذکور نمی شود و نسل های ایشان منقرض شدند و نشانی از قبر های ایشان ظاهر نیست، و حق تعالی نام آن بزرگوران را بلند گردانیده و علوم و کمالات ایشان عالم را فرو گرفته و دوست و دشمن برایشان در نماز و غیر نماز صلوات می فرستند و به شفاعت ایشان در درگاه خدا حاجت می طلبند و رؤس منابر و منابر را و وجوه دنانیر و دراهم را به نام نامی ایشان مزین می گردانند و پادشاهان زمین و سلاطین با تمکین به طوع و رغبت از روی اخلاص رو بر خاک آستان ایشان می مالند و هر روز

ص: 63

چندین هزار کس به برکت زیارت ایشان مغفور می گردند و چندین هزار به برکت لعنت بر دشمنان ایشان مستحق بهشت می گردند و چندین هزار کس از برکت گریستن برایشان و محزون گردیدن از مصائب ایشان صحیفه سینات خود را از لوٹ گناه می شویند و چندین هزار کس به برکت روایت اخبار و نشر آثار ایشان به سعادت ابدی فایز می گردند و چندین هزار کس به برکت احادیث ایشان به درجه معرفت و یقین می رسند و چندین هزار کس به متابعت آثار ایشان و اقتدای به سنت ایشان به مکارم اخلاق و محاسن آداب محلی می گردند و چندین هزار کور ظاهر و باطن در روضات مقدسات ایشان شفا می یابند و الاف و الوف از مبتلای به بلا های جسمانی و روحانی از دار الشفای بیوت رفیعه و علوم منیعه ایشان صحت می یابند و آن ها که اندک بصیرتی دارند از مشاهده جلال آن بزرگواران مدهوش می گردند و از قرب معنوی آن مقربان خداوند رحمان در هر ساعت به هر جا (1) و فیض ها می یابند، و حق تعالی بزرگی و جلالت و عظمت و شوکت ایشان را در رجعت و در قیامت بر عالمیان ظاهر خواهد ساخت؛ پس کدام جلالت از این

ص: 64

عظیم تر و کدام بزرگی از این بیشتر می تواند بود و کدام اذیت و اذلال رفع این عظمت و جلال می تواند نمود؟

### **[علت حرکت به سوی کربلا با وجود علم به شهادت]**

و اما شبهه ای که در خاطر عوام می باشد که آن حضرت با وجود آن که می دانست که شهید خواهد شد چرا به صحرای کربلا می رفت و اهل بیت خود را می برد؟

این شبهه چندین جواب دارد و جواب مجملش آن است که:

### **[معصومین مکلف به اموری دیگرند]**

احوال پیشوایان دین را به احوال خود قیاس نباید کرد و تکلیف ایشان تکلیف دیگر است و اگر جمعی که بر اسرار قضا و قدر حق تعالی مطلع اند تکلیف ایشان در این باب مانند تکالیف ما باشد و توانند رفع آن قضاها که بر آن ها مطلع گردیده اند از خود بکنند باید که هیچ قضا در ایشان جاری نگردد و به هیچ بلا مبتلا نشوند و جمیع امور موافق خواهش بدنی ایشان واقع شود. و این خلاف مصلحت علیم قدیر است و باید که ایشان به علم واقع مکلف نباشند و در تکالیف ظاهره با سایر ناس شریک باشند چنان چه ایشان در باب طهارت و نجاست

ص: 65

اشیا، و ایمان و کفر عباد به ظاهر مکلف بودند و اگر به علم واقع مکلف بودند بایست که با هیچکس معاشرت نکنند و همه چیز را نجس دانند و حکم به کفر اکثر عالم بکنند و اگر چنین می بود حضرت رسول صلی الله علیه و آله دختر به عثمان نمی داد و عایشه و حفصه را به حباله خود به در نمی آورد و هرگاه چنین باشد پس حضرت امام حسین علیه السلام به حسب ظاهر مکلف بود که با وجود اعوان و انصار با منافقان و کفار جهاد کند و با وجود بیعت زیاد از بیست هزار کس و وصول زیاد از دوازده هزار نامه از کوفیان بی وفا اگر حضرت تقاعد می ورزید و اجابت ایشان می نمود ایشان را به ظاهر بر حضرت حجت بود و حجت الهی بر ایشان تمام نمی شد.

### **[نرفتن به کربلا مانع شهادت حضرت نمی شد]**

و جواب دیگر آن که در وقتی نرفتن فایده می کرد که آن حضرت در نرفتن سالم بماند و چنین نبود، زیرا که یزید جمعی را فرستاده بود که آن حضرت را در مکه بگیرند و به نزد او برند یا به قتل آورند، چنان چه مکرر خود می فرمود که چون خواستند مرا بکشند گریختم در وقتی که محمد بن حنفیه التماس ترک آن سفر می کرد حضرت فرمود که: ای برادر اگر من در

سوراخ جانوری از جانوران زمین پنهان شوم البته بنی امیه مرا به در می آورند و به قتل می رسانند. (1)

و در بعضی از کتب معتبره مذکور است که یزید پلید لشکر عظیمی به عمر بن سعد [عمر بن سعید] بن العاص (2) داد و او را به امارت حاج مقرر کرد و فرستاد که به هر حيله که ممکن باشد حضرت را بگیرد (3) یا به قتل آورد. سی نفر از اکابر بنی امیه ملاحظین را برای این کار در آن سال فرستاد و به این سبب آن حضرت احرام حج را به عمره عدول نمود و پیش از اتمام حج روانه اعراف شد (4) و لهذا در زمان معاویه لعین که برای مصلحت

ص: 67

1- بحار الأنوار، ج 45، ص 99: و با اسانید مختلف روایت شده آنگاهی که محمد بن حنفیه حضرت را از خروج به سوی کوفه منع کرد حضرت [در جواب او] فرمود: به خدا قسم ای برادرم اگر در لانه جنبنده ای از جنبنندگان زمین نیز بودم اینان مرا بیرون می کشیدند تا مرا بکشند.

2- عمرو بن سعید بن العاص بن سعید بن أمیه بن عبد الشمس معروف به أشدق و لطیم الشیطان؛ گویند که فک پایینی وی مایل به سمت داخل بود و دندان و فک بالایی وی جلو تر بود و از همین رو وی را بدین دو لقب نامیده اند؛ یزید لعین چون دید ولید بن عتبه در بیعت گرفتن، درنده خویی او را به دلایلی به مرحله عمل وارد ساخت، وی را از ولایت مدینه عزل کرد و عمرو بن سعید أشدق را به جای او گماشت تا منویات شیطانی او را اجرایی کند.

3- نسخه دانشگاه: بگیرند

4- طریحی، المنتخب، ص 424 - 423: روایت شده روزی که مسلم بن عقیل کشته شد روز سه شنبه هشتم ذی حجه روز ترویه بود که روز خروج امام حسین علیه السلام از مکه به عراق پس از طواف و سعی و حل از إحرام شان بود و حضرت علیه السلام حج شان را عمره مفرده ساختند و نتوانستند که حجشان را به اتمام برند، زیرا که خوف آن داشتند که به ایشان شیخون بزنند؛ چرا که یزید لعنه الله عمر بن سعد [عمر بن سعید] بن عاص را با لشگری عظیم گسیل داشته بود و تولیت حج را به او داده بود و وی را امیر حج آن سال کرده بود و به او توصیه کرده بود که حسین علیه السلام را مخفیانه دستگیر کند و اگر نتوانست ایشان را ترور کند؛ و آن لعین سی تن از شیاطین بنی امیه را در میان حاجیان جا زده بود و آنان را به کشتن حسین علیه السلام به هر نحو ممکن دستور داده بود، و همین که امام حسین علیه السلام این مطلب را دانستند از احرام حج بیرون رفتند و آن را عمره مفرده قرار دادند.

دنیای خود ظاهر را رعایت می کرد و مبادرت به قتل و اذلال ظاهراً نمی نمود، حضرت اجابت دعوت کوفیان نفرمود و صبر کرد؛ پس هرگاه حضرت داند که بر هر حال کشته می شود و کشته شدن در ضمن جهاد را برگزیده شدن با اسیری و مذلت اختیار نماید محل اعتراض نخواهد بود.

### **[اگر مصلحت در اعتلای دین باشد خداوند اولیای خویش را به خوض در خطرات مکلف می فرماید]**

جواب دیگر آن که وقتی که حق تعالی مصلحت در اعتلای دین خود داند پیغمبران و اوصیای ایشان را تکلیف تعرض مخاطرات عظیمه می نماید، چنانچه حضرت نوح علیه السلام را به تن تنها بر چندین هزار کس مبعوث گردانید و موسی و هارون را به دعوت فرستاد و حضرت رسول صلی الله علیه و آله

ص: 68

را تبلیغ رسالت در مکه نمود و اگر ایشان را برای مصلحت از شرّ اعدای حفظ نمود بسیاری از پیغمبران را برای اتمام حجت گذاشت که به انواع سیاست ها شهید گردند. و در حقیقت اگر نظر کنی آن امام مظلوم جان شریف خود را فدای دین جد بزرگوار خود کرد و اگر با یزید صلح می کرد و انکار افعال قبیحه او نمی نمود (1) در اندک وقتی شرایع دین و اصول و فروع ملت سید المرسلین مندرس و مخفی می شد و معاویه چندین سعی در اخفای آثار آن حضرت کرده بود که قلبی باقی مانده بود و آن قلیل نیز به اندک زمانی بر طرف می شد و قبایح اعمال و افعال آن ملاحظین در نظر مردم مستحسن می شد و کفر عالم را می گرفت. شهادت آن حضرت باعث آن شد که مردم قدری از خواب غفلت بیدار شدند و قبایح عقاید و اعمال ایشان را فهمیدند و صاحب خروج ها مانند مختار (2) و غیر او به هم رسیدند

ص: 69

---

1- در هر دو نسخه « می نمود » آمده بود که با توجه به معنا و سیاق « نمی نمود » باید باشد.

2- علامه مجلسی فصل بیست و یکم از کتاب جلاء العیون را به بررسی احوال مختار اختصاص داده اند. ایشان با اشاره به این که روایات درباره مختار مختلف وارد شده است بعد از اشاره به روایتی که وجود محبت به خلیفه اول و دوم در دل مختار را بیان می کند، ضمن اشاره به اختلاف علمی امامیه در خوب یا بد دانستن مختار، می نویسند: و آن چه از جمع بین الاخبار ظاهر می شود آن است که او در خروج خود نیت صحیحی نداشته است، و اکاذیب و اباطیل را وسیله ترویج امر خود می کرده است و لیکن چون کارهای خیر عظیم بر دست او جاری شده است امید نجات درباره او هست، و متعرض احوال این قسم مردم نشدن شاید اولی و احوط باشد. جلاء العیون، ص

659



و در ارکان دولت بنی امیه تزلزل انداختند و همان باعث انقراض و استیصال ایشان شد و در اواخر دولت بنی امیه و اوایل سلطنت بنی عباس که مخالفان چندانی نداشتند ائمه اهل بیت صلوات الله علیهم أجمعین علوم الهی را در میان خلق منتشر کردند و بدع ارباب ظلم و عدوان را ظاهر ساختند و مشاهده علوم و معجزات ایشان شیعیان در اطراف عالم بسیار شدند (1) و دین حق امامیه ظاهر شد و حجت برعالمیان تمام شد و تا حال بحمد الله در جمیع بلاد شیعیان هستند و کتب ایشان و شرایع مذهب ایشان از جمیع مذاهب مضبوط تر است و علمای ایشان از علمای جمیع مذاهب بیشتر و داناترند و اگر نیک تأمل نمایی همه اینها از برکات خروج سید الشهداء است، فدای او باد جان من و جان جمیع شیعیان.

### **[اعتراض بر فعل معصوم در حقیقت اعتراض به خدای متعال است]**

جواب مجمل دیگر آن که بعد از ثبوت عصمت و امامت ایشان، در امور برایشان اعتراض کردن در هر چه از ایشان صادر شود از محض جهل و خطا است و در حقیقت اعتراض بر ایشان اعتراض بر خداست و ایشان آن چه می کرده اند به فرموده خدا می کرده اند.

ص: 70

---

1- در هر دو نسخه چنین بود.

چنان چه کلینی به سند معتبر روایت کرده است که حرّیز (1) به خدمت حضرت صادق علیه السلام عرض کرد که: فدای تو شوم چه بسیار کم است بقای

ص: 71

1- حرّیز بن عبد الله الأزدي السجستانی؛ دلیل این که با وجود عربی بودن وی را سجستانی خوانند این است که وی برای تجارت روغن زیاد به سجستان یا همان سیستان سفر می نمود و از همین رو به سجستانی نیز مشهور شده بود. در زمان حیات حضرت صادق علیه السلام در ولایت سیستان بر روی خوارج شمشیر کشید و حسب قول نجاشی حضرت وی را از خود راند؛ لیکن این راندن دلیل بر جرح ایشان نیست زیرا فعلی مجمل است و وجه آن معلوم نیست و چه بسا وجهش همچون لعن اجلائی مانند زراره بوده که برای حفظ ایشان صورت می گرفت. صاحب تنقیح مقال حسب نقل قول علامه وحید بهبهانی در تعلیقه اش بر منهج المقال میرزای استرآبادی از جد مادری خویش یعنی مجلسی اول رضوان الله علیه کلامی را در خصوص توضیح این حجب و راندن ایراد کرده اند که از نظر گذراندن آن خالی از لطف نیست: تنقیح المقال في علم الرجال، ج 18، ص 205: توضیح آن همانی است مجلسی اول رحمه الله آورده که - حسب نقل سبط یگانه خویش [وحید بهبهانی] در تعلیقه [بر منهج المقال] - فرموده اند: ظاهر آن است که این حجب و راندن بخاطر حفظ او بوده تا بدان مشهور شود و ضرری به او نرسد؛ زیرا خروج کردن [و قیام مسلحانه] نزد مخالفین امر خطیری محسوب می شد و اگر مشهور می شد که اصحاب امام صادق علیه السلام خروج به سیف می کنند ممکن بود به تمام آن ها ضرری برسد، چنانچه از اخبار منصور دوانیقی با امام صادق علیه السلام آشکار می شود؛ و ظاهر آن است که این حجب و راندن ادامه دار نبوده و چند روزی چنین بوده است. و این حرّیز اخبار بسیاری از امام صادق علیه السلام روایت کرده است.

شما اهل بیت و اجل های شما به یکدیگر نزدیک است با آن که احتیاج مردم به شما بسیار است.

حضرت فرمود که:

هر یک از ما صحیفه دارد که آن چه باید در مدت حیات خود به عمل می آورد در آن صحیفه هست و چون آن صحیفه تمام می شود می داند که وقت ارتحال اوست به سرای باقی، پس در آن وقت حضرت رسالت صلی الله علیه و آله به نزد او می آید و او را خبر می دهد که وقت وفات تو رسیده است و منزلت او را نزد خدا به او می نماید و چون حضرت امام حسین به صحیفه خود عمل کرد هنوز آن ها تمام نشده بود که حضرت رسالت خبر شهادت را به او داد و او را مأمور به جهاد گردانید و چون مشغول جهاد شد ملائکه استدعای نصرت آن حضرت کردند، چون به زمین رسیدند آن حضرت شهید شده بود، حق تعالی به ایشان وحی کرد که نزد قبر شریف او باشید و بر مصیبت او بگریید تا او به دنیا برگردد در رجعت و شما یاری او بکنید و او طلب خون خود بکند. (1)

ص: 72

این بود آن چه در آن صحیفه نوشته شده بود و هنوز به عمل نیامده است.

و به روایت معتبر دیگر جبرئیل در هنگام وفات رسول جلیل وصیت نامه آورد و دوازده مهر از طلای بهشت بر آن زد که هر امامی مهر خود را بردارد و به آن چه در تحت آن مهر نوشته شده در ایام حیات خود عمل نماید. (1)

[این مسأله از فروع قضایا و قدر است و نباید در آن خوض نمود]

و ایضا این مسئله در حقیقت از فروع مسئله قضا و قدر است و نهی از تفکر در این مسئله در احادیث بسیار وارد شده است (2) پس در این باب تفکر نکردن احوط و اولی است (3) و باید دانست مجملاً که آن چه ایشان به

ص: 73

1- الکافی، ج 1، ص 280

2- توحید صدوق، ص 365: مردی نزد امیر المؤمنین علیه السلام آمد و عرضه داشت: یا امیر المؤمنین مرا از قدر خبرده؛ [حضرت] فرمود: دریایی عمیق است پس در آن وارد مشو؛ [دوباره] عرضه داشت: یا امیر المؤمنین مرا از قدر خبرده؛ [حضرت] علیه السلام فرمود: راهی است تاریک پس آن [راه] را مرو؛ [دوباره] عرضه داشت: یا امیر المؤمنین مرا از قدر خبرده؛ [حضرت] فرمود: سِرِّ خداست پس زیر بار [دانستن] آن مرو [و در دانستن آن تکلف به خرج مده] . . .

3- شیخ مفید اعلی الله مقامه پیرامون احادیث نهی از تفکر و خوض در مسأله قضا و قدر می نویسد: اما اخباری که ابو جعفر [شیخ صدوق] رحمه الله در نهی از سخن گفتن پیرامون قضا و قدر روایت کرده دو وجه در آن احتمال می رود؛ اول آن که نهی برای قومی بوده که سخن گفتن در آن باره ایشان را فاسد می نموده و از دین گمراه شان می ساخته و جز امساک از این امر و ترک خوض در این زمینه چیزی عبادت شان را به اصلاح نمی آورد و نهی از این امر شامل جمیع مکلفین نبوده و گاه هست که برای برخی مردم چیزی صلاح است که با همان امر دیگران به فساد می آیند و گاه نیز برخی با چیزی فاسد می شوند که دیگران با آن صلاح می آیند؛ پس ائمه علیهم السلام شیعیان شان را به حسب آن چه در ایشان مصلحت می دیدند تدبیر نمودند. وجه دوم آن است که نهی از سخن گفتن پیرامون قضا و قدر نهی از سخن گفتن پیرامون خلق خدای متعال و علل و اسباب آن و سخن گفتن از آن چه بدان امر نبوده و سخن از اموری تعبدی و علل آن است که در این صورت طلب علل آفرینش و اوامر ممنوع خواهد بود؛ زیرا خدای متعال آن را اکثر خلائقش پنهان داشته است؛ آیا نمی بینید که جایز نیست کسی برای جمیع آن چه خلق فرموده علل تفصیلی اش را بخواهد و بگوید که خداوند چرا چنین و چنان آفریده است و یا حتی جمیع مخلوقات را بشمارد و احصا کند؟ و [آیا نمی بینید که] جایز نیست بگوید که چرا بدان چیز امر فرموده و تعبد بدان را خواسته است و از فلان چیز نهی فرموده است؟ زیرا تعبد به فلان امر یا امر به آن چیز بخاطر مصالحی است که او اعلم بدان است و هیچ یک از مخلوقات خویش را بر تفصیل علل آن چه آفریده و بدان امر نبوده و تعبد بدان را خواسته آگاه نساخته است، اگرچه اجمالاً به ما فهمانده که هیچ مخلوقی را عبث نیافریده و تنها از روی حکمت و مصلحت است و عقل و نقل بر این امر دلالت دارند. پس خدای سبحان فرموده (الأنبياء: 16) وَمَا خَلَقْنَا اللَّهَ مَاوَاتٍ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِنَ) و فرموده که (المؤمنون: 115) أَفَحَسِبَ بُتْمُ أُنْمَا خَلَقْنَا كَمَ عَبْتًا) و فرموده (القمر: 49) إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ (یعنی به حق آفریدیم و [هر چیز را] در جای خویش قرار دادیم؛ و باز فرموده (الذاریات: 56) وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ) و در مورد آن چه تعبد بدان را خواسته فرموده: (الحج: 37) لَنْ يَسْأَلَ اللَّهَ لِحُومِهَا وَلَا دِمَائِهَا وَلَكِنْ يَنْأَلُهُ التَّقْوَى مِنْكُمْ) و رواست که خدای متعال حیوانی خلق فرموده باشد بخاطر این که علم دارد که با خلق آن کفاری ایمان می آورند یا فاسقانی توبه می کنند یا مومنانی بدان منتفع می شوند یا ظالمانی از آن پند می گیرند و خود حیوان از خلقش منتفع می شود، یا این که

برای شخصی در زمین یا آسمان موجب عبرت می شود و این مسأله از ما پنهان است، اگر چه اجمالاً قطع بدین مسأله داریم که جمیع آن چه خدای متعال ساخته برای اغراضی حکیمانه بوده و آن را از روی عبث نیافریده و نکرده است؛ و نیز جایز است که خدای متعال ما را متعبد به صلاة نموده باشد زیرا که ما را به طاعتش نزدیک می کند و از معصیتش دور می نماید و تعبد به آن لطفی برای همه یا برخی متعبدان بدان است و از آن جا که این وجوه برای ما مخفی مانده و از ما پوشیده است و دلیلی تفصیلی بر آن نیست - اگر چه اجمالاً علم به این که اینها مطابق حکمتند داریم - از همین رو [یعنی پنهان بودن تفصیل حکمت امور] نهی از کلام در معنای قضا و قدر آمده است و این نهی در واقع نهی از طلب علل تفصیلی است و نهی شامل این نیست و تازه آن هم در صورتی است که اخباری را که ابو جعفر [شیخ صدوق] روایت کرده بپذیریم، لیکن اگر این روایات باطل شوند یا سندشان مختل شود دیگر سخن گفتن درباره آن نزد ما ساقط خواهد بود. شیخ مفید، تصحیح اعتقادات الإمامیه، ص 57



عمل می آورند از فعل و ترک موافق فرموده خداوند عالمیان است و بر کرده های خدا اعتراض روا نیست (1) و عقول ضعیفه خلق قاصر است از

ص: 75

---

1- الأنبياء: 23 (لَا يُسْأَلُ عَمَّا يَفْعَلُ وَهُمْ يُسْأَلُونَ)

فهمیدن اسرار حکم الهی؛ چنان چه گاه هست از پادشاهان جلیل الشان امری چند صادر می گردد که بر طبع اکثر خلق ناگوار و دشوار می آید، بلکه اکثر ایشان حکم به خطا می کنند و کسی که بر قدری از اسرار و رموز سلطنت اطلاع دارد می داند که آن چه واقع شده عین مصلحت ملک و دولت [است] و نزد پادشاهان ذی شأن هر که در مقام تسلیم و انقیاد باشد و برایشان اعتراض ننماید، هر چند عقلش قاصر از فهم و حکمت آن باشد مرتبه اش عظیم تر است و او را به اخلاص و رسوخ اختصاص منسوب می گردانند. همچنین بلا تشبیه در درگاه پادشاه پادشاهان هر که انقیاد و تسلیمش بیشتر است و به قضا های او راضی تر است درجه او بلند تر است. پس کار بنده آن است که در مقام اصلاح کار خود باشد و در کارهای جناب مقدس الهی و تقدیرات او و کارهای دوستان او تصرف ننماید و راه اعتراض نگشاید و به ضعف عقل خود قائل شود تا به درجه رفیعه ارباب تسلیم که اعلای مراتب مقربان است فایز گردد و دیش از عروض شک و شبهه سالم ماند و شیطان لعین راه وسوسه بر او نگشاید زیرا که این امور خطیر است و محل لغزش مقربان است.



و ابن قولویه (ره) به سند های معتبر از زائده بن قدامه (1) روایت کرده است که گفت: روزی به خدمت حضرت امام زین العابدین علیه السلام رفتم فرمود که:

ص: 77

1- علامه محی الدین مامقانی رضوان الله علیه در حواشی خویش بر تنقیح المقال والد خویش علامه عبد الله مامقانی اعلی الله مقامه می نویسند: بدان که ما یک زائده بن قدامه ثقفی ابو الصلت کوفی داریم که در ایام نبرد در سرزمین روم به سال 160 یا 161 مرده است. . و یک زائده بن قدامه داریم که قاتل خوارج است و شیب در سال 76 وی را کشته است، و آن کسی که از اصحاب امام باقر علیه السلام است همانی نیست که شیب کشته بود؛ زیرا وفات امام سجاد علیه السلام در سال 95 بوده است و با این حساب این زائده تقریباً نوزده سال پیش از وفات امام سجاد علیه السلام کشته شده است؛ اما زائده بن قدامه ثقفی نیز غیر از این فردی است که در عنوان مذکور ساختیم، زیرا وی از ناصبیان بوده و در عنوانی جدا به وی خواهم پرداخت تا خوانندگان از شخصیت او مطلع گردند و او فردی بتری مسلک و از اعداء امام بود و محال است که در فضل کربلا و زیارت امام حسین علیه السلام روایت کند، چنانکه در کامل الزیارات آمده است؛ پس از مجموع آن چه بدان اشاره کردیم چنین حاصل شد که زائده بن قدامه [نام] سه نفر است: 1. آن راوی ای که از امام سجاد علیه السلام روایت می کند و از اصحاب امام باقر علیه السلام است. 2. و زائده بن قدامه ای که زیر پرچم حجاج [ثقفی] با خوارج جنگید و شیب او را در سال 76 کشت. 3. و زائده بن قدامه ای که در سال 161 در سرزمین روم مرده است. تنقیح المقال في علم الرجال، ج 28، ص 35

ای زایده شنیده ام که تو به زیارت قبر حضرت امام حسین علیه السلام می روی. زایده گفت: بلی چنین است که به شما خبر رسیده است.

حضرت فرمود: که چرا چنین می کنی و حال آن که تو را قرب و منزلتی نزد خلیفه هست و اوراضی نیست که کسی ما را دوست دارد و ما را بر دیگران زیادتی دهد و فضایل ما را یاد کند و حق ما را بر این امت ذکر کند.

زایده گفت: به خدا سوگند که نمی کنم این را مگر از برای خدا و رسول او و پروا ندارم از خشم هر که به خشم آید بر من، و بر من عظیم و گران نیست آزاری که به من برسد به این سبب.

پس حضرت سه مرتبه فرمود که: و الله که چنین است. پس فرمود که: بشارت باد تو را پس بشارت؛ به درستی که خبر می دهم تو را به چیزی که از چیزهای منتخب و مخزون است نزد من؛ به درستی که چون در صحرای کربلا رسید به ما آن چه رسید و پدرم شهید شد و با او شهید شدند از فرزندان و برادران و خویشان و یاران او آن چه شنیده ای، و

حرم او و زنان او را بر شتران سوار کردند و به جانب کوفه می بردند و چون به جنگ گاه رسیدیم و نظر من بر کشتگان افتاد و ایشان را در میان خاک و خون دیدم که مدفون نکرده بودند ایشان را، قلق عظیم در دل من به هم رسید و اندوه بزرگی در سینه من حادث شد و نزدیک شد که جانم از بدنم مفارقت کند. در آن وقت عمه من (1) زینب کبری دختر علی مرتضی، آن حالت را در من مشاهده نمود مضطرب شد و گفت: این چه حالت است که در تو مشاهده می کنم و نزدیک است که خود را هلاک کنی ای بقیه و یادگار جد و پدر و برادر من.

گفتم: چگونه جزع نکنم و اضطراب ننمایم و حال آن که سید و بزرگ و پدر خود را و برادران و عموها و فرزندان عموها و یاران خود را می بینم که عریان در میان خاک و خون افتاده اند و ایشان را کفن و دفن نکرده اند و هیچکس متوجه ایشان نمی شود و نزدیک ایشان نمی آید گویا ایشان کافران دیلم و ترک اند.

ص: 79

زینب [علیها السلام] گفت که: جزع مکن ای فرزند برادر که این واقعه را خبر داد رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه جَد و پدر و عم توو خبر داد که حق تعالی گرفته است پیمان گروهی از این امت را که فراعنه این زمان ایشان را نمی شناسند و در میان اهل آسمان ها معروفند ایشان خواهند آمد و این اعضای پاره پاره را جمع خواهند کرد با این بدن های مجروح دفن خواهند کرد که به مرور لیالی و ایام اثر آن قبر محو نشود و نشانش برطرف نشود و سعی بسیار خواهند کرد پیشوایان کفر و اتباع ضلالت در محو نمودن و برطرف کردن آن اثر و هر چند ایشان زیاده سعی خواهند ظهور و علو آن بیشتر خواهد شد.

پس گفت که: خبر داد مرا ام ایمن که روزی حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِه دیدن حضرت فاطمه علیها السلام آمد، پس حضرت فاطمه برای آن حضرت حریره ساخت و به نزد حضرت حاضر کرد و حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام طبق خرمایی آورد؛

ام ایمن گفت که:

ص: 80

من کاسه ای آوردم که در آن شیر و مسکه (1) بود. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله و حضرت امیرالمؤمنین و فاطمه و حسن و حسین صلوات الله علیهم از آن حریره تناول نمودند و از آن شیر آشامیدند و از آن خرما با مسکه میل فرمودند؛ پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام ابریقی و تشتی آورد و آب بر دست حضرت رسالت صلی الله علیه و آله ریخت و چون حضرت دست های خود را شست دست بر روی مبارک کشید پس نظر کرد به سوی علی و فاطمه و حسن و حسین نظری که آثار سرور و شادی در روی مبارکش مشاهده کردیم آنگاه مدتی به سوی آسمان نظر کرد، پس روی مبارک خود را به جانب قبله گردانید و دست های خود را به سوی آسمان گشود، پس دعا کرد، پس به سجده رفت و در سجده صدای گریه اش بلند شد و آب دیده اش بر زمین جاری شد؛ پس سر از سجده برداشت و ساعتی سر در زیر افکند و مانند باران تند آب از دیده مبارکش می ریخت؛ چون اهل

ص: 81

---

1- مَسْکَه یا مَسْکَه یا مَسْکَه همان کره یا چربی ای است که از دوغ یا ماست می گیرند و در لغت عرب آن را زَبَد گویند؛ کره دوغی.

بیت رسالت این حالت را در او مشاهده کردند همه اندوهناک شدند و من نیز از حزن ایشان محزون گردیدم و جرأت نمی کردم که از سبب این گریه از آن حضرت سؤال کنم. و چون این حالت بسیار به طول انجامید علی و فاطمه صلوات الله علیهما: گفتند: سبب گریه تو چیست یا رسول الله؟ خدا هرگز دیده های تو را گریان نگرداند، به درستی که این حالت که در تو مشاهده کردیم دل های ما را مجروح کرد.

پس حضرت رسول روی به حضرت امیرالمؤمنین آورد و گفت: ای برادر و حبیب من، چون شماها را نزد خود مجتمع دیدم از مشاهده شما مرا سروری حاصل شد که هرگز چنین شادی در من خود نیافته بودم و من در شما نظر می کردم و خدا را شکر می کردم که چنین نعمت ها به من کرامت کرده که ناگاه جبرئیل علیه السلام بر من نازل شد و گفت: یا محمد، به درستی که حق تعالی مطلع شد بر آن چه در نفس تو حادث گردید و دانست شادی [ای] که تو را عارض شد به دیدن برادر و دختر و دو فرزند زاده خود پس

ص: 82

تمام کرد برای تو این عطیه را به آن که گردانید ایشان را و فرزندان ایشان را و دوستان و شیعیان ایشان را با تو در بهشت؛ و جدایی نخواهد افکند میان تو و ایشان و چنان چه به تو عطا می کند در آن روز به ایشان عطا خواهد کرد و چنان چه به تو بخشش می نماید (1) به ایشان خواهد بخشید تا خوشنود گردی و زیاده از مرتبه خوشنودی توبه ایشان کرامت خواهد کرد، با بلیه بسیاری که به ایشان خواهد رسید در دنیا، و مکروه بسیاری که ایشان را در خواهد یافت بر دست های گروهی از منافقان که ملت تو را بر خود بندند و دعوی کنند که از امت تواند و حال آن که بری اند از خدا و از تو، و ایشان را به شمشیر آبدار و به انواع زجرها و ستمها و کشتنهای بکشند و هر یک را در ناحیه ای از زمین به قتل رسانند و قبرهای ایشان از یکدیگر دور باشد و حق تعالی این حالت را برای تو و ایشان پسندیده است و ایشان را اهل این سعادت گردانیده است. پس حمد کن خدا را بر آن چه از برای شما پسندیده است و راضی شوبه

ص: 83

---

1- در نسخه دانشگاه کلمات موجود بین دو «خواهد» افتاده بود.

قضای الهی؛ پس حمد کردم و راضی شدم به قضای او و به آن چه از برای شما اختیار نموده است.

پس جبرئیل گفت: یا محمد! به درستی که برادر تو علی مقهور و مظلوم خواهد شد بعد از تو و منافقان امت تو بر او غالب خواهند شد و غصب خلافت او خواهند کرد و از دشمنان تو تعب ها به او خواهد رسید و در آخر کشته خواهد شد به دست بدترین خلائق و بدبخت ترین اولین و آخرین و نظیر پی کننده ناقه صالح در شهری که به سوی آن شهر هجرت خواهد نمود و آن شهر محل شیعیان و فرزندان او خواهد بود و به سبب این حال، بلای اهل بیت رسالت بسیار خواهد شد و مصیبت ایشان عظیم تر خواهد شد و این فرزند زاده تو و اشاره کرد به سوی حسین علیه السلام شهید خواهد شد با گروهی از اهل بیت و ذریت تو و نیکان امت تو در کنار نهر فرات در زمینی که آن را کربلا گویند و به سبب آن کرب و بلا بر دشمنان تو و دشمنان ذریت تو بسیار خواهد شد در روزی که کرب آن روز منقضی نشود و حسرت آن روز به آخر نرسد و آن بهترین

ص: 84



بقعه های زمین است و حرمت آن از همه زمین ها عظیم تر است (1) و آن قطعه ای است از بهشت؛ پس روزی که فرزند تو و اهل او در آن زمین شهید شوند و احاطه کنند به ایشان لشکر های اهل کفر و لعنت، جمیع اقطار زمین به لرزه در آید و کوه ها به طپیدن آید و موج دریا ها بلند شود و آسمان ها بلرزند و به حرکت و اضطراب در آیند برای غصب کردن از برای تو یا محمد و از برای ذریت تو به سبب عظیم شمردن هتک حرمت تو که ایشان کنند و برای مکافات بدی که احسان های تو را در حق تو و ذریت تو به عمل آورند و هر یک از آن ها از حق تعالی دستوری طلبند در یاری کردن اهل بیت تو که مردم ایشان را ضعیف گردانیده اند و مظلوم ساخته اند و ایشان حجت خدایند بر

خلق بعد از تو. پس حق تعالی وحی کند به سوی آسمان و زمین و کوه ها و دریا ها و هر که در این ها است که منم خداوند

ص: 85

---

1- روایات زیادی در برتری و شرافت کربلا بر همه مکان ها ذکر شده است. امام صادق علیه السلام برتری و شرافت کربلا نسبت به مکه را مانند برتری آب دریا به قطره سر سوزن توصیف کردند. کامل الزیارات، ص 280 - 279

پادشاه قهار قادر که گزیده ای (1) از دست من به در نمی رود و امتناع کننده ای مرا عاجز نمی گرداند و هر وقت که خواهم و مصلحت دانم قدرت بر انتقام دارم و به عزت و جلال خود سوگند یاد می کنم که عذاب کنم کسی را که دل پیغمبر و برگزیده مرا به درد آورده است و هتک حرمت او نموده است و عترت او را به قتل آورده است و عهد و پیمان او را شکسته است و ستم بر اهل بیت او روا داشته است، عذایی که احدی از عالمیان را چنان عذایی نکرده باشم؛ پس در آن وقت جمیع اهل آسمان ها و زمین صدا بلند کنند و لعنت کنند کسی را که ستم بر عترت تو کرده باشد و هتک حرمت تو نموده باشد؛ پس حق تعالی به دست قدرت خود قبض روح آن شهیدان بزرگوار بکند و ملانکه بسیار از آسمان هفتم نازل شوند با ظرف های یاقوت و زمرد که پر باشد آن ظرف ها از آب حیات بهشت و با خود بیاورند از حله های بهشت و بوی های خوش بهشت و بدن های شهیدان را به آن آب ها غسل دهند و آن حله ها را برایشان

ص: 86

---

1- به معنای: فرار کرده ای

بپوشانند و به آن بوی های خوش، ایشان را حنوط کنند و ملائکه صف صف بر ایشان نماز کنند؛ پس بر انگیزد حق تعالی گروهی از امت تو را که آن قاتلان ایشان را شناسند و در آن خون ها شریک نشده باشند نه به گفتار و نه به کردار و نه به نیت و عزم پس بدن های ایشان را دفن کنند و رسمی و علامتی برای قبر سید الشهداء در این صحرا بر پاکند و علمی و نشانه باشد برای اهل حق، و سببی باشد برای رستگاری مؤمنان و فایز گردیدن ایشان به ثواب های خداوند عالمیان و هر روز و هر شب از هر آسمان صد هزار ملک بر دور قبر شریف او حاضر شوند و بر آن حضرت صلوات فرستند و تسبیح حق تعالی گویند و طلب آمرزش کنند از خدا برای زیارت کنندگان آن حضرت و بنویسند نام های آن ها را که به زیارت آن قبر می آیند از امت تو و به آن زیارت تقرب می جویند به سوی خدا و به سوی تو و نام های پدران و خویشان و شهر های ایشان را و رو های ایشان را مهر کنند به مهری از نور عرش الهی که در آن مهر نوشته باشد که ای زیارت کننده قبر بهترین شهدا و فرزندان بهترین، انبیا چون

روز قیامت شود از روهای ایشان از جای آن مهری که بر روی ایشان زده اند، نوری ساطع گردد که دیده های اهل محشر معروف باشند؛ و گویا می بینم تو را ای محمد در صحرای محشر در آبی و من و میکائیل بر دو جانب تو باشم و علی در پیش روی ما باشد با ما و از ملائکه خدا آن قدر باشد که عدد ایشان را احصا نتوان کرد و ما گردیم در میان اهل محشر و نظر کنیم بر روی خلائق و بر روی هر که اثر آن مهر را مشاهده کنیم او را از احوال و شداید آن روز نجات دهیم و این است حکم خدا و عطای خدا از برای هر که زیارت کند قبر تو را ای محمد یا قبر برادر تو علی را یا قبر دو فرزند زاده تو حسن و حسین را و نیت او از برای خدا خالص باشد؛ و زود باشد که سعی کنند و اهتمام نمایند گروهی از آن ها که برایشان از جانب خدا لعنت و غضب واجب گردیده است که بر طرف کنند رسم و نشانه آن قبر را و محو نمایند اثر آن را و خدا نگذارد ایشان را که چنین کنند. پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرمود که سبب گریه من این بود.

پس زینب گفت که: چون ابن ملجم علیه اللعنه پدرم را ضربت زد و اثر مرگ در او مشاهده کردم گفتم:

ای پدر بزرگوار، امّ ایمن چنین حدیثی به من روایت کرده است و گویا می بینم که تو را و زنان دیگر از اهل بیت مرا در این شهر اسیر کرده باشند و به مدّلت و خواری شما را برند و از دشمنان خود خایف و ترسان باشید؛ پس در آن وقت صبر کنید و شکیبایی نمایید به حقّ آن خداوندی که جهان را شکافته است و خلایق را آفریده است در آن وقت بر روی زمین خدا دوستی به غیر از شما و دوستان و شیعیان شما نباشند و چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله این حدیث را نقل کرد از برای ما فرمود که در آن روز شیطان از روی شادی پرواز خواهد کرد بر روی زمین [و] با فرزندان و برادران خود جولان خواهد نمود و خواهد گفت که: ای گروه شیاطین آن چه مطلب ما بود از فرزندان آدم به آن رسیدیم و در هلاک کردن ایشان منتهای آرزوی خود را یافتیم و همه را مستحقّ جهنم گردانیدیم مگر جماعت قلیلی که چنگ در دامان اهل بیت رسالت زده اند، پس تا توانید

ص: 89

سعی کنید که مردم را به شک اندازید در حق ایشان و بدارید مردم را بر عداوت ایشان و تحریص کنید مردم را بر ضرر رسانیدن به ایشان و دوستان ایشان، تا کفر و ضلالت خلق مستحکم شود و از ایشان هیچکس نجات نیابد. و آن ملعون گمان خود را در اکثر مردم راست کرد، زیرا که با عداوت شما هیچ عمل صالح فایده نمی بخشد و با محبت و موالات شما هیچ گناهی به غیر از کبایر ضرر نمی رساند. (1)

زایده گفت که چون حضرت امام زین العابدین علیه السلام این حدیث را به من روایت کرد فرمود که:

ص: 90

---

1- علامه مجلسی در مورد گوش فرا دادن امام زین العابدین به حدیثی که عمه مکرمه شان برایشان روایت نمود، آورده اند: بدان این که سید الساجدین علیه السلام این خبر را از عمه مکرمه شان روایت می کنند منافاتی با این ندارد که پیش از آن به این خبر عالم بوده اند، زیرا گاه در روایت از دیگری مصلحتی هست و گاه نیز گوش سپردن به سخنی که انسان می داند تأثیری تازه در احوال حزن او دارد؛ علاوه بر آن که محتمل است گوش سپردن ایشان به این خبر برای آرام کردن دل عمه شان باشد رضی الله عنها. بحار الأنوار، ج 28، ص 61

این حدیث را ضبط کن و غنیمت شمار که اگر در طلب این حدیث برشتران سوار می شدی و یک سال در زمین از شهر به شهر می تاختی هر آینه کم بود. (1)

و در روایات معتبره بسیار وارد شده است که چون حگام یزید پلید علیه اللعنه و العذاب در مدینه کار را بر حضرت سید الشهداء صلوات الله علیه تنگ کردند و خواستند از آن حضرت بیعت از برای آن ملعون بگیرند و اگر ابا نماید او را به قتل آورند، حضرت اراده هجرت به سوی مکه معظمه نمود و شب به نزد قبر جد بزرگوار خود سید انبیا آمد که آن حضرت را وداع کند؛ نوری از قبر مقدس ساطع گردید و به استقبال آن حضرت آمد پس به نزدیک ضریح مقدس آمد و نماز بسیار کرد (2) و بعد از نماز گفت:

پروردگارا این قبر پیغمبر توست و من فرزند پیغمبر توام و مرا امری عارض شده که تو بهتر می دانی و می خواهم مردم را امر کنم به نیکی ها و نهی کنم از بدی ها و کفر و ضلالت بنی امیه را از میان خلق بر طرف کنم؛ خداوندا

ص: 91

---

1- کامل الزیارات، ص 260

2- الأمالی صدوق، ص 150

آن چه خیر من در آن است و به رضای تو و خوشنودی پیغمبر تو مقرون است به پیش من آور.

و در آن حالت آن حضرت را خواب ربود و دید که حضرت رسالت صلی الله علیه و آله با گروهی عظیم از ملائکه که در پیش رو و جانب چپ آن حضرت بودند آمدند و جگرگوشه خود را در برگرفت و میان دو دیده اش را بوسید و فرمود که:

ای حبیب من، گویا میبینم که در این زودی تو را ذبح کنند و در خون خود بگردی در زمین کرب و بلا در میان گروهی از امت من و تو تشنه باشی و تو را آب ندهند و با لب تشنه و بدن خسته تو را شهید کنند و با آن حال امید به شفاعت من داشته باشند؛ هرگز شفاعت من به ایشان نرسد در قیامت. ای حبیب دل من حسین، برادر و پدر و مادر تو آمده اند و مشتاق لقای جان فزای تواند و تو را در بهشت درجه ای چند هست که به آن درجه ها نمی رسی مگر به شهادت. پس سید شهدا گفت: یا جداه، نمی خواهم به دنیا برگردم و از جور اهل شقاق به تنگ آمده ام؛ مرا با خود (1) به قبر

ص: 92



شریف خود ببر. حضرت رسول فرمود که: البته باید به دنیا برگردی تا به سعادت شهادت فایز گردی و ثواب های غیر متناهی دریابی و حجت خدا بر خلق تمام کنی و تو و پدر تو و عمّ تو و عمّ پدر تو در قیامت با یکدیگر محشور خواهید شد به سوی اعلاّی درجات بهشت. (1)

واز حضرت صادق علیه السلام منقول است که چون حضرت امام حسین علیه السلام از مدینه بیرون آمد افواج ملانکه حرب ها در دست و بر اسبان بهشت سوار آمدند به نزد آن حضرت و سلام کردند و گفتند:

السلام علیک ای حجت خدا بر خلق بعد از جد و پدر و برادر خود؛ خدا ما را در موطن بسیار به یاری تو فرستاد و اکنون به یاری تو آمده ایم. حضرت فرمود که: وعده گاه ما و شما زمین کربلا است که در آن جا شهید خواهیم شد و محل دفن من آن جاست. گفتند: الحال هر امری که می خواهی در باب دشمنان خود بفرما تا به عمل آوریم.

فرمود که: به من دستی ندارند تا برسم به آن جا که محل دفن من است. پس گروه از جنیان به نزد آن حضرت آمدند

ص: 93

و گفتند: ای سید و آقای ما، ما شیعیان توایم و یاوران توایم؛ اگر حکم فرمایی که دشمنان تو را هلاک کنیم در همین ساعت، همه را به دار بوار می فرستیم و تو را از شر ایشان نجات می دهیم. حضرت ایشان را دعا کرد و فرمود:

مگر نخوانده اید قرآن را که خدا بر جد من فرستاد که در آن می فرماید: (أَيْنَمَا تَكُونُوا يُدْرِكْكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشِيدَةٍ) (1) یعنی هر جا که باشید در می یابد شما را مرگ هر چند در قصر های محکم متحصّن شوید. (2) اگر من در این مکان بمانم و حرکت نکنم پس به کی امتحان کرده خواهند شد این خلق تباه گمراه؟ و حجت خدا چگونه بر ایشان تمام خواهد شد؟ و کی ساکن قبر من خواهد شد در زمینی که خدا برای من اختیار کرده است در روزی که زمین را پهن کرده است، و آن زمین را حق تعالی پناه شیعیان من گردانیده است و سبب ایمنی ایشان در دنیا و

ص: 94

---

1- نساء، 78

2- در هر دو نسخه «شوند» مسجل شده بود که طبعا با توجه به ما قبل و خود آیه «شوید» می باید باشد و همین را جایگزین کردیم.

عقبی ساخته است؟ و در روز دهم محرم من شهید خواهم شد با فرزندان و برادران و خویشان خود و سرهای ما را به نزد یزید پلید خواهند برد. جنیان گفتند: به خدا سوگند ای دوست خدا و فرزند دوست خدا، اگر نه این بود که اطاعت تو بر ما واجب است هر آینه جمیع دشمنان تو را می کشتیم پیش از آن که به تو برسند.

حضرت فرمود که: به خدا سوگند که قدرت ما بر دفع ایشان زیاده از قدرت شماست ولیکن می خواهیم که حجت خدا را بر ایشان تمام کنیم. (1)

و اخبار بسیار در این باب در کتاب جلاء العیون ذکر کرده ام (2) و هرکه در آن کتاب رجوع نماید او را در هیچ باب شبهه نمی ماند و الله الموفق للخیر و الصواب و الحمد لله اولا و آخرا و الصلوة علی سید المرسلین محمد و عترته الأطهرین و لعنة الله علی أعدائهم أجمعین ابد الابدین. تمت.

ص: 95

---

1- بحار الأنوار، ج 44، ص 330

2- جلاء العیون، ص 563، [فصل هشتم: در بیان آن که مصیبت آن حضرت عظیم ترین مصیبت هاست و بیان علت آن که چرا حق تعالی منع نکرده قاتلان آن حضرت را از قتل او، و رد قول آن جماعتی که می گویند آن حضرت شهید نشد و در نظر مردم چنین نمود]



1: تفسير فرات الكوفي، ص 294: [فرات] قال حدثني علي بن حمدون [قال حدثنا علي بن محمد بن مروان قال حدثنا علي بن يزيد عن جرير عن عبد الله بن وهب عن أبي هارون] عن أبي سعيد في قوله [تعالى] ( هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا ) قال النبي صَلَّى الله عليه وآله قلت [الجبرئيل عليه السلام يا جبرئيل] من أزواجنا قال خديجة، قال قلت و من ذرياتنا قال: فاطمة، قلت و من قرة أعين، قال: الحسن و الحسين، قلت و اجعلنا للمتقين إماما [و من للمتقين إماما] قال: علي بن أبي طالب عليه السلام.

2: البرهان في تفسير القرآن؛ ج 3، ص 700 : و من ذلك، ما رواه من المخالفين ابن شيرويه الديلمي في كتاب (الفردوس) في الجزء الثاني، في باب القاف : عن ابن عباس، قال: قال رسول الله صَلَّى الله عليه وآله، في قول الله عز و جل: ( لَمْ نَجْعَلْ لَهُ مِنْ قَبْلُ سَمِيًّا ) قال: «ذلك يحيى، و قرة عيني الحسين».

3: رياض العلماء و حياض الفضلاء؛ ج 6 ؛ ص 11: هو يطلق على الشيخ الصدوق محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي صاحب من لا يحضره الفقيه و غيره من الكتب. و قد يطلق نادرا على أخيه الحسين و على أبيه علي. . . .

4: الكافي، ج 1، ص 527: بسم الله الرحمن الرحيم\* هذا كتاب من الله العزيز الحكيم\* - لمحمد نبيه و نوره و سفيره و حجاب و دليله نزل به الروح الأمين من عند رب العالمين عظم يا محمد أسمائي و اشكر نعمائي ولا تجحد آلاي إني أنا الله لا إله إلا أنا قاصم الجبارين و مدبيل المظلومين و ديان الدين إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن رجا غير فضلي أو خاف غير عدلي عذبتة عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين فإياي فاعبد و على فتوكل إني لم أبعث نبيا فأكملت أيامه و انقضت مدته إلا جعلت له وصيا و إني فضلتك على الأنبياء و فضلك و صيک على الأوصياء و أكرمتک بشبليک و سبليک حسن و حسين فجعلت حسنا معدن علمي بعد انقضاء مدة أبيه و جعلت حسينا خازن و حياي و أكرمته بالشهادة و ختمت له بالسعادة فهو أفضل من استشهاد و أرفع الشهداء درجة جعلت كلمتي التامة معه و حجتي البالغة عنده بعترته أثيب و أعاقب أولهم على سيد العابدين و زين أوليائي الماضين و ابنه شبه جده المحمود محمد الباقر علمي و المعدن لحكمتي . . . الخ

این نامه ای [مکتوبی] است که از خداوند عزیز حکیم برای محمد صلی الله علیه و آله بنده و نور و سفير و حجاب و دليل او، روح الامين آن را از نزد پروردگار عالمين آورده است، ای محمد، اسماء مرا بزرگ شمار و نعمت های مرا شکرگزار و نعمت های مرا انکار مکن، به راستی، منم که الله هستم؛ إلهی جز من نیست که [من] شکننده [قاصم] جباران هستم و مظلومان را دولت و غلبه می دهم و سزا دهنده [سزا] هستم، به راستی منم الله، و جز من الهی نیست، هر که جز فضل مرا امید دارد و جز از عدل من ترسد، او را چنان کیفری دهم که

هیچ

ص: 98

کدام از جهانیان را چنین کیفر نمی‌دهم، پس فقط مرا عبادت کن و تنها بر من توکل کن، به راستی، من پیغمبری مبعوث نکردم که روزگارش را به پایان رسانم و مدتش به سر آید جز آن که برای او وصیی مقرر ساختم، و به راستی، من تو را بر پیغمبران، برتری دادم و وصی تو را بر همه اوصیاء برتری دادم و تو را به دو شیر- بچه ات - ارجمند ساختم و به دو سبقت [دختر زاده ات] حسن و حسین، حسن را پس از پدرش معدن علمم قرار دادم و حسین را خازن وحی خویش قرار دادم، او را به شهادت گرامی داشتم و او را ختم به سعادت نمودم، پس او افضل کسانی است که شهید شدند و از همه شهیدان بلند پایه تر است، من کلمه تامه خود را همراه او قرار دادم و حجت بالغه خویش را نزد او نهادم؛ به سبب [حب و بغض] عترت او پاداش دهم و عقوبت کنم. اول آنان: علی سید عابدان و زینت اولیای گذشته است و [پس از او] پسرش که همانند جد محمودش است محمد باقر [شکافنده] علمم و معدن حکمتم.

5: الآثار الباقية عن القرون الخالية، ص 420: شهر المحرم: . . . اليوم التاسع منه، یسمی «تاسوعاء» علی مثال «عاشوراء»، و هو یوم یصلی فیهِ الزّهاد من الشیعة. و اليوم العاشر منه، یسمی «عاشوراء»، و هو یوم مشهور الفضل. . . و كانوا یعظمون هذا الیوم، الی ان اتفق فیهِ قتل الحسین بن علیّ بن ابی طالب بالطفّ، مع اهل بیت رسول الله، من آل ابی طالب علیهم السلام اجمعین؛ و فعل به و بهم، ما لم یفعل فی جمیع الامم بأشرار الخلق، من القتل بالعطش و السیف و الإحراق بالنّار، و صلب الرءوس، و إجراء الخیول علی الاجساد المؤرّبة، و هتك الستریسی النساء و الاطفال، و حملهم مشهرین علی الجمال،

فتشاءموا به. فاما بنو أمية، فقد لبسوا فيه ما تجدد، و تزيّنوا، و اكتحلوا، و عيّدوا، و أقاموا الولائم و الضيافات، و طعموا الحلاوى و الطيبات؛ و جرى الرسم في «العامّة» ، على ذلك ايام ملكهم، و بقى فيهم بعد زواله عنهم.

6: السيوطي، اللآلئ المصنوعة، ج 2، ص 3-92: (حدثنا) أبو الفضل محمد بن ناصر أنبأنا أبو الحسين بن قريش أنبأنا أبو طالب محمد بن أحمد العشاري أنبأنا أبو بكر أحمد بن سلمان النجاد حدثنا إبراهيم الحربي حدثنا شريح ابن العمان حدثنا ابن أبي الزناد عن أبيه عن الأعرج عن أبي هريرة رضي الله عنه مرفوعا: إن الله تعالى افترض على بني إسرائيل صوم يوم في السنة و هو يوم عاشوراء و هو اليوم العاشر من المحرم فصوموه و وسعوا على أهليكم فيه فإنه من وسع على أهله من ماله يوم عاشوراء وسع الله عليه سائر سنته فصوموه فإنه اليوم الذي تاب الله فيه على آدم و هو اليوم الذي رفع الله فيه إدريس مكانا عليا و هو اليوم الذي نجى فيه إبراهيم من النار و هو اليوم الذي أخرج فيه نوحا من السفينة و هو اليوم الذي أنزل الله فيه التوراة على موسى و فيه فدى الله إسماعيل من الذبح و هو اليوم الذي أخرج الله فيه يوسف من السجن و هو اليوم الذي رد الله على يعقوب بصره و هو اليوم الذي كشف الله فيه البلاء عن أيوب البلاء و هو اليوم الذي أخرج الله فيه يونس من بطن الحوت و هو اليوم الذي فلق الله فيه البحر لبني إسرائيل و هو اليوم الذي غفر الله فيه لمحمد ذنبه ما تقدم منه و ما تأخروفي هذا اليوم عبر موسى البحر وفي هذا اليوم أنزل الله فيه التوبة على قوم يونس فمن صام هذا اليوم كان له كفارة أربعين سنة و هو أول يوم خلق الله من الدنيا يوم عاشوراء و أول مطر نزل من السماء يوم عاشوراء فمن صام يوم

ص: 100



عاشوراء فكأنما صام الدهر كله و هو صوم الأنبياء و من أحيا ليلة عاشوراء فكأنما عبد الله مثل عبادة أهل السموات السبع و من صلى أربع ركعات يقرأ في كل ركعة بالحمد مرة و مرة (قل هو الله أحد) غفر الله له ذنوب خمسين عاما ماضية و خمسين عاما مستقبلية و بنى الله له في الملاء الأعلى ألف منبر من نور و من سقى شربة من ماء فكأنما لم يعص الله طرفة عين و من أشبع أهل بيت مساكين يوم عاشوراء مر على السراط كالبرق الخاطف و من تصدق بصدقة فكأنما لم يرد سائلا قط و من اغتسل يوم عاشوراء لم يمرض إلا مرض الموت و من اكتحل يوم عاشوراء لم ترمد عيناه تلك السنة كلها و من أمر به على رأس يتيم فكأنما أمرها على يتامى ولد آدم كلهم و من عاد مريضا يوم عاشوراء فكأنما عاد مرضى ولد آدم كلهم.

7: وسائل الشريعة: ج 14، باب 66، استحباب البكاء لقتل الحسين عليه السلام، ص 504: قَالَ الْإِمَامُ الرَّضَا صَلَوَاتُ اللَّهِ وَسَلَامُهُ عَلَيْهِ: (كَانَ أَبِي إِذَا دَخَلَ شَهْرَ الْمُحَرَّمِ لَا يَرَى صَاحِبًا، وَكَانَتْ الْكَاذِبَةُ تَغْلِبُ عَلَيْهِ حَتَّى تَمُضِيَ عَشْرَةَ أَيَّامٍ، فَإِذَا كَانَ يَوْمَ الْعَاشِرِ، كَانَ ذَلِكَ الْيَوْمَ يَوْمَ مُصِيبَتِهِ وَ حُزْنِهِ وَ بُكَائِهِ، وَ يَقُولُ: هُوَ الْيَوْمَ الَّذِي قُتِلَ فِيهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ).

8: بحار الأنوار، ج 25، ص 346: اعلم أن الغلو في النبي و الأئمة عليهم السلام إنما يكون بالقول بالوهيتهم أو بكونهم شركاء الله تعالى في المعبودية أو في الخلق و الرزق أو أن الله تعالى حل فيهم أو اتحد بهم أو أنهم يعلمون الغيب بغير وحي أو إلهام من الله تعالى أو بالقول في الأئمة عليهم السلام إنهم كانوا أنبياء أو القول بتناسخ

أرواح بعضهم إلى بعض أو القول بأن معرفتهم تغني عن جميع الطاعات ولا تكليف معها بترك المعاصي.

و القول بكل منها إلحاد وكفر و خروج عن الدين كما دلت عليه الأدلة العقلية والآيات و الأخبار السالفة و غيرها وقد عرفت أن الأئمة عليهم السلام تبرءوا منهم و حكموا بكفرهم و أمروا بقتلهم و إن قرع سمعك شيء من الأخبار الموهمة لشيء من ذلك فهي إما مؤولة أو هي من مفتريات الغلاة.

9: و أما التفويض فيطلق على معان بعضها منفي عنهم عليهم السلام و بعضها مثبت لهم فالأول التفويض في الخلق و الرزق و التربية و الإمامة و الإحياء فإن قوما قالوا إن الله تعالى خلقهم و فوض إليهم أمر الخلق فهم يخلقون و يرزقون و يميئون و يحيون و هذا الكلام يحتمل وجهين:

أحد هما أن يقال إنهم يفعلون جميع ذلك بقدرتهم و إرادتهم و هم الفاعلون حقيقة و هذا كفر صريح دلت على استحالته الأدلة العقلية و النقلية و لا يستريب عاقل في كفر من قال به.

و ثانيهما أن الله تعالى يفعل ذلك مقارنا لإرادتهم كشق القمر و إحياء الموتى و قلب العصاحية و غير ذلك من المعجزات فإن جميع ذلك إنما تحصل بقدرته تعالى مقارنا لإرادتهم لظهور صدقهم فلا يأبى العقل عن أن يكون الله تعالى خلقهم و أكملهم و ألهمهم ما يصلح في نظام العالم ثم خلق كل شيء مقارنا لإرادتهم و مشيتهم.

و هذا و إن كان العقل لا يعارضه كفاحا لكن الأخبار السالفة تمنع من القول به فيما عدا المعجزات ظاهرا بل صراحا مع أن القول به قول بما لا يعلم

إذ لم يرد ذلك في الأخبار المعتمدة فيما نعلم وما ورد من الأخبار الدالة على ذلك كخطبة البيان وأمثالها فلم يوجد إلا في كتب الغلاة و أشباههم مع أنه يحتمل أن يكون المراد كونهم علة غائية لإيجاد جميع المكونات وأنه تعالى جعلهم مطاعين في الأرضين والسموات و يطيعهم بإذن الله تعالى كل شيء حتى الجمادات وأنهم إذا شاءوا أمرا لا يرد الله مشيتهم ولكنهم لا يشاءون إلا أن يشاء الله.

و أما ما ورد من الأخبار في نزول الملائكة والروح لكل أمر إليهم وأنه لا ينزل ملك من السماء لأمر إلا بدأ بهم فليس ذلك لمدخلتهم في ذلك ولا الاستشارة بهم بل له الخلق والأمر تعالى شأنه وليس ذلك إلا لتشريفهم وإكرامهم وإظهار رفعة مقامهم.

الثاني التفويض في أمر الدين وهذا أيضا يحتمل وجهين.

أحدهما أن يكون الله تعالى فوض إلى النبي والأئمة عليهم السلام عموما أن يحلوا ما شاءوا ويحرموا ما شاءوا من غير وحي وإلهام أو يغيروا ما أوحى إليهم بأرائهم وهذا باطل لا- يقول به عاقل فإن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ كان ينتظر الوحي أياما كثيرة لجواب سائل ولا يجيبه من عنده وقد قال تعالى (وما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى) و ثانيهما أنه تعالى لما أكمل نبيه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بحيث لم يكن يختار من الأمور شيئا إلا ما يوافق الحق والصواب ولا يحل بباله ما يخالف مشيئته تعالى في كل باب فوض إليه تعيين بعض الأمور كالزيادة في الصلاة وتعيين النوافل في الصلاة والصوم وطعمة الجد وغير ذلك مما مضى وسيأتي إظهارا لشرفه وكرامته عنده ولم يكن أصل التعيين إلا بالوحي ولم يكن

الاختيار إلا بإلهام ثم كان يؤكد ما اختاره ص بالوحي ولا فساد في ذلك عقلا وقد دلت النصوص المستفيضة عليه مما تقدم في هذا الباب وفي أبواب فضائل نبينا صَلَّى الله عليه وآله من المجلد السادس.

ولعل الصدوق رحمه الله أيضا إنما نفى المعنى الأول حيث قال في الفقيه وقد فوض الله عز وجل إلى نبيه صَلَّى الله عليه وآله أمر دينه و لم يفوض إليه تعدي حدوده وأيضا هو رحمه الله قد روى كثيرا من أخبار التفويض في كتبه و لم يتعرض لتأويلها.

الثالث تفويض أمور الخلق إليهم من سياستهم وتأديبهم وتكميلهم وتعليمهم وأمر الخلق بإطاعتهم فيما أحبوا وكرهوا وفيما علموا جهة المصلحة فيه و ما يعلموا وهذا حق لقوله تعالى (ما آتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا) وغير ذلك من الآيات والأخبار و عليه يحمل قولهم عليهم السلام نحن المحللون حلاله و المحرمون حرامه أي بيانهما علينا و يجب على الناس الرجوع فيهما إلينا و بهذا الوجه ورد خبر أبي إسحاق و الميثمي.

الرابع تفويض بيان العلوم و الأحكام بما رأوا المصلحة فيها بسبب اختلاف عقولهم أو بسبب التقية فيفتون بعض الناس بالواقع من الأحكام و بعضهم بالتقية و يبينون تفسير الآيات و تأويلها و بيان المعارف بحسب ما يحتمل عقل كل سائل و لهم أن يبينوا و لهم أن يسكتوا كما ورد في أخبار كثيرة عليكم المسألة و ليس علينا الجواب.

كل ذلك بحسب ما يريهم الله من مصالح الوقت كما ورد في خبر ابن أشيم وغيره و هو أحد معاني خبر محمد بن سنان في تأويل قوله تعالى

(لِتَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ بِمَا أَرَاكَ اللَّهُ) و لعل تخصيصه بالنبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَالأئمة عليهم السلام لعدم تيسر هذه التوسعة لسائر الأنبياء والأوصياء عليهم السلام بل كانوا مكلفين بعدم التقية في بعض الموارد وإن أصابهم الضرر والتفويض بهذا المعنى أيضا ثابت حق بالأخبار المستفيضة.

الخامس الاختيار في أن يحكموا بظاهر الشريعة أو بعلمهم وبما يلهمهم الله من الواقع ومخ الحق في كل واقعة وهذا أظهر محامل خبر ابن سنان وعليه أيضا دلت الأخبار.

السادس التفويض في العطاء فإن الله تعالى خلق لهم الأرض وما فيها وجعل لهم الأنفال والخمس والصفايا وغيرها فلهم أن يعطوا ما شاءوا ويمنعوا ما شاءوا كما مرفي خبر الشمالي وسيأتي في مواضعه وإذا أحطت خبرا بما ذكرنا من معاني التفويض سهل عليك فهم الأخبار الواردة فيه وعرفت ضعف قول من نفى التفويض مطلقا ولما يحط بمعانيه. بحار الأنوار، ج 25، ص 347

10: علل الشرائع، ج 1، ص 225: باب العلة التي من أجلها صار يوم عاشوراء أعظم الأيام مصيبة؛ حدثنا محمد بن علي بن بشار القزويني رضي الله عنه قال حدثنا أبو الفرج المظفر بن أحمد القزويني قال حدثنا محمد بن جعفر الكوفي الأسدي قال حدثنا سهل بن زياد الآدمي قال حدثنا سليمان بن عبد الله الخزاز الكوفي قال حدثنا عبد الله بن الفضل الهاشمي قال قلت لأبي عبد الله جعفر بن محمد الصادق عليهم السلام يا ابن رسول الله كيف صار يوم عاشوراء يوم مصيبة وغم وجزع وبكاء دون اليوم الذي قبض فيه رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَاليوم الذي ماتت فيه فاطمة عليها السلام و اليوم الذي قتل فيه أمير المؤمنين عليه السلام و اليوم

الذي قتل فيه الحسن عليه السلام بالسم فقال إن يوم الحسين عليه السلام أعظم مصيبة من جميع سائر الأيام وذلك أن أصحاب الكساء الذي كانوا أكرم الخلق على الله تعالى كانوا خمسة فلما مضى عنهم النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بقي أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام فكان فيهم للناس عزاء وسلوة فلما مضت فاطمة عليها السلام كان في أمير المؤمنين والحسن والحسين للناس عزاء وسلوة فلما مضى منهم أمير المؤمنين عليه السلام كان للناس في الحسن والحسين عزاء وسلوة فلما مضى الحسن عليه السلام كان للناس في الحسين عليه السلام عزاء وسلوة فلما قتل الحسين عليه السلام لم يكن بقي من أهل الكساء أحد للناس فيه بعده عزاء وسلوة فكان ذهابه كذهاب جميعهم كما كان بقاءه كبقاء جميعهم فلذلك صار يومه أعظم مصيبة قال عبد الله بن الفضل الهاشمي فقلت له يا ابن رسول الله فلم لم يكن للناس في علي بن الحسين عزاء وسلوة مثل ما كان لهم في آبائه عليهم السلام فقال بلى إن علي بن الحسين كان سيد العابدين وإماما وحجة على الخلق بعد آبائه الماضين ولكنه لم يلق رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ولم يسمع منه وكان علمه وراثته عن أبيه عن جده عن النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وكان أمير المؤمنين وفاطمة والحسن والحسين عليهم السلام قد شاهدتهم الناس مع رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ في أحوال في آن يتوالي فكانوا متى نظروا إلى أحد منهم تذكروا حاله مع رسول الله وقول رسول الله له وفيه فلما مضوا فقد الناس مشاهدة الأكرمين على الله عز وجل ولم يكن في أحد منهم فقد جميعهم إلا في فقد الحسين عليه السلام لأنه مضى آخرهم فلذلك صار يومه أعظم الأيام مصيبة قال عبد الله بن الفضل الهاشمي فقلت له يا ابن رسول الله فكيف سمت العامة يوم عاشوراء يوم بركة فبكى عليه السلام



العمري رحمه الله أن يوصل لي كتابا قد سألت فيه عن مسائل أشكلت علي فورد التوقيع بخط مولانا صاحب الزمان عليه السلام أما ما سألت عنه أرشدك الله و ثبتك و وقاك من أمر المنكرين لي من أهل بيتنا و بني عمنا فاعلم أنه ليس بين الله عزوجل و بين أحد قرابة و من أنكرني فليس مني و سبيله سبيل ابن نوح و أما سبيل ابن عمي جعفر و ولده فسبيل إخوة يوسف عليه السلام و أما الفقاع فشربه حرام و لا بأس بالشلماب و أما أموالكم فلا تقبلها إلا لتطهروا فمن شاء فليصل و من شاء فليقطع و ما آتانا الله خير مما آتاكم و أما ظهور الفرج فإنه إلى الله و كذب الوقاتون - و أما قول من زعم أن الحسين لم يقتل فكفر و تكذيب و ضلال و أما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله و أما محمد بن عثمان العمري فرضي الله عنه و عن أبيه من قبل فإنه ثقني و كتابه كتابي و أما محمد بن علي بن مهزيار الأهوازي فسيصلح الله قلبه و يزيل عنه شكه و أما ما وصلنا به فلا قبول عندنا إلا لما طاب و طهر و ثمن المغنية حرام و أما محمد بن شاذان بن نعيم فإنه رجل من شيعتنا أهل البيت و أما أبو الخطاب محمد بن أبي زينب الأجدع ملعون و أصحابه ملعونون فلا تجالس أهل مقالتهم فإني منهم برىء و آبائي عليهم السلام منهم براء - و أما المتلبسون بأموالنا - فمن استحل منها شيئا فأكله فإنما يأكل النيران و أما الخمس فقد أبيع لشيعتنا و جعلوا منه في حل إلى وقت ظهور أمرنا لتطيب و لادتهم و لا تخبث و أما ندامة قوم شكوا في دين الله على ما وصلونا به فقد أفلنا من استقال فلا حاجة إلى صلة الشاكين و أما علة ما وقع من الغيبة فإن الله عزوجل يقول يا أيها الذين آمنوا لا تسئلوا عن أشياء إن تبد



لكم تسؤكم إنه لم يكن أحد من آبائي إلا وقد وقعت في عنقه بيعة لطاغية زمانه وإني أخرج حين أخرج ولا بيعة لأحد من الطواغيت في عنقي وأما وجه الانتفاع بي في غيبيتي فكالانتفاع بالشمس إذا غيبها عن الأبصار السحاب وإني لأمان لأهل الأرض كما أن النجوم أمان لأهل السماء فأغلقوا أبواب السؤال عما لا يعينكم ولا تتكلفوا علم ما قد كفيتم وأكثروا الدعاء بتعجيل الفرج فإن ذلك فرجكم والسلام عليك يا إسحاق بن يعقوب وعلى من اتبع الهدى.

12: عيون أخبار الرضا عليه السلام، ج 2، ص 203: حدثنا تميم بن عبد الله بن تميم القرشي قال حدثني أبي عن أحمد بن علي الأنصاري عن أبي الصلت الهروي قال: قلت للرضا عليه السلام يا ابن رسول الله إن في سواد الكوفة قوما يزعمون أن النبي صلى الله عليه وآله لم يقع عليه السهو في صلاته فقال كذبوا لعنهم الله إن الذي لا يسهو هو الله الذي لا إله إلا هو قال قلت يا ابن رسول الله وفيهم قوما يزعمون أن الحسين بن عليه السلام لم يقتل وأنه ألقى شبهه على حنظلة بن أسعد الشامي وأنه رفع إلى السماء كما رفع عيسى ابن مريم عليه السلام و يحتجون بهذه الآية و لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا فقال كذبوا عليهم غضب الله و لعنته و كفروا بتكذيبهم لنبي الله صلى الله عليه وآله في إخباره بأن الحسين بن علي عليه السلام سيقتل و الله لقد قتل الحسين عليه السلام و قتل من كان خيرا من الحسين أمير المؤمنين و الحسن بن علي عليه السلام و ما منا إلا مقتول و إني و الله لمقتول بالسهم باغتيال من يغتالني أعرف ذلك بعهد معهود إلي من رسول الله ص أخبره به جبرئيل عن رب العالمين عزوجل و أما قول الله عزوجل و لن يجعل الله

للكافرين على المؤمنين سبيلا فإنه يقول لن يجعل الله لكافر على مؤمن حجة ولقد أخبر الله عزوجل عن كفار قتلوا النبيين بغير الحق و مع قتلهم إياهم لن يجعل الله لهم على أنبيائه عليهم السلام سبيلا من طريق الحجة.

13: كمال الدين و تمام النعمة؛ ج 2؛ ص 507: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال: كنت عند الشيخ أبي القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه مع جماعة فيهم علي بن عيسى القصري فقام إليه رجل فقال له إني أريد أن أسألك عن شيء فقال له سل عما بدا لك فقال الرجل أخبرني عن الحسين بن علي عليه السلام أهو ولي الله قال نعم قال أخبرني عن قاتله أهو عدو الله قال نعم قال الرجل فهل يجوز أن يسلط الله عزوجل عدوه على وليه فقال له أبو القاسم الحسين بن روح قدس الله روحه أفهم عنى ما أقول لك اعلم أن الله عزوجل لا يخاطب الناس بمشاهدة العيان ولا يشافههم بالكلام ولكنه جل جلاله يبعث إليهم رسلا من أجناسهم وأصنافهم بشرا مثلهم ولو بعث إليهم رسلا من غير صنفهم وصورهم لنفروا عنهم ولم يقبلوا منهم فلما جاء وهم و كانوا من جنسهم يأكلون الطعام و يمشون في الأسواق قالوا لهم أتم بشر مثلنا ولا نقبل منكم - حتى تأتونا بشيء نعجز أن تأتي بمثله فنعلم أنكم مخصوصون دوننا بما لا تقدر عليه فجعل الله عزوجل لهم المعجزات التي يعجز الخلق عنها فمنهم من جاء بالطوفان بعد الإنذار والإعذار فغرق جميع من طغى و تمرد و منهم من ألقى في النار فكانت بردا و سلاما و منهم من أخرج من الحجر الصلد ناقة و أجرى من ضرعها لبنا و منهم من فلق له البحر و فجر له من الحجر العيون و جعل له العصا اليابسة

ثعبانا تلقف ما يأفكون و منهم من أبرأ الأكمه و الأبرص و أحيا الموتى بإذن الله و أنبأهم بما يأكلون و ما يدخرون في بيوتهم و منهم من انشق له القمر و كلمته البهائم مثل البعير و الذئب و غير ذلك فلما أتوا بمثل ذلك و عجز الخلق عن أمرهم و عن أن يأتوا بمثله كان من تقدير الله عزوجل و لطفه بعباده و حكمته أن جعل أنبياءه ع مع هذه القدرة و المعجزات في حالة غالبيين و في أخرى مغلوبين و في حال قاهرين و في أخرى مقهورين و لو جعلهم الله عزوجل في جميع أحوالهم غالبيين و قاهرين و لم يبتلهم و لم يمتحنهم لاتخذهم الناس آلهة من دون الله عزوجل و لما عرف فضل صبرهم على البلاء و المحن و الاختبار ولكنه عزوجل جعل أحوالهم في ذلك كأحوال غيرهم ليكونوا في حال المحنة و البلوى صابرين و في حال العافية و الظهور على الأعداء شاكرين و يكونوا في جميع أحوالهم متواضعين غير شامخين و لا متجبرين و ليعلم العباد أن لهم ع إلهها هو خالقهم و مدبرهم فيعبده و يطيعوا رسله و تكون حجة الله ثابتة على من تجاوز الحد فيهم و ادعى لهم الربوبية أو عاند أو خالف و عصى و جحد بما أتت به الرسل و الأنبياء عليهم السلام ليهلك من هلك عن بينة و يحيى من حي عن بينة - قال محمد بن إبراهيم بن اسحاق رضي الله عنه فعدت إلى الشيخ أبي القاسم بن روح قدس الله روحه من الغد و أنا أقول في نفسي أتراه ذكر ما ذكر لنا يوم أمس من عند نفسه فابتدأني فقال لي يا محمد بن إبراهيم لأن آخر من السماء فتخطفني الطير أو تهوي بي الريح في مكان سحيق أحب إلي من أن أقول في دين الله عزوجل برأيي أو من عند نفسي بل ذلك عن الأصل و مسموع عن الحجة ص.

3314 عبد الله مامقاني، تنقيح المقال، ج 22، ص 70: أن أبا القاسم الحسين بن روح رضي الله عنه كان وكيلا لأبي جعفر محمد بن عثمان العمري رضي الله عنه سنين كثيرة، ينظر له في أملاكه ويلقى بأسراره الرؤساء من الشيعة، وكان خصيصا به، حتى أنه كان يحدثه بما يجري بينه وبين جواريه لقربه منه و انسه.

وكان يدفع إليه في كل شهر ثلاثين دينارا رزقا له، غير ما يصل إليه من الوزراء والرؤساء من الشيعة، مثل آل الفرات. وغيرهم لجأه و لموضعه، و جلاله محلّه عندهم، فحصل في أنفس الشيعة محصّلا جليلا، لمعرفتهم باختصاصه إيّاه، و توثيقه عندهم، و نشر فضله و دينه، و ما كان يحتمله من هذا الأمر، فتمهّدت له الحال في طول حياة العمري إلى أن انتهت الوصية إليه بالنصّ عليه، فلم تختلف الشيعة في أمره، و كان أبو القاسم هذا من أعدل الناس عند المخالف و الموافق، و يستعمل التقية. و كانت العامة - أيضا - تعظّمه، و قد أقام العمري الحسين هذا مقامه بعده بأمر من الإمام صلوات الله عليه، فقال لجماعة من وجوه الشيعة و شيوخها: إن حدث عليّ حدث الموت، فالأمر إلى أبي القاسم بن روح بن أبي بحر النوبختي، فقد أمرت أن أجعله في موضع من بعدي، فارجعوا إليه، و عولوا في أموركم عليه، و هو القائم مقامي، و السفير بينكم و بين صاحب الأمر، فسلمت الشيعة في ذلك، و لم ينكروا و لم يشكّوا، و إنما سلم الأمر إليه بأمر من الحجّة المنتظر عجل الله تعالى فرجه، و إلا فكان اتصال جعفر بن أحمد بن متيل به أزيد بكثير من الحسين بن روح، حتى بلغ أمر العمري في أواخر عمره إلى أنه لا يأكل طعاما إلا ما

أصلح في منزل جعفر بن أحمد بن متيل، ولذا لم تكن الشيعة تشكّ في أنّ الذي يقوم مقامه هو جعفر، لكن الاختيار منه صلوات الله عليه وقع على الحسين، فكان جعفر بين يدي الحسين، كما كان بين يدي العمري، إلى أن توفي الحسين سنة: ست و عشرين وثلاثاً مائة، فكانت مدّة سفارته إحدى أو اثنتي وعشرين سنة، وروي أنّ محمّد بن عثمان كان قبل موته بسنتين أو ثلاث يرجع الأمر إلى الحسين بن روح.

15: الكافي، ج 8، ص 185: علي بن إبراهيم عن أبيه عن الحسن بن محبوب عن أبي حمزة عن أبي جعفر عليه السلام قال: قال إن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله سأله جبرئيل ع كيف كان مهلك قوم صالح عليه السلام فقال يا محمد إن صالحاً بعث إلى قومه وهو ابن ست عشرة سنة فلبث فيهم حتى بلغ عشرين و مائة سنة لا يجيئونهم إلى خير قال و كان لهم سبعون صنماً يعبدونها من دون الله عز وجل فلما رأى ذلك منهم قال يا قوم بعثت إليكم و أنا ابن ست عشرة سنة و قد بلغت عشرين و مائة سنة و أنا أعرض عليكم أمرين إن شئتم فاسألوني حتى أسأل إلهي فيجيئكم فيما سألتهموني الساعة و إن شئتم سألت آلهم فإني أجابتنني بالذي أسألها خرجت عنكم فقد سئمتكم و سئمتوني قالوا قد أنصفت يا صالح فاتعدوا ليوم يخرجون فيه قال فخرجوا بأصنامهم إلى ظهرهم ثم قربوا طعامهم و شرابهم فأكلوا و شربوا فلما أن فرغوا فدعوه فقالوا يا صالح سل فقال لكبيرهم ما اسم هذا قالوا فلان فقال له صالح يا فلان أحب فلم يجبه فقال صالح ما له لا يجيب قالوا ادع غيره قال فدعاها كلها بأسمائها فلم يجبه منها شيء فأقبلوا على أصنامهم فقالوا لها مالك لا تجيبين صالحاً فلم

تجب فقالوا تنح عنا ودعنا و آلهتنا ساعة ثم نحوا بسطهم وفرشهم ونحو ثيابهم و تمرغوا على التراب و طرحوا التراب على رؤوسهم وقالوا لأصنامهم لئن لم تجبن صالحا اليوم لتفضحن قال ثم دعوه فقالوا يا صالح ادعها فدعاها فلم تجبه فقال لهم يا قوم قد ذهب صدر النهار و لا أرى آلهتكم تجيبوني فاسألوني حتى أدعو إلهي فيجيبكم الساعة فانتدب له منهم سبعون رجلا من كبارهم و المنظور إليهم منهم فقالوا يا صالح نحن نسألك فإن أجابك ربك اتبعناك و أجبنك و يبايعك جميع أهل قريتنا فقال لهم صالح عليه السلام سلوني ما شئتم فقالوا تقدم بنا إلى هذا الجبل و كان الجبل قريبا منهم فانطلق معهم صالح فلما انتهوا إلى الجبل قالوا يا صالح ادع لنا ربك يخرج لنا من هذا الجبل الساعة ناقه حمراء شقراء و براء عشراء بين جنبيها ميل فقال لهم صالح لقد سألتموني شيئا يعظم علي و يهون على ربي جل و عز قال فسأل الله تعالى صالح ذلك فانصدع الجبل صدعا كادت تطير منه عقولهم لما سمعوا ذلك ثم اضطرب ذلك الجبل اضطرابا شديدا كالمرأة إذا أخذها المخاض ثم لم يفجأهم إلا رأسها قد طلع عليهم من ذلك الصدع فما استتمت رقبتها حتى اجترت ثم خرج سائر جسد ها ثم استوت قائمة على الأرض فلما رأوا ذلك قالوا يا صالح ما أسرع ما أجابك ربك ادع لنا ربك يخرج لنا فصيل ها فسأل الله عز و جل ذلك فرمت به فذب حولها فقال لهم يا قوم أبقى شيء قالوا لا انطلق بنا إلى قومنا نخبرهم بما رأينا و يؤمنون بك قال فرجعوا فلم يبلغ السبعون إليهم حتى ارتد منهم أربعة و ستون رجلا و قالوا سحر و

كذب قالوا فانتهوا إلى الجميع فقال الستة حق وقال الجميع كذب وسحر قال فانصرفوا على ذلك ثم ارتاب من الستة واحد فكان فيمن عقرها.

16: معاني الأخبار، ص 383: حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن علي بن رئاب قال: سألت، أبا عبد الله عليه السلام عن قول الله عز وجل - وما أصابكم من مصيبة فبما كسبت أيديكم ويعفوا عن كثيراً رأيت ما أصاب علياً وأهل بيته هو بما كسبت أيديهم وهم أهل بيت طهارة معصومون فقال إن رسول الله ص كان يتوب إلى الله عز وجل ويستغفره في كل يوم وليلة مائة مرة من غير ذنب إن الله عز وجل يخص أوليائه بالمصائب ليأجرهم عليها من غير ذنب.

17: تكملة أمل الآمل، ج 3، ص 318: عبد الله بن جعفر بن الحسين بن مالك بن جامع الحميري، أبو العباس القمي شيخ القميين ووجههم. قدم الكوفة سنة نيف وتسعين ومائتين وسمع أهلها منه فأكثر. وصنف كتباً كثيرة كما في (جش). ثقة من أصحاب أبي محمد العسكري عليه السلام كما في (ست) وثقه الشيخ أيضاً في كتاب الرجال. وفي المقابيس، قال النجاشي: إن الحميري كان ثقة وجهاً، كاتب صاحب الأمر، وسأله مسائل في أبواب الشريعة. وقال لنا أحمد بن الحسين: وقعت هذه المسائل إلي في أصلها، والتوقيعات بين السطور. انتهى.

ووثقه ابن طاوس في فرج المهموم، فقال: الحميري الثقة المعتمد عليه عبد الله بن جعفر الحميري. انتهى. وما في مجمع الرجال عن (كش) أنه من

أصحاب الإمام الرضا سهو. نعم، رأيت رواية عن أبي الحسن الثالث و أبي محمد عليهما السلام، وله كتاب قرب الإسناد، وهو من الآثار الباقية إلى اليوم بحمد الله جل جلاله.

18: الكافي، ج 2، ص 504: علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن معاوية بن عمار عن الحارث بن المغيرة عن أبي عبد الله عليه السلام قال: كان رسول الله ص يستغفر الله عز وجل في كل يوم سبعين مرة و يتوب إلى الله عز وجل سبعين مرة قال قلت كان يقول - أستغفر الله و أتوب إليه قال كان يقول أستغفر الله أستغفر الله سبعين مرة و يقول و أتوب إلى الله و أتوب إلى الله سبعين مرة.

19: الاخبار الواردة في الرجال و في كتب الاخبار بما تواتر في مدحه حتى أنه يظهر منها أنه كان أجل و أحسن من زرارة.

محمد باقر الوحيد البهبهاني، تعليقة على منهج المقال، ص 159

20: بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام، ج 1، ص 5 - 124: حدثنا أحمد بن محمد و محمد بن الحسين عن الحسن بن محبوب عن علي بن رثاب عن ضريس قال: قال سمعت أبا جعفر عليه السلام يقول و أناس من أصحابه حوله إني أعجب من قوم يتولوننا و يجعلوننا أئمة و يصفون بأن طاعتنا عليهم مفترضة كطاعة الله ثم يكسرون حججتهم و يخصمون أنفسهم بضعف قلوبهم فينقصون حقنا و يعيبون ذلك علينا من أعطاه الله برهان حق معرفتنا و التسليم لأمرنا أترون أن الله تبارك و تعالى افترض طاعة أوليائه على عباده ثم يخفي عنهم أخبار السماوات و الأرض و يقطع عنهم مواد العلم فيما يرد

ص: 116



عليهم مما فيه قوام دينهم فقال له حمران جعلت فداك يا أبا جعفر رأيت ما كان من أمر قيام علي بن أبي طالب عليه السلام والحسن والحسين ع و خروجهم وقيامهم بدين الله و ما أصيبوا به من قبل [قتل] الطواغيت إياهم و الظفر بهم حتى قتلوا و غلبوا فقال أبو جعفر ع يا حمران إن الله تبارك و تعالى قد كان قدر ذلك عليهم و قضاه و أمضاه و حتمه ثم أجراه فتقدم [فتقدم] على [علم من] رسول الله إليهم في ذلك قام علي و الحسن و الحسين ص و يعلم [يعلم] صمت من صمت منا و لو أنهم يا حمران حيث نزل بهم ما نزل من أمر الله و إظهار الطواغيت عليهم سألو الله دفع ذلك عنهم و ألحوا فيه في إزالة ملك الطواغيت إذا لأجابهم و دفع ذلك عنهم ثم كان انقضاء مدة الطواغيت و ذهاب ملكهم أسرع من سلك منظوم انقطع فتبدد و ما كان الذي أصابهم من ذلك يا حمران لذنوب اقترفوه و لا لعقوبة معصية خالفوا الله فيها ولكن لمنازل و كرامة من الله أراد أن يبلغها [يبلغها] فلا تذهبن فيهم المذاهب بك.

21: أمالي صدوق، ص 152: فجاءه النبي صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَهُوَ فِي مَنْامِهِ فَأَخَذَ الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَضَمَّهُ إِلَى صَدْرِهِ وَجَعَلَ يَقْبَلُ عَيْنِيهِ وَيَقُولُ بِأَبِي أَنْتَ كَأَنِّي أَرَاكَ مَرْمَلًا بَدْمَكَ بَيْنَ عَصَابَةٍ مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ يَرْجُونَ شِفَاعَتِي مَا لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ خَلِيقٍ يَا بَنِي إِنْكَ قَادِمٌ عَلَيَّ أَيْبُكَ وَ أَمُّكَ وَ أَخِيكَ وَ هُمْ مُشْتَاقُونَ إِلَيْكَ وَ إِنْ لَكَ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٌ لَا تَنَالُهَا إِلَّا بِالشَّهَادَةِ.

22: در شماره 20 گذشت.

ص: 117

23: علل الشرائع، ج 1، ص 229: حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى الجلودي قال حدثنا محمد بن زكريا الجوهري قال حدثنا جعفر بن محمد بن عمارة عن أبيه عن أبي عبد الله عليه السلام قال قلت له أخبرني عن أصحاب الحسين عليه السلام وإقدامهم على الموت فقال إنهم كشف لهم الغطاء حتى رأوا منازلهم من الجنة فكان الرجل منهم يقدم على القتل ليبادر إلى حوراء يعانقها وإلى مكانه من الجنة.

24: أفندي، رياض العلماء وحياض الفضلاء، ج 2، ص 419: الشيخ الامام الفقيه قطب الدين أبو الحسين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي فاضل عالم متبحر فقيه محدث متكلم بصير بالاخبار شاعر، ويقال انه «ره» كان تلميذ تلامذة شيخنا المفيد. قال صاحب مختصر تاريخ ابن خلكان في ترجمة ابن الراوندي المعروف بالزندقة ان «راوند» بفتح الراء والواو قرية من قاسان بنواحي اصبهان، ولاوند أيضا ناحية ظاهر نيسابور، وقاسان بالسین المهملة غير قاشان بالمعجمة المجاور لقم - انتهى.

وقال صاحب كتاب نظام الاقوال: ان القطب الراوندي دفن في مقبرة الست فاطمة سلام الله عليها وعلى أبيها السلام - انتهى.

وقال شيخنا البهائي في حواشي فهرس الشيخ منتجب الدين عند ترجمة القطب الراوندي هذا على ما وجدته بخط تلميذه المولى محمد رضا المشهدي في بلدة تبريز ما هذا لفظه: الظاهر أنه منسوب الى راوند قرية من قرى كاشان وهو مدفون بقم في مقبرة الست فاطمة سلام الله عليها وعلى أبيها وأخيها - انتهى.

ثم ان المولى حشري الشاعر المشهور نقل في كتاب تذكرة الاولياء في أحوال العلماء أن قبر القطب الراوندي في قرية خسرو شاه من توابع تبريز.

أقول: وأنا أيضا رأيت قبرا بتلك القرية يعرف عند أهلها بأنه قبر القطب الراوندي و كانوا يزورونه فيه و قد زرته أنا أيضا فيه، و لا يبعد أن يكون أحدهما قبر الشيخ قطب الدين الراوندي و الثاني قبر السيد فضل الله الراوندي أو أحدهما قبر أحد أولاده المذكورين أو قبر والده أو جده و الآخر قبره، و فيها أيضا كان قبر سالار ابن عبد العزيز الديلمي على ما سيجيء في ترجمته. و الله يعلم. فلاحظ.

و له من المؤلفات كتاب منهاج البراعة في شرح نهج البلاغة معروف، و قد رأيت في استرabad و النسخة عتيقة جدا و لعلها كتبت في عصر المؤلف، و هو الذي شرح أولا هذا الكتاب، و كثيرا ما يناقش معه ابن ابي الحديد المعتزلي في شرحه عليه، و يروي هذا الشيخ نهج البلاغة عن مؤلفه بواسطتين.

و له رسالة في عدد المسائل التي وقع الخلاف فيها بين المرتضى و الشيخ المفيد استاده في أصول المسائل الكلامية، نسبها اليه جماعة منهم ابن طاوس في كشف المحجة، فقال في بحث ذم علم الكلام منه ان القطب الراوندي قد ألف كتابا في الاختلاف الواقع بين الشيخ المفيد و السيد المرتضى في الكلام فذكر فيه خمسا و تسعين مسألة، ثم قال القطب: و لو استوفينا كلما اختلفا فيه لطال الكتاب - انتهى.

وقد تصدى جماعة من الخاصة و العامة لتأليف كتاب تهافت الفلاسفة و افراده بالتصنيف سوى ما أدرجه في كتبهم الكلامية، فأما من الخاصة فمنهم هذا الشيخ و منهم - الخ. و أما من العامة فأول من تعرض لذلك فهو الفارابي و قد رد عليه الحكيم ابن رشد المغربي بتأليف كتاب حجية للحكام، ثم المولى خواجه زاده و المولى على الطوسي في بلاد الروم بأمر السلطان محمد فاتح القسطنطينية في عصر واحد.

و كتاب الخرائج و الجرائح للشيخ الامام قطب الدين ابى الحسين سعيد بن هبة الله بن الحسن الراوندي، و كتاب قصص الانبياء له أيضا على ما يظهر من أسانيد الكتاب و اشتهر أيضا، و لا يبعد أن يكون تأليف فضل الله بن علي بن عبيد الله الحسيني الراوندي كما يظهر من بعض أسانيد السيد ابن طاوس، و قد صرح بكونه منه في رسالة النجوم و كتاب فلاح السائل، و الامر فيه هين لكونه مقصورا على القصص و أخباره جلها مأخوذة من كتب الصدوق - انتهى.

و أقول: لكن قد صرح ابن طاوس نفسه أيضا في كتاب مهج الدعوات بأن كتاب قصص الانبياء تأليف سعيد بن هبة الله الراوندي، و القول بأن لكل منهما كتابا في هذا المعنى ممكن، لكن بعيد. فتأمل.

25: الخرائج و الجرائح؛ ج 2؛ ص 847: و عن سعد بن عبد الله حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى حدثنا الحسين بن سعيد حدثنا النضر بن سويد عن عاصم بن حميد عن أبي حمزة الثمالي قال قال علي بن الحسين عليه السلام كنت مع أبي الليلة التي قتل صبيحتها فقال لأصحابه هذا الليل فاتخذوه

جملاً فإن القوم إنما يريدونني و لو قتلوني لم يلتفتوا إليكم و أنتم في حل وسعة فقالوا لا و الله لا يكون هذا أبدا قال إنكم تقتلون غدا كذلك لا يفلت منكم رجل قالوا الحمد لله الذي شرفنا بالقتل معك ثم دعا وقال لهم ارفعوا رءوسكم و انظروا - فجعلوا ينظرون إلى مواضعهم و منازلهم من الجنة و هو يقول لهم هذا منزلك يا فلان و هذا قصرك يا فلان و هذه درجتك يا فلان فكان الرجل يستقبل الرماح و السيوف بصدرة و وجهه ليصل إلى منزله من الجنة.

26: معاني الأخبار، ص 288: قال علي بن الحسين عليه السلام لما اشتد الأمر بالحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام نظر إليه من كان معه فإذا هو بخلافهم لأنهم كلما اشتد الأمر تغيرت ألوانهم و ارتعدت فرائصهم و وجبت قلوبهم و كان الحسين عليهم السلام و بعض من معه من خصائصه تشرق ألوانهم و تهدأ جوارحهم و تسكن نفوسهم فقال بعضهم لبعض انظروا لا يبالي بالموت فقال لهم الحسين عليه السلام صبوا بني الكرام فما الموت إلا - فنظرة تعبر بكم عن البؤس و الضراء إلى الجنان الواسعة و النعيم الدائمة فأكرم يكره أن ينتقل من سجن إلى قصر و ما هو لأعدائكم إلا كمن ينتقل من قصر إلى سجن و عذاب - إن أبي حدثني عن رسول صلي الله عليه و آله أن الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر و الموت جسر هؤلاء إلى جناتهم و جسر هؤلاء إلى جحيمهم ما كذبت و لا كذبت.

27: عبدالله مامقاني، تنقيح المقال في علم الرجال، ج 13، ص 256: و الثمالي: نسبة إلى ثمالة - بالثاء المثناة المضمومة على الأصح، و المفتوحة على ضبط ابن خلكان، و الميم، و الألف، و اللام، و الهاء - و هو لقب عوف

بن أسلم بن أحجن بن كعب بن الحرث بن كعب بن عبد الله بن مالك بن نصر بن الأزد، أبي بطن من الأزد، وهم رهط أبي حمزة المعروف، ولقب عوف ب: الثمالي؛ لأنه أطعم قومه وسقاهم لبنا بثمانته - أي برغوته - .

وصرح الصدوق رحمه الله بعدم كون أبي حمزة من بني ثمالة، حيث قال في المشيخة: هو من حي بني ثعل، ونسب إلى ثمالة؛ لأن داره كانت فيهم.

قلت: ثعل - كصرد - ابن جرم بن عمرو بن الغوث، حي من طي، وعليه فلا يكون أبو حمزة أزديا عند التحقيق بل من بني طي، وطي من كهلان و ليسوا من الأزد. قد عدده الشيخ رحمه الله في رجاله تارة: من أصحاب السجاد عليه السلام بقوله: ثابت بن أبي صفية دينار الثمالي الأزدى، يكنى: أبا حمزة الكوفي، مات سنة خمس ومائة. انتهى.

وأقول: لازم تاريخه قدس سره مرتين وفاة أبي حمزة سنة مائة وخمسة، هو كون قول من قال ببقائه إلى زمان الكاظم عليه السلام اشتباها صرفاً؛ ضرورة أن وفاة الصادق عليه السلام في سنة مائة وثمان وأربعين، وذلك بعد وفاة أبي حمزة بثلاث وأربعين سنة، فكيف يعقل دركه لزمان الكاظم عليه السلام، بل مقتضى تاريخ وفاة الباقر عليه السلام - وهو سنة مائة وأربع عشرة، أو ست عشرة، أو سبع عشرة - هو عدم دركه لزمان الصادق عليه السلام، فلا وجه لعد الشيخ رحمه الله إياه من أصحاب الصادق عليه السلام مع ضبطه تاريخ وفاة أبي حمزة بمائة وخمس، وكأنه غفل عن مبدأ زمان إمامة الصادق عليه السلام. هذا؛ ولكني قد راجعت بعد ذلك نسخاً من رجال الشيخ رحمه الله فوجدت في عدة نسخ معتمدة منه في طي أصحاب الصادق عليه السلام إبدال (الخمس) ب: (الخمسين) في

تاريخ وفاته، و عليه فلاشك في دركه لسنتين من زمان الكاظم عليه السلام، ولكن النسخة التي أبدل فيها (الخمس) ب: (الخمسين) في طي أصحاب الصادق عليه السلام أبتت الخمس على حاله في طي أصحاب السجاد [عليه السلام]، والعلم عند الله تعالى.

28: الأمالي ( للصدوق)، ص 462: حدثنا أبو علي أحمد بن زياد الهمداني رضوان الله عليه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد اليقطيني عن يونس بن عبد الرحمن عن ابن أسباط عن علي بن سالم عن أبيه عن ثابت بن أبي صفية قال: نظر سيد العابدين علي بن الحسين عليه السلام إلى عبيد الله بن عباس بن علي بن أبي طالب فاستعبر ثم قال ما من يوم أشد على رسول الله صَلَّى الله عليه وآله من يوم أحد قتل فيه عمه حمزة بن عبد المطلب أسد الله و أسد رسوله و بعده يوم مؤتة قتل فيه ابن عمه جعفر بن أبي طالب ثم قال عليه السلام ولا يوم كيوم الحسين عليه السلام از دلف عليه ثلاثون ألف رجل يزعمون أنهم من هذه الأمة كل يتقرب إلى الله عز و جل بدمه و هو بالله يذكرهم فلا يتعظون حتى قتلوه بغيا و ظلما و عدوانا ثم قال عليه السلام رحم الله العباس فلقد آثر و أبلى و فدى أخاه بنفسه حتى قطعت يده فأبدله الله عز و جل بهما جناحين يطير بهما مع الملائكة في الجنة كما جعل لجعفر بن أبي طالب و إن للعباس عند الله تبارك و تعالى منزلة يغبطه بها جميع الشهداء يوم القيامة.

29: كامل الزيارات، ص 111: حدثني محمد بن جعفر الرزاز عن خاله محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن إسماعيل عمه حدثه عن

ص: 123

علي بن أبي حمزة عن الحسين بن أبي العلاء وأبي المعزاء وعاصم بن حميد الحناط جماعتهم عن أبي بصير عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ما من شهيد إلا [إلا وهو يحب لو أن الحسين بن علي حي] ويحب أن يكون مع الحسين عليه السلام حتى يدخلون [يدخلوا] الجنة معه.

30: باب شدة ابتلاء المؤمن كتاب كافي احاديث متعددي در اين معنى وارد شده است كه برخى از آن ها از اين قرارند:

الكافي، ج 2؛ ص 252: علي بن إبراهيم عن أبيه عن ابن أبي عمير عن هشام بن سالم عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الذين يلونهم ثم الأمثل فالأمثل.

محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن عبد الرحمن بن الحجاج قال: ذكر عند أبي عبد الله عليه السلام البلاء وما يخص الله عز وجل به المؤمن فقال سئل رسول الله صَلَّى الله عَلَيْهِ وآله من أشد الناس بلاء في الدنيا فقال النبيون ثم الأمثل فالأمثل وابتلى المؤمن بعد على قدر إيمانه وحسن أعماله فمن صح إيمانه وحسن عمله اشتد بلاؤه ومن سخط إيمانه وضعف عمله قل بلاؤه.

علي بن إبراهيم عن أبيه و محمد بن إسماعيل عن الفضل بن شاذان جميعا عن حماد بن عيسى عن ربعي بن عبد الله عن فضيل بن يسار عن أبي جعفر عليه السلام قال: أشد الناس بلاء الأنبياء ثم الأوصياء ثم الأمثل فالأمثل.

ص: 124



عنه عن أحمد بن محمد عن علي بن الحكم عن زكريا بن الحر عن جابر بن يزيد عن أبي جعفر عليه السلام قال: إنما يتلى المؤمن في الدنيا على قدر دينه أو قال على حسب دينه.

عدة من أصحابنا عن أحمد بن أبي عبد الله عن بعض أصحابه عن محمد بن المثنى الحضرمي عن محمد بن بهلول بن مسلم العبدي عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إنما المؤمن بمنزلة كفة الميزان كلما زيد في إيمانه زيد في بلائه.

31: الغيبة (للنعماني)، ص 211: حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد ابن عقدة قال حدثنا جعفر بن عبد الله المحمدي قال حدثني شريف بن سابق التفليسي عن الفضل بن أبي قرة التفليسي عن جعفر بن محمد عن أبيه عليه السلام أنه قال: المؤمنون يبتلون ثم يميزهم الله عنده إن الله لم يؤمن المؤمنين من بلاء الدنيا ومرائرها ولكن آمنهم فيها من العمى والشقاء في الآخرة ثم قال كان علي بن الحسين بن علي عليه السلام يضع قتلاه بعضهم إلى بعض ثم يقول قتلانا قتلى النبيين.

32: الخرائج و الجرائح، ج 2، ص 848: وعن أبي سعيد سهل بن زياد حدثنا الحسن بن محبوب حدثنا ابن فضيل حدثنا سعد الجلاب عن جابر عن أبي جعفر عليه السلام قال قال الحسين بن علي عليه السلام لأصحابه قبل أن يقتل إن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله قال يا بني إنك ستساق إلى العراق وهي أرض قد التقى بها النبيون وأوصياء النبيين وهي أرض تدعى عمورا وإنك تستشهد بها و

يستشهد معك جماعة من أصحابك لا يجدون ألم مس الحديد و تلاقنا يا نار كوني بردا و سلاما على إبراهيم تكون الحرب عليك و عليهم بردا و سلاما فأبشروا فو الله لئن قتلونا فإننا نرد على نبينا ثم أمكث ما شاء الله فأكون أول من تشق عنه الأرض فأخرج خرجة يوافق ذلك خرجة أمير المؤمنين عليه السلام و قيام قائمنا و حياة رسول الله صَلَّى الله عليه و آله ثم لينزلن علي و فد من السماء من عند الله لم ينزلوا إلى الأرض قط و لينزلن إلي جبرئيل و ميكائيل و إسرافيل و جنود من الملائكة و لينزلن محمد و علي و أنا و أخي و جميع من من الله عليه في حمولات من حمولات الرب خيل بلق من نور لم يركبها مخلوق ثم ليهزن محمد ص لواءه و ليدفعنه إلى قائمنا مع سيفه ثم إنا نمكث من بعد ذلك ما شاء الله ثم إن الله يخرج من مسجد الكوفة عينا من دهن و عينا من لبن و عينا من ماء ثم إن أمير المؤمنين عليه السلام يدفع إلي سيف رسول الله صَلَّى الله عليه و آله فيبعثني إلى الشرق و الغرب و لا أتني على عدو إلا أهرقت دمه و لا أدع صنما إلا أحرقت حتى أقع إلى الهند فأفتحها و إن دانيال و يونس يخرجان إلى أمير المؤمنين عليه السلام يقولان صدق الله و رسوله و يبعث معهما إلى البصرة سبعين رجلا فيقتلون مقاتلتهم و يبعث بعثا إلى الروم فيفتح الله لهم ثم لأقتلن كل دابة حرم الله لحمها حتى لا يكون على وجه الأرض إلا الطيب و أعرض على اليهود و النصارى و سائر الملل و لأخيرنهم بين الإسلام و السيف فمن أسلم مننت عليه و من كره الإسلام أهرق الله دمه و لا يبقى رجل من شيعتنا إلا أنزل الله إليه ملكا يمسح عن وجهه التراب و يعرفه أزواجه و منازلها في الجنة و لا يبقى على وجه الأرض أعمى و لا مقعد و لا مبتلى إلا كشف الله عنه بلاءه بنا أهل البيت و لتنزلن

البركة من السماء إلى الأرض حتى إن الشجرة لتقصف بما يريد الله فيها من الثمر وليؤكلن ثمرة الشتاء في الصيف و ثمرة الصيف في الشتاء وذلك قول الله تعالى ولو أن أهل القرى آمنوا و اتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء و الأرض ولكن كذبوا ثم إن الله ليهب لشيعتنا كرامة لا يخفى عليهم شيء في الأرض و ما كان فيها حتى إن الرجل منهم يريد أن يعلم علم أهل بيته فيخبرهم بعلم ما يعلمون.

33: بحار الأنوار، ج 45، ص 99: و قد روي بأسانيد: أنه لما منعه عليه السلام محمد بن الحنفية عن الخروج إلى الكوفة قال و الله يا أخي لو كنت في جحر هامة من هوام - الأرض - لاستخرجوني منه حتى يقتلونني.

34: طريحي، المنتخب، ص 423-424: روي عن نقلة الأخبار: أن اليوم الذي قتل فيه مسلم بن عقيل و هو يوم الثلاثاء لثمان خلون من ذي الحجة يوم التروية، كان فيه خروج الحسين من مكة إلى العراق بعد أن طاف و سعى و أحل من إحرامه، و جعل حجه عمرة مفردة لأنه عليه السلام لم يتمكن من إتمام الحج مخافة أن يبطش به و ذلك لأن يزيد لعنه الله أنفذ عمر بن سعد بن العاص في عسكر عظيم و ولاه أمر الموسم و أمره على الحاج كله و كان قد أوصاه بقبض الحسين عليه السلام سرا و إن لم يتمكن منه يقتله غيلة، ثم إنه لعنه الله دس مع الحجاج في تلك السنة ثلاثين رجلا من شياطين بني أمية و أمرهم بقتل الحسين على كل حال اتفق فلما علم الحسين بذلك حل من إحرام الحج و جعلها عمرة مفردة.

ص: 127

35: عبدالله مامقاني، تنقيح المقال في علم الرجال، ج 18، ص 205: و توضيحه: ما ذكره الفاضل المجلسي الأول رحمه الله حيث قال - فيما حكى عنه سبطه الوحيد رحمه الله في التعليقة: الظاهر أن الحجب كان اتقاء عليه، ليشتهر بذلك، ولا يصل إليه ضرر؛ لأن الخروج عند المخالفين كان عظيماً، فإذا اشتهر أن أصحاب الصادق عليه السلام يخرجون بالسيف، كان يمكن أن يصل الضرر إلى الجميع، كما يظهر من أخبار المنصور مع الصادق عليه السلام. و الظاهر أنه ما بقي الحجب، و كان أياماً. و روى الرجل عن الصادق عليه السلام أخباراً كثيرة. انتهى المهم من كلام المجلسي رحمه الله.

36: الكافي، ج 1، ص 283: وفي نسخة الصفواني زيادة علي بن إبراهيم عن أبيه عن عبد الله بن عبد الرحمن الأصم عن أبي عبد الله البزاز عن حريز قال: قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك ما أقل بقاء كم أهل البيت و أقرب آجالكم بعضها من بعض مع حاجة الناس إليكم فقال إن لكل واحد منا صحيفة فيها ما يحتاج إليه أن يعمل به في مدته فإذا انقضى ما فيها مما أمر به عرف أن أجله قد حضر فأتاه النبي ص ينعي إليه نفسه و أخبره بماله عند الله و أن الحسين عليه السلام قرأ صحيفته التي أعطيتها و فسر له ما يأتي بنعي و بقي فيها أشياء لم تقض فخرج للقتال و كانت تلك الأمور التي بقيت أن الملائكة سألت الله في نصرته فأذن لها و مكثت تستعد للقتال و تتأهب لذلك حتى قتل فنزلت و قد انقطعت مدته و قتل عليه السلام فقالت الملائكة يا رب أذنت لنا في الانحدار و أذنت لنا في نصرته فانحدرنا و قد قبضته فأوحى الله إليهم أن الزموا قبره حتى تروه و قد خرج فانصروه و ابكوا عليه و على ما فاتكم من نصرته فإنكم

قد خصصتم بنصرته وبالبعاء عليه فبكت الملائكة تعزياً و حزناً على ما فاتهم من نصرته فإذا خرج يكونون أنصاره.

37: الكافي، ج 1، ص 280: أحمد بن محمد و محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن أحمد بن محمد عن أبي الحسن الكناني عن جعفر بن نجيح الكندي عن محمد بن أحمد بن عبيد الله العمري عن أبيه عن جده عن أبي عبد الله عليه السلام قال: إن الله عز و جل أنزل على نبيه صَلَّى الله عليه و آله كتاباً قبل وفاته فقال يا محمد هذه وصيتك إلى النجبة من أهلك قال و ما النجبة يا جبرئيل فقال علي بن أبي طالب و ولده عليه السلام و كان على الكتاب خواتيم من ذهب فدفعه النبي صَلَّى الله عليه و آله إلى أمير المؤمنين عليه السلام و أمره أن يفك خاتماً منه و يعمل بما فيه فكف أمير المؤمنين عليه السلام خاتماً و عمل بما فيه ثم دفعه إلى ابنه الحسن عليه السلام فكف خاتماً و عمل بما فيه ثم دفعه إلى الحسين عليه السلام فكف خاتماً فوجد فيه أن اخرج يقوم إلى الشهادة فلا شهادة لهم إلا معك وداشر نفسك الله عز و جل ففعل ثم دفعه إلى علي بن الحسين عليه السلام فكف خاتماً فوجد فيه أن أطرق و اصمت و الزم منزلك (و اعبد ربك حتى يأتيك اليقين) ففعل ثم دفعه إلى ابنه محمد بن علي عليه السلام فلك خاتماً فوجد فيه حدث الناس و أفتهم و لا تخافن إلا الله عز و جل فإنه لا سبيل لأحد عليك ففعل ثم دفعه إلى ابنه جعفر فكف خاتماً فوجد فيه حدث الناس و أفتهم و انشر علوم أهل بيتك و صدق آباءك الصالحين و لا تخافن إلا الله عز و جل و أنت في حرز و أمان ففعل ثم دفعه إلى ابنه موسى عليه السلام و كذلك يدفعه موسى إلى الذي بعده ثم كذلك إلى قيام المهدي صَلَّى الله عليه.

ص: 129

38: التوحيد (للصدوق) ، ص 365: أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن خالد البرقي عن عبد الملك بن عنتر الشيباني عن أبيه عن جده قال: جاء رجل إلى أمير المؤمنين عليه السلام فقال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال عليه السلام بحر عميق فلا تلججه قال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال عليه السلام طريق مظلم فلا تسلكه قال يا أمير المؤمنين أخبرني عن القدر قال عليه السلام سر الله فلا تكلفه . . .

39: تصحيح اعتقادات الإمامية؛ ص 57: فأما الأخبار التي رواها أبو جعفر رحمه الله في النهي عن الكلام في القضاء والقدر فهي تحتمل وجهين أحدهما أن يكون النهي خاصا بقوم كان كلامهم في ذلك يفسدهم ويضلهم عن الدين ولا يصلحهم في عبادتهم إلا الإمساك عنه وترك الخوض فيه ولم يكن النهي عنه عاما لكافة المكلفين وقد يصلح بعض الناس بشيء يفسد به آخرون ويفسد بعضهم بشيء يصلح به آخرون فدبر الأئمة عليهم السلام أشياعهم في الدين بحسب ما علموه من مصالحهم فيه.

وثانيهما أن يكون النهي عن الكلام في القضاء والقدر النهي عن الكلام فيما خلق الله تعالى وعن علله وأسبابه وعمّا أمر به وتعبّد وعن القول في علل ذلك إذا كان طلب علل الخلق والأمر محظورا لأن الله تعالى سترها عن أكثر خلقه ألا ترى أنه لا يجوز لأحد أن يطلب لخلق جميع ما خلق علا مفصلات فيقول لم خلق كذا وكذا حتى يعدّ المخلوقات كلها ويحصيها ولا يجوز أن يقول لم أمر بكذا أو تعبّد بكذا ونهى عن كذا إذ تعبده بذلك وأمره

لما هو أعلم به من مصالح الخلق و لم يطلع أحدا من خلقه على تفصيل علل ما خلق و أمر به و تعبد و إن كان قد أعلم في الجملة أنه لم يخلق الخلق عبثا و إنما خلقهم للحكمة و المصلحة و دل على ذلك بالعقل و السمع.

فقال سبحانه ( وَ مَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَ الْأَرْضَ وَ مَا بَيْنَهُمَا لِأَعْبِينِ ) و قال ( أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا ) و قال ( إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ ) يعني بحق و وضعناه في موضعه و قال و ما خلقت الجن و الإنس إلا ليعبدون و قال فيما تعبد به لن ينال الله لحومها ولا دماؤها و لكن يناله التقوى منكم. و قد يصح أن يكون الله تعالى خلق حيوانا بعينه لعلمه بأنه يؤمن عند خلقه كفار أو يتوب عند ذلك فساق أو ينتفع به مؤمنون أو يتعظ به ظالمون أو ينتفع المخلوق نفسه بذلك أو يكون عبرة لواحد في الأرض أو في السماء و ذلك مغيب عنا و إن قطعنا في الجملة أن جميع ما صنع الله تعالى إنما صنعه لأغراض حكيمة و لم يصنعه عبثا و كذلك يجوز أن يكون تعبدنا بالصلاة لأنها تقربنا من طاعته و تبعدنا عن معصيته و تكون العبادة بها لطفا لكافة المتعبدين بها أو لبعضهم فلما خفيت هذه الوجوه و كانت مستورة عنا و لم يقع دليل على التفصيل فيها و إن كان العلم بأنها حكمة في الجملة كان النهي عن الكلام في معنى القضاء و القدر إنما هو نهى عن طلب علل لها مفصلة فلم يكن نهيا عن هذا إن سلمنا الأخبار التي رواها أبو جعفر رحمه الله فأما إن بطلت أو اختل سندها فقد سقط عنا عهدة الكلام فيها.

40: تنقيح المقال في علم الرجال، ج 28، ص 35: اعلم: أن هناك (زائدة بن قدامة الثقفي أبو الصلت الكوفي) الذي مات بأرض الروم غازيا سنة

ستين، أو إحدى وستين و مائة الذي سيحيى قريبا في هذا المجلد، وزائدة بن قدامة الذي قاتل الخوارج وقتله شبيب سنة 76، و الذي عد من أصحاب الإمام الباقر عليه السلام ليس الذي قتله شبيب؛ لأن وفاة الإمام السجاد الله في سنة 95، فيكون زائدة هذا قتيلا قبل وفاة الإمام السجاد عليه السلام بتسعة عشر سنة تقريبا، و أما زائدة بن قدامة الثقفي فهو غير المعنون، لأنه كان من النواصب، و سوف أعنونه ليقف القارئ على شخصيته، و أنه البتري من أعدائه، يستحيل أن يروي في فضل كربلاء و زيارة الحسين عليه السلام كما في كامل الزيارات، فيتحصل من مجموع ما أشرنا اليه أن زائدة بن قدامة ثلاثة:

1- الراوي عن السجاد عليه السلام و المعدود من أصحاب الباقر عليه السلام

2- و زائدة بن قدامة الذي حارب الخوارج تحت راية الحجاج و قتله شبيب سنة 76

3- و زائدة بن قدامة الذي مات بأرض الروم سنة 161

41: بحار الأنوار، ج 28، ص 61: اعلم أن رواية سيد الساجدين عليه السلام هذا الخبر عن عمته و استماعه لها لا ينافي كونه عليه السلام عالما بذلك قبله إذ قد تكون في الرواية عن الغير مصلحة و قد يكون للاستماع إلى حديث يعرفه الإنسان تأثير جديد في أحوال الحزن مع أنه يحتمل أن يكون الاستماع لتطبيب قلب عمته رضي الله عنها.

42: كامل الزيارات، ص 260: حدثني أبو القاسم جعفر بن محمد بن قولويه قال حدثني أبو عيسى عبيد الله بن الفضل بن محمد بن هلال الطائي

ص: 132



البصري ره قال حدثني أبو عثمان سعيد بن محمد قال حدثنا محمد بن سلام بن يسار [سيار] الكوفي قال حدثني أحمد بن محمد الواسطي قال حدثني عيسى بن أبي شيبه القاضي قال حدثني نوح بن دراج قال حدثني قدامة بن زائدة عن أبيه قال قال علي بن الحسين عليه السلام بلغني يا زائدة أنك تزور قبر أبي عبد الله الحسين عليه السلام أحيانا فقلت إن ذلك لكما بلغك فقال لي فلما ذا تفعل ذلك و لك مكان عند سلطانك الذي لا يحتمل أحدا على محبتنا و تفضيلنا و ذكر فضائلنا و الواجب على هذه الأمة من حقنا فقلت و الله ما أريد بذلك إلا الله و رسوله و لا أحفل بسخط من سخط و لا يكبر في صدري مكروه ينالني بسببه فقال و الله إن ذلك لكذلك - فقلت و الله إن ذلك لكذلك يقولها ثلاثا و أقولها ثلاثا فقال أبشر ثم أبشر ثم أبشر فلا خبرنك بخبر كان عندي في النخب [البح] المخزون - فإنه لما أصابنا بالطف ما أصابنا و قتل أبي عليه السلام و قتل من كان معه - من ولده و إخوته و سائر أهله و حملت حرمه و نساؤه على الأقتاب يراد بنا الكوفة فجعلت أنظر إليهم صرعى و لم يواروا فعظم ذلك في صدري و اشتد لما أرى منهم قلقي فكادت نفسي تخرج و تبينت ذلك مني عمتي زينب الكبرى بنت علي عليه السلام فقالت ما لي أراك تجود بنفسك يا بقية جدي و أبي و إخوتي فقلت و كيف لا أجزع و أهلع و قد أرى سيدي و إخوتي و عمومتي و ولد عمي و أهلي مصرعين بدمائهم مرملين بالعراء مسلمين لا يكفنون و لا يوارون و لا يعرج عليهم أحد و لا يقربهم بشر كأنهم أهل بيت من الديلم و الخزر فقالت لا يجز عنك ما ترى فو الله إن ذلك لعهد من رسول الله صَلَّى الله عليه و آله إلى جدك و أبيك و عمك و لقد أخذ الله الميثاق [ميثاق] أناس من هذه الأمة

لا تعرفهم فراعنة هذه الأمة و هم معروفون في أهل السماوات أنهم يجمعون هذه الأعضاء المتفرقة فيوارونها و هذه الجسوم المضرجة و ينصبون لهذا الطف علما لقبر أبيك سيد الشهداء لا يدرس أثره و لا يعرف رسمه على كرور الليالي و الأيام و ليجهدن أئمة الكفر و أشياع الضلالة في محوه و تطميسه فلا يزداد أثره إلا ظهورا و أمره إلا علوا فقلت و ما هذا العهد و ما هذا الخبر فقالت نعم حدثتني أم أيمن أن رسول الله صَلَّى الله عليه و آله زار منزل فاطمة عليها السلام في يوم من الأيام فعملت له حريرة و أتاه على الله بطبق فيه تمر ثم قالت أم أيمن فأتيتهم بعس فيه لبن و زبد فأكل رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و علي و فاطمة و الحسن و الحسين عليهم السلام من تلك الحريرة - و شرب رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و شربوا من ذلك اللبن ثم أكل و أكلوا من ذلك التمر و الزبد ثم غسل رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يده - و علي يصب عليه الماء فلما فرغ من غسل يده مسح وجهه ثم نظر إلى علي و فاطمة و الحسن و الحسين نظرا عرفنا به السرور في وجهه ثم رمق بطرفه نحو السماء مليا ثم إنه وجهه نحو القبلة و بسط يديه و دعا ثم خر ساجدا و هو ينشج فأطال النشوج و علا نحيبه و جرت دموعه ثم رفع رأسه و أطرق إلى الأرض و دموعه تقطر كأنها صوب المطر فحزنت فاطمة و علي و الحسن و الحسين عليهم السلام و حزنت معهم لما رأينا من رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و هبناه أن نسأله حتى إذا طال ذلك قال له علي و قالت له فاطمة ما يبكيك يا رسول الله لا- أبكى الله عينيك فقد أقرح قلوبنا ما نرى من حالك فقال يا أخي سررت بكم و قال مزاحم بن عبد الوارث في حديثه ها هنا فقال يا حبيبي إني سررت بكم سرورا ما سررت مثله قط - و إني لأنظر إليكم و أحمد الله على نعمته علي فيكم إذ هبط علي جبرئيل عليه السلام فقال

يا محمد إن الله تبارك و تعالى اطلع على ما في نفسك و عرف سرورك بأخيك و ابنتك و سبطك فأكمل لك النعمة و هناك العطية بأن جعلهم و ذرياتهم و محبيهم و شيعتهم معك في الجنة لا يفرق بينك و بينهم يحبون كما تحب و يعطون كما تعطي حتى ترضى و فوق الرضا على بلوى كثيرة تنالهم في الدنيا و مكاره تصيبهم بأيدي أناس ينتحلون ملتك و يزعمون أنهم من أمتك براء من الله و منك خبطا خبطا و قتلا قتلا - شتى مصارعهم نائية قبور هم خيرة من الله لهم و لك فيهم فاحمد الله عز و جل على خيرته و ارض بقضائه فحمدت الله و رضيت بقضائه بما اختاره لكم ثم قال لي جبرئيل يا محمد إن أخاك مضطهد بعدك مغلوب على أمتك متعوب من أعدائك ثم مقتول بعدك يقتله أشر الخلق و الخليفة - و أشقى البرية يكون نظير عافر الناقة ببلد تكون إليه هجرته و هو مغرس شيعته و شيعة ولده و فيه على كل حال أكثر بلوا هم و يعظم مصابهم و إن سبطك هذا و أو ما بيده إلى الحسين عليه السلام مقتول في عصابة من ذريتك و أهل بيتك و أخيار من أمتك بصفة الفرات بأرض يقال لها كربلاء من أجلها أكثر الكرب و البلاء على أعدائك و أعداء ذريتك في اليوم الذي لا ينقضي كربه و لا تفنى حسرته و هي أطيب بقاع الأرض و أعظمها حرمة يقتل فيها سبطك و أهله و أنها من بطحاء الجنة فإذا كان ذلك اليوم الذي يقتل فيه سبطك و أهله و أحاطت به كتائب أهل الكفر و اللعنة تزعزعت الأرض من أقطارها و مادت الجبال و كثر اضطرابها و اصطفقت البحار بأمواجها و ماجت السماوات بأهلها غضبا لك يا محمد و لذريتك - و استعظما لما ينتهك من حرمتك و لشر ما تكافى به في ذريتك و عترتك و لا يبقى شيء من ذلك إلا

استأذن الله عز و جل في نصره أهلك - المستضعفين المظلومين الذين هم حجة الله على خلقه بعدك فيوحي الله إلى السماوات و الأرض و الجبال و البحار و من فيهن إني أنا الله الملك القادر الذي لا يفوته هارب و لا يعجزه ممتنع و أنا أقدر فيه على الانتصار و الانتقام و عزتي و جلالتي لأعدبن من وتر رسولي و صفيي و انتهك حرمة و قتل عترته و نبذ عهده و ظلم أهل بيته [أهله] عذابا لا أعذبه أحدا من العالمين فعند ذلك يضح كل شيء في السماوات و الأرضين بلعن من ظلم عترتك و استحل حرمتك فإذا برزت تلك العصابة إلى مضاجعها - تولى الله عز و جل قبض أرواح ها بيده و هبط إلى الأرض ملائكة من السماء السابعة معهم آنية من الياقوت و الزمرد مملوة من ماء الحياة و حلل من حلل الجنة و طيب من طيب الجنة فغسلوا جثثهم بذلك الماء و ألبسوا الحلل و حنطوا ها بذلك الطيب وصلت الملائكة صفا صفا عليهم ثم يبعث الله قوما من أمتك لا يعرفهم الكفار لم يشركوا في تلك الدماء بقول و لا فعل و لا نية فيوارون أجسامهم و يقيمون رسما لقبر سيد الشهداء بتلك البطحاء يكون علما لأهل الحق و سببا للمؤمنين إلى الفوز و تحفه ملائكة من كل سماء مائة ألف ملك في كل يوم و ليلة - و يصلون عليه و يطوفون عليه و يسبحون الله عنده و يستغفرون الله لمن زاره و يكتبون أسماء من يأتيه زائرا من أمتك متقربا إلى الله تعالى و إليك بذلك و أسماء آبائهم و عشائريهم و بلدانهم و يوسمون في وجوههم بميسم نور عرش الله هذا زائر قبر خير الشهداء و ابن خير الأنبياء فإذا كان يوم القيامة سطع في وجوههم من أثر ذلك الميسم نور تغشى منه الأبصار - يدل عليهم و يعرفون به و كأنني بك يا

محمد بيني وبين ميكائيل وعلي أماننا ومعنا من ملائكة الله ما لا يحصى عدد هم ونحن نلتقط من ذلك الميسم في وجهه من بين الخلائق حتى ينجيهم الله من هول ذلك اليوم وشدائده وذلك حكم الله وعطاؤه لمن زار قبرك يا محمد أو قبر أخيك أو قبر سبطيك لا يريد به غير الله عز وجل وسيجتهد أناس ممن حقت عليهم اللعنة من الله والسخط - أن يعفوا رسم ذلك القبر ويمحو أثره فلا يجعل الله تبارك وتعالى لهم إلى ذلك سبيلا ثم قال رسول الله ص فهذا أبكاني وأحزني قالت زينب فلما ضرب ابن ملجم لعنه الله أبي ع ورأيت عليه أثر الموت منه قلت له يا أبت حدثني أم أيمن بكذا وكذا وقد أحببت أن أسمع منك فقال يا بنية الحديث كما حدثتك أم أيمن وكأني بك وبنساء أهلك سببا بهذا البلد أذلاء خاشعين تخافون أن يتخطفكم الناس فصبرا صبرا فوالذي فلق الحبة وبرأ النسمة ما لله على ظهر الأرض يومئذ ولي غيركم وغير محبيكم وشيعتكم ولقد قال لنا رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ حين أخبرنا بهذا الخبر - إن إبليس لعنه الله في ذلك اليوم يطير فرحا فيجول الأرض كلها بشياطينه و عفاريتة فيقول يا معاشر الشياطين قد أدركنا من ذرية آدم الطلبة وبلغنا في هلاكهم الغاية وأورثناهم النار إلا من اعتصم بهذه العصاة فاجعلوا شغلكم بتشكيك الناس فيهم وحملهم على عداوتهم وإغرائهم بهم وأوليائهم حتى تستحكموا ضلالة الخلق وكفرهم ولا ينجو منهم ناج - ولقد صدق عليهم إبليس وهو كذوب أنه لا ينفع مع عداوتكم عمل صالح ولا يضر مع محبتكم وموالاتكم ذنب غير الكبائر قال زائدة ثم قال علي بن

الحسين عليه السلام بعد أن حدثني بهذا الحديث خذه إليك ما لو ضربت في طلبه آباط الإبل حولاً لكان قليلاً.

43: الأماشي (للصديق)، ص 150: حدثنا الشيخ الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي رحمه الله قال حدثنا محمد بن عمر البغدادي الحافظ رحمه الله قال حدثنا أبو سعيد الحسن بن عثمان بن زياد التستري من كتابه قال حدثنا إبراهيم بن عبيد الله بن موسى بن يونس بن أبي إسحاق السبيعي قاضي بلخ قال حدثني مريسة بنت موسى بن يونس بن أبي إسحاق وكانت عمتي قالت حدثني صفية بنت يونس بن أبي إسحاق الهمدانية وكانت عمتي قالت حدثني بهجة بنت الحارث بن عبد الله التغلبي عن خالها عبد الله بن منصور وكان رضيعاً البعض ولد زيد بن علي عليه السلام قال: سألت جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عليه السلام فقلت حدثني عن مقتل ابن رسول الله صَلَّى الله عليه وآله فقال حدثني أبي عن أبيه قال لما حضرت معاوية الوفاة دعا ابنه يزيد لعنه الله فأجلسه بين يديه فقال له يا بني إني قد ذلت لك الرقاب الصعاب ووطدت لك البلاد وجعلت الملك وما فيه لك طعمة وإني أخشى عليك من ثلاثة نفر يخالفون عليك بجهدهم وهم عبد الله بن عمر بن الخطاب وعبد الله بن الزبير والحسين بن علي فأما عبد الله بن عمر فهو معك فالزمه ولا تدعه وأما عبد الله بن الزبير فقطعه إن ظفرت به إرباً فإنه يجثو لك كما يجثو الأسد لفريسته ويواربك مواربة الثعلب للكلب وأما الحسين عليه السلام فقد عرفت حظه من رسول الله صَلَّى الله عليه وآله وهو من لحم رسول الله ودمه وقد علمت لا محالة أن أهل العراق سيخرجونه إليهم ثم يخذلونه ويضيعونه

ص: 138

فإن ظفرت به فاعرف حقه و منزلته من رسول الله صَلَّى الله عليه و آله و لا تؤاخذ به بفعله و مع ذلك فإن لنا به خلطة و رحما و إياك أن تناله بسوء و يرى منك مكروها قال فلما هلك معاوية و تولى الأمر بعده يزيد بعث عامله على مدينة رسول الله و هو عتبة بن أبي سفيان فقدم المدينة و عليها مروان بن الحكم و كان عامل معاوية فأقامه عتبة من مكانه و جلس فيه لينفذ فيه أمر يزيد فهرب مروان فلم يقدر عليه و بعث عتبة إلى الحسين بن علي فقال إن أمير المؤمنين أمرك أن تباع له فقال الحسين عليه السلام يا عتبة قد علمت أنا أهل بيت الكرامة و معدن الرسالة و أعلام الحق الذين أودعه الله عز و جل قلوبنا و أنطق به ألسنتنا فنطقت بإذن الله عز و جل و لقد سمعت جدي رسول الله صَلَّى الله عليه و آله يقول إن الخلافة محرمة على ولد أبي سفيان و كيف أباع أهل بيت قد قال فيهم رسول الله صَلَّى الله عليه و آله هذا فلما سمع عتبة ذلك دعا الكاتب و كتب بسم الله الرحمن الرحيم إلى عبد الله يزيد أمير المؤمنين من عتبة بن أبي سفيان أما بعد فإن الحسين بن علي ليس يرى لك خلافة و لا بيعة فأريك في أمره و السلام فلما ورد الكتاب على يزيد لعنه الله كتب الجواب إلى عتبة أما بعد فإذا أتاك كتابي هذا فعجل علي بجوابه و بين لي في كتابك كل من في طاعتي أو خرج عنها و ليكن مع الجواب رأس الحسين بن علي عليه السلام فبلغ ذلك الحسين فهم بالخروج من أرض الحجاز إلى أرض العراق فلما أقبل الليل راح إلى مسجد النبي صَلَّى الله عليه و آله ليودع القبر فلما وصل إلى القبر سطع له نور من القبر فعاد إلى موضعه فلما كانت الليلة الثانية راح ليودع القبر فقام يصلي فأطال.

44: بحار الأنوار، ج 44، ص 328: فلما فرغ من صلاته جعل يقول اللهم هذا قبر نبيك محمد وأنا ابن بنت نبيك وقد حضرني من الأمر ما قد علمت اللهم إني أحب المعروف وأبكر المنكر وأنا أسألك يا ذا الجلال والإكرام بحق القبر ومن فيه إلا اخترت لي ما هو لك رضى و لرسولك رضى. قال ثم جعل يبكي عند القبر حتى إذا كان قريبا من الصبح وضع رأسه على القبر فأغفى فإذا هو برسول الله قد أقبل في كتيبة من الملائكة عن يمينه وعن شماله وبين يديه حتى ضم الحسين إلى صدره وقبل بين عينيه وقال حبيبي يا حسين كأنني أراك عن قريب مرملا- بدمائك مذبوحا بأرض كرب و بلاء من عصابة من أمتي وأنت مع ذلك عطشان لا تسقى و ظمآن لا تروى و هم مع ذلك يرجون شفاعتي لا- أنالهم الله شفاعتي يوم القيامة حبيبي يا حسين إن أبك و أمك و أخاك قدموا علي و هم مشتاقون إليك و إن لك في الجنان لدرجات لن تنالها إلا بالشهادة. قال فجعل الحسين عليه السلام في منامه ينظر إلى جده ويقول يا جداه لا حاجة لي في الرجوع إلى الدنيا فخذني إليك و أدخلني معك في قبرك فقال له رسول الله لا بد لك من الرجوع إلى الدنيا حتى ترزق الشهادة و ما قد كتب الله لك فيها من الثواب العظيم فإنك و أبك و أخاك و عمك و عم أبي

تحشرون يوم القيامة في زمرة واحدة حتى تدخلوا الجنة.

45: بحار الأنوار، ج 44، ص 330: وقال محمد بن أبي طالب روى محمد بن يعقوب الكليني في كتاب الرسائل عن محمد بن يحيى عن محمد بن الحسين عن أيوب بن نوح عن صفوان عن مروان بن إسماعيل عن حمزة بن حمران عن أبي عبد الله عليه السلام قال: ذكرنا خروج الحسين عليه السلام و تخلف ابن



الحنفية فقال أبو عبد الله عليه السلام يا حمزة إني سأخبرك بحديث لا تسأل عنه بعد مجلسك هذا إن الحسين لما فصل متوجها دعا بقرطاس و كتب فيه بسم الله الرحمن الرحيم من الحسين بن علي بن أبي طالب إلى بني هاشم أما بعد فإنه من لحق بي منكم استشهد و من تخلف لم يبلغ مبلغ الفتح و السلام قال و قال شيخنا المفيد بإسناده إلى أبي عبد الله عليه السلام قال لما سار أبو عبد الله من المدينة لقيه أفواج من الملائكة المسومة في أيديهم الحراب على نجب من نجب الجنة فسلموا عليه و قالوا يا حجة الله على خلقه بعد جده و أبيه و أخيه إن الله سبحانه أمد جدك بنا في مواطن كثيرة و إن الله أمدك بنا فقال لهم الموعد حفرتي و بقعتي التي أستشهد فيها و هي كربلاء فإذا وردتها فأتوني فقالوا يا حجة الله مرنا نسمع و نطع فهل تخشى من عدو يلقاك فنكون معك فقال لا سبيل لهم علي و لا يلقوني بكريهة أو أصل إلى بقعتي.

و أتته أفواج مسلمي الجن فقالوا يا سيدنا نحن شيعتك و أنصارك فمرنا بأمرك و ما تشاء فلو أمرتنا بقتل كل عدو لك و أنت بمكانك لكفيناك ذلك فجزاهم الحسين خيرا و قال لهم أو ما قرأتم كتاب الله المنزل على جدي رسول الله أينما تكونوا يدرككم الموت و لو كنتم في بروج مشيدة و قال سبحانه لبرز الذين كتب عليهم القتل إلى مضاجعهم و إذا أقمت بمكاني فما ذا يبتلئ هذا الخلق المتعوس و بماذا يختبرون و من ذا يكون ساكن حفرتي بكربلاء و قد اختارها الله يوم دحا الأرض و جعلها معقلا لشيعتنا و يكون لهم أمانا في الدنيا و الآخرة ولكن تحضرون يوم السبت و هو يوم عاشوراء الذي

في آخره أقتل ولا يبقى بعدي مطلوب من أهلي ونسبي وإخوتي وأهل بيتي ويسار برأسي إلى يزيد لعنه الله.

فقال الجن نحن والله يا حبيب الله وابن حبيبه لولا أن أمرك طاعة وأنه لا يجوز لنا مخالفتك قتلنا جميع أعدائك قبل أن يصلوا إليك فقال صلوات الله عليه لهم نحن والله أقدر عليهم منكم ولكن ليهلك من هلك عن بينة ويحيى من حي عن بينة انتهى ما نقلناه من كتاب محمد بن أبي طالب.

ص: 142

- ابن بابويه، محمد بن علي، علل الشرائع، 2 جلد، كتاب فروشى داورى - قم، چاپ: اول، 1385 ش/1966 م.
- ، محمد بن علي، كمال الدين و تمام النعمة، 2 جلد، اسلاميه-تهران، چاپ: دوم، 1395 ق.
- ، محمد بن علي، معاني الأخبار، 1 جلد، دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم-قم، چاپ اول، 1403 ق.
- ، محمد بن علي، الأمالي (للصدوق)، 1 جلد، كتابچى-تهران، چاپ: ششم، 1376 ش.
- ، محمد بن علي، التوحيد (للصدوق)، 1 جلد، جامعه مدرسين قم، چاپ: اول، 1398 ق.
- ، محمد بن علي: عيون أخبار الرضا عليه السلام، 2 جلد، نشر جهان-تهران، چاپ: اول، 1378 ق.
- ابن قولويه، جعفر بن محمد، كامل الزيارات، 1 جلد، دار المرتضوية-نجف اشرف، چاپ: اول، 1356 ش.
- أبو ريحان بيروني، الآثار الباقية عن القرون الخالية-تهران، چاپ: اول، 1380 ش.
- افندى، عبدالله بن عيسى بيگ، رياض العلماء و حياض الفضلاء، 7 جلد، مؤسسة التاريخ العربي-لبنان-بيروت، چاپ: 1431، 1 ه. ق.

بحراني، سيد هاشم بن سليمان، البرهان في تفسير القرآن، 5 جلد،

مؤسسه بعثه - قم، چاپ: اول، 1374 ش.

حلّي، علامه، حسن بن يوسف بن مطهر اسدي، منتهى المطلب في تحقيق المذهب، 15 جلد، مجمع البحوث الإسلامية، مشهد - ايران،  
اول، 1412 هـ ق

الخصيبي، الحسين بن حمدان، الهداية الكبرى، الوفاة: 334 الطبعة: الرابعة سنة الطبع: 1411-1991 من الناشر: مؤسسة البلاغ للطباعة  
و النشر و التوزيع - بيروت - لبنان

السيوطي، اللاكلىء المصنوعة، ناشر: دار الكتب العلميه، بيروت، 1996 م صدر، حسن، تكملة أمل الآمل، 6 جلد، دار المؤرخ العربي -  
لبنان - بيروت، چاپ: 1429، 1 هـ ق

صفار، محمد بن حسن، بصائر الدرجات في فضائل آل محمد صلى الله عليهم، 1 جلد، مكتبة آية الله المرعشي النجفي؛ قم، چاپ دوم،  
1404 ق.

طبرسي، احمد بن على، الإحتجاج على أهل اللجاج (للطبرسي)، 2 جلد، نشر مرتضى - مشهد، چاپ اول، 1403 ق.

طريحي، فخر الدين بن محمد مصحح: على، نضال، ناشر: مؤسسه الاعلمى للمطبوعات محل نشر: بيروت

قطب الدين راوندى، سعيد بن هبة الله، الخرائج و الجرائح، 3 جلد، مؤسسه امام مهدي عجل الله تعالى و فرجهم شريف - قم، چاپ:  
اول، 1409 ق.

ص: 144

قمى، شيخ عباس، الكنى والألقاب (مكتبة الصدر)، 3 جلد، مكتبة الصدر- تهران، چاپ 5، 1368 ش.

كلينى، محمد بن يعقوب بن اسحاق، الكافي (ط - الإسلامية)، 8 جلد، دار الكتب الإسلامية - تهران، چاپ: چهارم، 1407 ق.

كوفى، فرات بن ابراهيم، تفسير فرات الكوفى، 1 جلد، مؤسسة الطبع و النشر في وزارة الإرشاد الإسلامى - تهران، چاپ اول، 1410 ق.

مامقانى، عبد الله، تنقيح المقال في علم الرجال، 36 جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث - ايران - قم، چاپ: 1، 1431، 1 ه.ق.

مجلسى، محمد باقر بن محمد تقى، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمة الأطهار (ط - بيروت)، 111 جلد، دار إحياء التراث العربي - بيروت، چاپ: دوم، 1403 ق.

مفيد، تصحيح اعتقادات الإمامية - قم، چاپ: اول، 1413 ق.

مطهرى، مرتضى، حماسه حسینی، انتشارات صدرا، آبان 1382

نجاشى، احمد بن على، رجال النجاشى، 1 جلد، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية بقم، مؤسسة النشر الإسلامى - قم، چاپ: 1365، 6 ش.

نورى، حسين بن محمد تقى، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، 28 جلد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام - قم، چاپ: اول، 1408 ق.

ص: 145

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**[www.Ghaemiyeh.com](http://www.Ghaemiyeh.com)**

[www.Ghaemiyeh.net](http://www.Ghaemiyeh.net)

[www.Ghaemiyeh.org](http://www.Ghaemiyeh.org)

[www.Ghaemiyeh.ir](http://www.Ghaemiyeh.ir)

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

